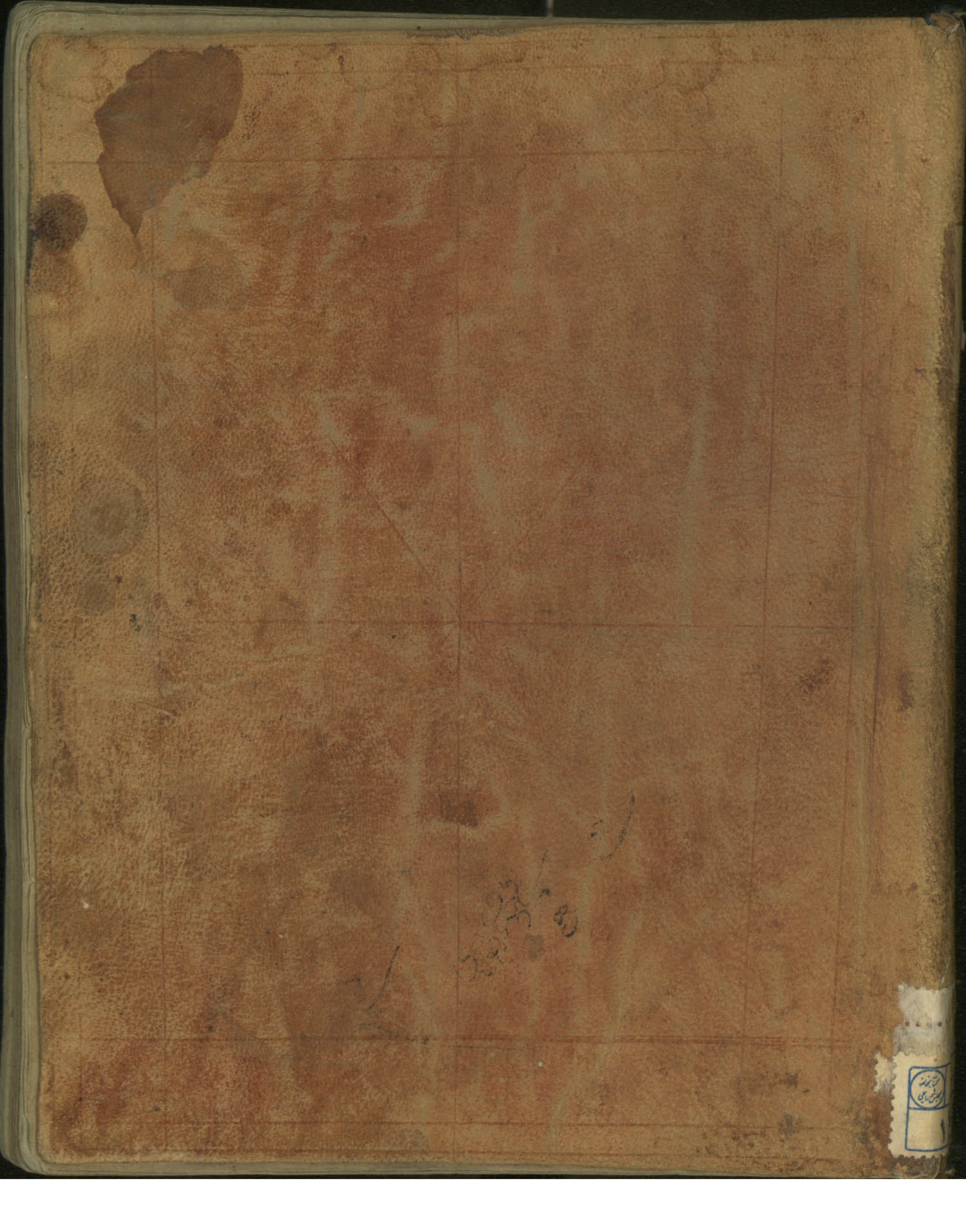
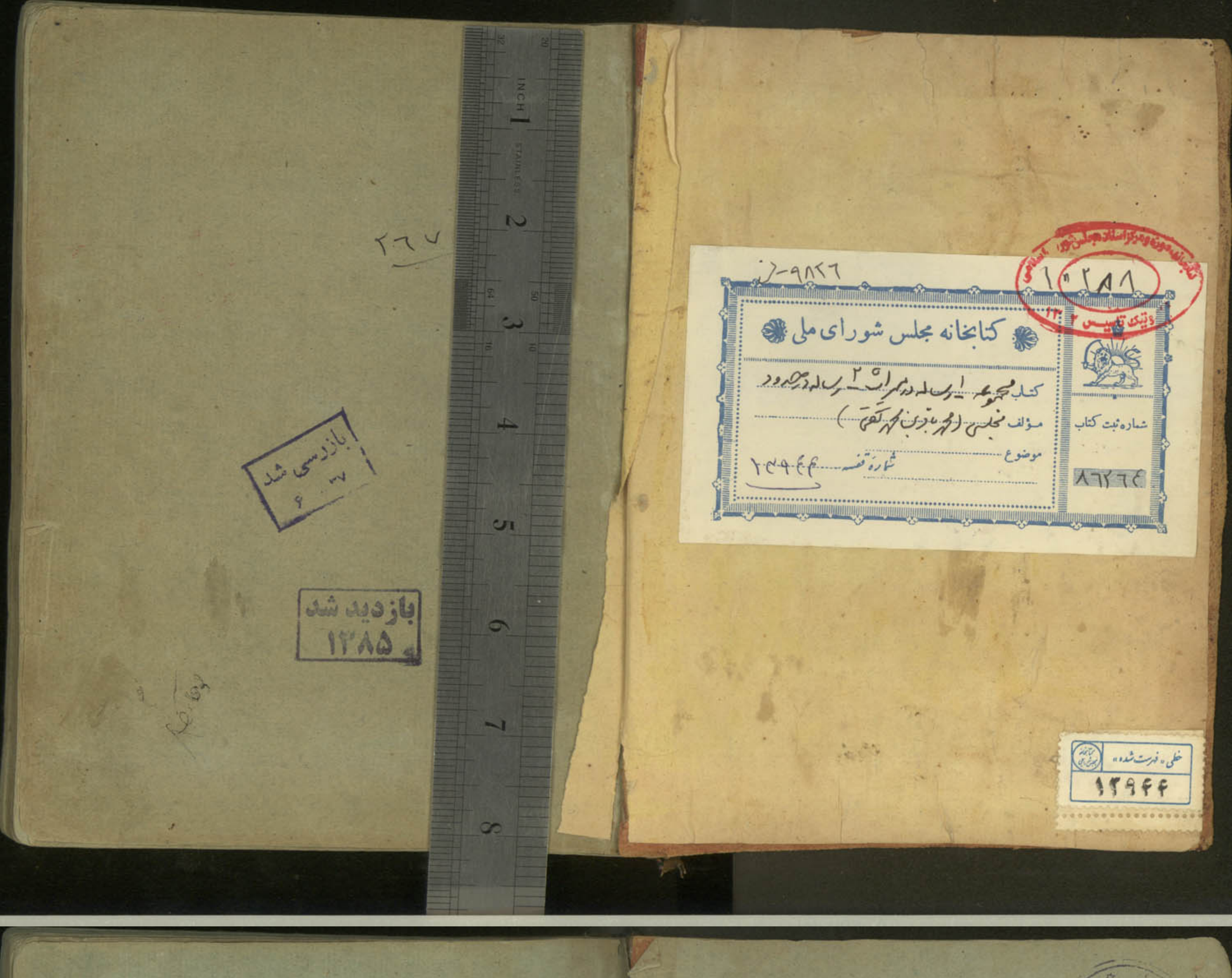


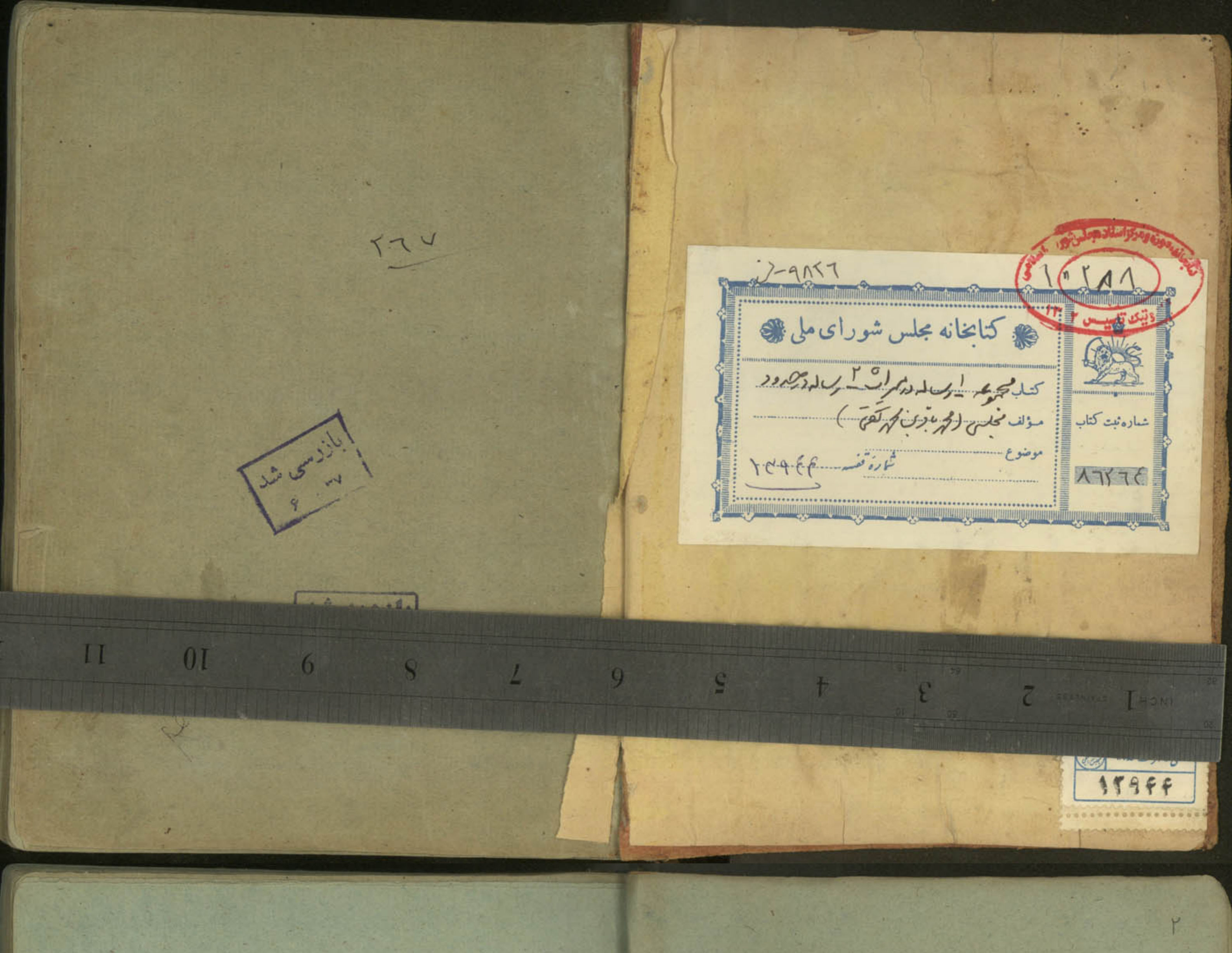


بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

یعنی کتابیست در بیان میراث و در او چند مقصد است اول در بیان سببهای میراث است
یعنی که بعلّت آن میراث میبرند و آن دو چیز است یکی نسب و دیگری سبب است نسب سه
مرتبه دارد مرتبهٔ اول پدران و اولاد و مرتبهٔ دویم اجداد و اخوه مرتبهٔ سیم اعمام و اخوال و سبب دو مرتبه است
یکی زوجیت و یکی ولا و ولا سه مرتبه دارد ولاء عتق و ولاء ضامن الجریره و ولاء امامت ضامن
جریره آنست که احد متعاقدین بگویند که عاقدتک ان تنصرنی فانصرک وان تعقل عنّی فاعقل
عنک و ترثنی ارثک و دمک دمی و ثارک ثاری و حربک حربی و سلمک سلمی و آن دیگر بگوید
قبلت بدانک ارث در لغت بقا را گویند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفته که انکم علی ارث من ابیکم
ابراهیم علیه السلم یعنی شما باشید بر بقیهٔ شرع ابراهیم علیه السلم وارث بمعنی باقیست و در اصطلاح
انتقال مالست بعد موت صاحب بدیگری بر سبیل خلافت و وارث کسی را گویند که منتقل
شود مال میت بسوی او خلافه و علاقه نسب انتقال شرعیت میان دو شخص بنوعیکه منتهی
گردد احدهما بدیگر نسبت اتصال شرعی میان دو شخص که موجب میراث گردد الفصل الاول
فی الابوین

فی الابوین والاولاد و لکلّ من الابوین اذا انفرد اخذ المال لکن للامّ الثلث بالتسمیة
والباقی بالرد ولو اجتمعا فللامّ الثلث مع عدم الاخوه والسدس معهم و للاب الباقی یعنی
هر یک از پدر و مادر جمیع مال میت را میبرند اگر تنها باشند امّا اگر مادر تنها باشد ثلث میبرد
تسمیةً و باقی را ردّاً و اگر ابوین هر دو جمع گردند و میت اخوه و اخوات نداشته باشد مادر ثلث میبرد
و باقی از پدر است زیرا که اخوه و اخوات منع میکنند مادر را از ثلث بسدس پس اگر میت ابوین
بگذارد با اخوه اخوات اصل فریضه از شش است و یکسهم از مادر و پنج سهم از پدر و اگر اخوه و اخوات
نداشته باشد اصل فریضه از سه است یک سهم از مادر و باقی از پدر است قوله فان انفرد الابن
اخذ المال فان کان اثنین فصاعداً اشترکوا بالتسویه فان انفردت البنت فلها النصف
تسمیةً والباقی ردّاً ولو اجتمع الذکور والاناث فللذکر مثل حظّ الانثیین یعنی اگر پسر تنها باشد
همه مال را میبرد اگر دو باشد یا بیشتر شریکند همه بالتسویه و اگر دختر تنها باشد نصف مال را میبرد
تسمیةً و باقی را ردّاً و اگر دختران دو باشد یا بیشتر ثلثان میبرند تسمیةً باقی را ردّاً و اگر جمع شوند
مذکر و مؤنث ذکر ضعف انثی میبرد مثلاً اگر دختر یکیست اصل فریضه از دو است یکسهم

انفردت



میبرد و تتمه در یکسهم رد او اگر دو باشد اصل فریضه از سته است ثلثان سهم که دو است هر
یک یکسهم و یکسهم که باقی ماند بدیشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان دو است
ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود ثلثان شش که چهار است هر یک را دو سهم تتمه دو سهم
که باقی ماند هر یک را یکسهم رد او اگر دختر سه باشد اینجا اصل فریضه از سته است دو سهم دو ثلثان
برایشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه میشود شش
سهم که ثلثان اوست برایشان منقسم است هر یکرا دو سهم و سه سهم باقی برایشان هر
یک یکسهم رد او اگر دختران زیاده هم داشته باشد قسمت براین نهج است و اگر میت
یک پسر یا یک دختر بگذارد اصل فریضه از سه است که دو سهم از پسر و یکسهم از دختر و اگر دو
پسر باشد با یکدختر اصل فریضه از پنج است حصه هر پسری دو سهم و یک سهم از دختر و اگر دو پسر
و دو دختر باشند اصل فریضه شش است حصه پسری دو سهم و حصه هر دختری یکسهم و اگر زیاده
هم باشد این قاعده است قوله و لکل من الابوین مع الذکور و الاناث السدس و الباقی
للاولاد بالتسویه ان کانوا ذکوراً و الا فللذکر مثل حظ الانثیین و للابوین مع البنت السدسان

و لها النصف

و لها النصف و الباقی یرد علیهم اخماساً یعنی از برای هر یک از ابوین است با اولاد مذکر تنها یا با مذکر
و مؤنث هر دو سدس مال باقی از اولاد است بالتسویه اگر مذکر باشند و اگر بعضی مذکر بعضی مؤنث
باشند ذکر ضعف انثی حصه تنها دارد از برای ابوین است با یکدختر سدسان مال و از برای دختر النصف
باقی رد کرده میشود بر ابوین و یکدختر اخماساً تصویر مسایل مثلاً اگر میت با ابوین یک پسر بگذارد اصل فریضه
از شش یکسهم از پدر و یکسهم از مادر و چهار سهم از پسر و اگر میت با ابوین یک پسر و یک دختر
بگذارد اصل فریضه از شش است دو سهم از ابوین و چهار سهم باقی بیک پسر و یکدختر منقسم
نمیشود نیست عدد رؤس ایشان سه است و نصیب ایشان چهار و بینهما مباینت عدد رؤس
ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه ابده میشود شش سهم که سدسان است علی التسویه
از ابوین و دوازده سهم باقی ماند هشت سهم از پسر و چهار سهم از دختر و اگر میت با ابوین
یکدختر بگذارد و اصل فریضه از شش است دو سهم که سدسانست علی التسویه از ابوین و سه سهم
که نصف است از دختر و یکسهم که باقی ماند اخماساً با ابوین و دختر منقسم نیست و آن منکرات
بمخرج خمس و مخرج خمس پنجست و پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه سی میشود و سدسان سی

کرده است علی التسویه از ابوین و پانزده سهم که نصف است از دختر و پنج سهم که باقی ماند احماساً
بر ابوین و دختر رد میکنیم دو سهم علی التسویه از ابوین و سه سهم از دختر که مجموع پنج خمس است یک
خمس از پدر و خمس از مادر و سه خمس از دختر و اگر با ابوین سه دختر جمع شوند اصل فریضه از شش است
دو سهم از ابوین و چهار سهم از سه دختر و بر ایشان منقسم نیست و میان عدد رؤس ایشان را
مباینت است عدد رؤس ایشان را ضرب میکنیم در اصل فریضه ابجد میشود سه سدسان که شش است
علی التسویه از ابوین و دوازده سهم باقی علی التسویه از پسر دختر قوله مع الاخوه یرد علی البنت و الاب
ارباعاً و لاحدهما معها السدس و لها النصف و الباقی یرد ارباعاً و لاحدهما مع ابنتین فصاعداً
السدسان للبنات الثلثان و الباقی یرد اخماساً و الابوین مع البنین فصاعداً السدسان
و الباقی للبنین فصاعداً یعنی اگر درین صورت با ابوین اخوه باشند و باقی رد کرده میشود به پدر و دختر
ارباعاً و نصیب احد الابوین است با یک دختر سدس نصیب دختر است نصف باقی را رد
کرده میشود با احد ابوین و دختر ارباعاً و نصیب احد ابوین است سدس با زیاده سدس و نصیب
بنتین با بنات است ثلثان باقی را رد کرده میشود با احد ابوین و بنات اخماساً
و نصیب ابوین

ابوین است با بنتین و با بنات سدسان باقی از دختر مثلا اگر با ابوین یک دختر باشد با دو برادر اصل فریضه
از شش است دو سهم از ابوین و سه سهم که نصف فریضه است از دختر و یک سهم باقی میماند بر ایشان
منقسم نیست مکسر است بمخرج ربع و مخرج ربع چهار است چهار را ضرب میکنیم در اصل فریضه بیست و چهار میشود
هشت سهم که سدسان است نصیب ابوین دوازده سهم که نصف است نصیب دختر و چهار سهم باقی
مانده سه سهم از دختر و یک سهم از پدر و درین صورت مادر رد نمیبرد و اگر احد ابوین با دو دختر باشند اصل فریضه
از شش است یک سهم نصیب احد ابوین و چهار سهم از دختران و یک سهم که باقی ماند بر ایشان منقسم نیست مکسر
است بمخرج خمس پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه که شش است سی میشود سدس آن که پنج است نصیب ابوین و
ثلثان که بیست است بالتسویه از دختران و پنج سهم از دختران و پنج سهم یک سهم از احد ابوین و چهار سهم از دختران
رد داکه یک خمس از احد ابوین و چهار خمس از دختران باشند و اگر دختران سته باشند اصل فریضه از شش است
یک سهم که سدس است از پدر و چهار سهم دو ثلث است از سته دختر بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان
که سته است از احد ابوین و ثلثان آن که دوازده است علی التسویه از سته دختر و سه سهم باقی بر ایشان منقسم نیست
مکسر است بمخرج خمس پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه که ابجد است نود میشود قاعده نصیب احد ابوین در اصل

نصیب دختر یک سهم که باقی ماند با ابوین و دختر منقسم نیست و آن مکسر است بمخرج خمس و مخرج خمس پنج است
پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه یکصد و بیست میشود چهل سهم که سدسان است از ابوین و پانزده سهم که ثمن است
نصیب زوجه و شصت سهم که نصف است از دختر و پنج سهم که باقی میماند بر دختر و ابوین رد میکنیم یک
سهم از مادر و یک سهم از پدر و سه سهم از دختر و اگر میت با ایشان اخوه گذاشته باشد یک سهم از جمله
بیست و چهار سهم که باقی میماند منکسر است بمخرج ربع و مخرج ربع چهار است پس چهار را ضرب میکنیم در اصل
فریضه نود و شش میشود قاعده نصیب زوجه در اصل فریضه که سه بود ضرب میکنیم در چهار دوازده میشود
و آن نصیب زوجه است و چهار سهم که اصل فریضه حصه پدر بود ضرب میکنیم شانزده میشود و آن یک حصه پدر
چهل سهم در نصیب مادر بود ضرب میکنیم در چهار شانزده میشود و آن نیز مادر راست دوازده سهم که
نصیب دختر بود ضرب میکنیم در چهار چهل و هشت میشود و آن نیز نصیب دختر است و چهار سهم که باقی
ماند یک سهم از پدر و سه سهم از دختر زیرا که اخوه مادر را منع میکنند و قوله و لاحدهما مع الابوین
و البنت حصة الدنیا و لاحد الابوین السدس و البنت النصف و الباقی یرد علی البنت و احد
الابوین ارباعاً یعنی نصیب احد ازواج با زوجه است احد ابوین و یک دختر حصة الدنیا و نصیب احد
الابوین است

احد الابوین است سدس و نصیب دختر است نصف و باقی رد کرده میشود بر احد الابوین و دختر ارباعاً
تصویر مسائل مثلا اگر احدهما زوج باشد اصل فریضه از دوازده است دو سهم که سدس است از احد ابوین
و سه سهم که ربع است نصیب زوج و شش که نصف است از دختر و یک سهم که باقیست بر ایشان منقسم نیست منکسر است
بمخرج ربع چهار را ضرب میکنیم در اصل فریضه که دوازده است چهل و هشت میشود هشت سهم که سدس است
از احد ابوین دوازده سهم که ربع است از زوج و بیست و چهار سهم که نصف است از دختر و چهار سهم که باقی
میماند یک سهم از احد ابوین و سه سهم رد از دختر و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه بیست و چهار است
سه سهم که ثمن است از زوجه و چهار سهم که سدس است از احد ابوین و دوازده سهم که نصف است
از دختر و پنج سهم که باقیست منکسر است بمخرج ربع و چهار را ضرب میکنیم در اصل فریضه نود و شش میشود
دوازده سهم نصیب زوجه و شانزده سهم نصیب احد ابوین و چهل و هشت سهم نصیب دختر و بیست
سهم که باقی ماند ارباعاً احد ابوین و دختر رد میکنیم پنج سهم از احد ابوین و پانزده از دختر و قوله
و لاحدهما مع الابوین و البنتین حصة الدنیا و للابوین السدسان و الباقی للبنتین یعنی نصیب
ازواج با زوجه است با ابوین و دختر حصه دنیا نصیب ابوین است سدسان و باقی از بنتین است

تصویر مسائل مثلا اگر احد ابوین با زوج باشد اصل فریضه از دوازده است چهار سهم که سدسان است از ابوین
و سه سهم که ربع است از زوج پنج سهم که باقیست بر دختر منقسم نیست عدد رؤس ایشان دو است
و نصیب ایشان پنج است و بینهما مباینه است پس دو را ضرب میکنیم در اصل فریضه که دوازده است بیست و چهار
میشود و شش سهم که رابع است نصیب زوج و هشت سهم که سدسان است از ابوین و ده سهم
که باقی ماند علی التسویه از دو دختر و درین صورت نقصیه بر دختران داخل میشود زیرا که نصیب ایشان ثلثان است
و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه بیست و چهار است سه سهم که ثمن است نصیب زوجه
و هشت سهم که سدسان است نصیب ابوین و سیزده سهم باقی او بر دختر منقسم نیست عدد رؤس ایشان
و نصیب ایشان سیزده و بینهما مباینه است و دو را ضرب میکنیم در اصل فریضه چهل و هشت میشود و شش سهم نصیب
زوجه و شانزده سهم حصه ابوین و بیست و شش سهم از دختران درین صورت نیز نقصیه بر دختران داخل
میشود و عول نیست قوله وللزوج مع احد الابوین والبنتین حصة الدنیا ولاحد الابوین السدس
والباقی للبنتین ولا عول فی المسئلتین وللزوجة والبنات الثمن والثلثان والباقی یرد علی احد الابوین
والبنات اخماسا یعنی نصیب زوج است با احد الابوین و بنتین ربع و نصیب احد الابوین
سدس

سدس و باقی از بنتین درین دو مسئله عول نیست و نصیب زوجه است با احد الابوین و بنتین ثمن
و از برای احد ابوین است سدس و از برای دختران است ثلثان و باقی رد کرده میشود بر احد ابوین
و دختران اخماسا تصویر مسائل مثلا اگر زوج با احد ابوین و دو دختر باشد اصل فریضه از دوازده است
سه سهم از زوج و دو سهم از احد ابوین هفت سهم که باقی میماند بدو دختر منقسم نیست عدد
رؤس ایشان دو است و نصیب ایشان هفت و بینهما مباینه است دو را ضرب میکنیم در اصل فریضه
بیست و چهار میشود شش سهم حصه زوج و چهار سهم حصه احد ابوین و چهارده سهم دو دختر علی التسویه
درین صورت نیز نقصیه بر دختران داخل میشود و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه از بیست و چهار است
سه سهم که ثمن است نصیب زوجه و چهار سهم که سدس است نصیب احد ابوین و شانزده سهم در
ثلثان است از دختران و یک سهم که باقی ماند مکسر است مخرج خمس پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه یکصد و بیست
میشود پانزده سهم که ثمن است از فریضه مؤنث بیست سهم که سدس است از احد ابوین
سهم که ثلثان است از دو دختر و پنج که باقی ماند یک سهم رد میکنیم با احد ابوین و چهار سهم به بنتین
و اگر دختر سه باشد اصل فریضه شانزده سهم که حصه ایشان است بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس

ایشان که سه است ضرب میکنیم اصل فریضه را میشود نه سهم نصیب زوجه و دوازده سهم از احد ابوین
چهل و هشت که ثلثان علی التسویه از سه دختر هر یک شانزده سهم و سه سهم که باقی ماند بر ایشان منقسم نیست مکسر است
مخرج خمس پنج را ضرب میکنیم در صد و فریضه هفتاد و دو است سیصد و شصت میشود ثمن آن که چهل و پنج است از زوجه
سدس آن که شصت از احد ابوین و ثلثان آن که دویست و چهل سهم است از آن سه دختر که حصه هر یک هشتاد
سهم باشد و پانزده سهم که باقی میماند اخماسا بر ایشان رد میکنیم سه سهم از احد ابوین و دوازده سهم از دختر
قوله مع فقد الاولاد و اولاد الاولاد قوله والفضل عن الفرائض ان شارک یعنی اگر نباشد اولاد پس می ایستند
اولاد اولاد بجای ایشان در مقاسمه مال با ابوین یعنی چنانکه اولاد با ابوین مال قسمت کنند تسمیه ورد اولاد
اولاد نیز با ابوین مال قسمت میکنند پس از برای هر یک از اولاد است نصیب آنکس که نسب او بنزدیک شده
پس از برای پسر است ثلثان مال زیرا که نصیب پسر با دختر ثلثان مال بوده است و از برای دختر است
ثلث مال زیرا که حصه دختر با پسر ثلث است مال را بود و اگر پسر دختر بگذارد و نصف میبرد تسمیه و باقی
ردا و اگر جمع شوند ابوین پسر و دختر ابوین سدسان میبرد و پسر دختر نصف و باقی را رد کرده میشود
بر ایشان چنانکه رد کرده میشود بر ابوین و از برای ولد ابن است جمیع مال اگر تنها باشد خواه
مذکر و مؤنث

مذکر و مؤنث و فاضل از فرایض نیز میبرد اگر حاجب با و جمع شود مثلا اگر جمع شوند ابوین با ولد
الابن سدسان نصیب ابوین است و باقی از ولد الابن بخلاف مذهب شیخ محمد ابن بابویه رحمة الله که گفته
با وجود ابوین اولاد اولاد میراث نمیبرند تصویر مسائل اگر میت پسر پسر با پسر دختر بگذارد اصل فریضه از سه است
دو از پسر پسر و یک سهم از پسر دختر و اگر میت با پدر پسر پسر بگذارد اصل فریضه از شش است یک سهم از پدر که
سدس و باقی از پسر پسر و اگر میت با پدر پسر دختر بگذارد و ایضا اصل فریضه از شش است یک سهم از پدر
و سه سهم که نصف است از پسر دختر و دو سهم که باقی میماند منکسر مخرج ربع چهار را ضرب میکنیم در اصل
فریضه بیست و چهار میشود و چهار سهم نصیب پدر و دوازده سهم نصیب پسر دختر هشت سهم که باقی
میماند بر ایشان رد میکنیم ارباعا دو سهم بپدر و از شش سهم از پسر دختر و اگر میت با زوج پسر پسر
دختر بگذارد اصل فریضه از دوازده است ربع دوازده که سه اصل فریضه از چهار است سه سهم که
ثمن است نصیب زوجه و چهارده سهم از پسر پسر هفت سهم از پسر و اگر اولاد دختر با ابوین جمع شوند
نصف میبرند و سدسان ابوین میبرند تسمیه و باقی را اخماسا قسمت میکنند ردا قوله ولا یرث ولد
الولد الا قوله مثل حظ الانثیین یعنی میراث نمیبرد ولد خواه مذکر باشد و خواه مؤنث وجود

وجود ولد صلبی خواه مذکر باشد خواه مؤنث وهر اقربی منع میکنند وبعد از اولاد اولاد شریک
میشوند با زوج وزوجه بمثل اما خود یعنی چنانکه اولاد با زوج وزوجه در مال بقدر حصه خود شریک میشود اولاد
اولاد شریک میکردند وهر یک از اولاد ابن واولاد میت قسمت میکنند مال را ذکر ضعف انثی

صورت مسائل

تصویر مسائل مثلا اگر پسر پسر بگذارد وزوج اصل فریضه چهار است یکسهم از زوج وسه سهم از پسر
پسر واگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه از هشت است یکسهم از زوجه وهفت از پسر پسر واگر
میت یکپسر ویکدختر از پسر بگذارد ودو یک دختر بگذارد با زوجه اصل فریضه از هشت است یکسهم از زوجه
هفت سهم باقی بر اولاد پسر واولاد دختر منقسم نیست اثلاثا وآن منکسر است بمخرج ثلث سه را ضرب میکنیم
در اصل فریضه بیست چهار میشود سه سهم که ثمن است نصیب زوجه چهارده سهم اولاد پسر برایشان
منقسم نیست عدد رؤس ایشان را ضرب میکنیم در اصل فریضه هفتاد دو میشود نه سهم که ثمن است
نصیب زوجه چهل دو سهم از اولاد پسر ذکر ضعیف انثی وبیست یکسهم از اولاد دختر ذکر ضعیف
انثی حصه میمانند قوله ویمنع لاولاد والی قوله وکذا لاولاد الاولاد یعنی اولاد منع میکنند آن کس را
که نزدیکند بابوین از اخوه واجداد واعمام واخوال واولاد ایشان وآن کس را که نزدیکند مثل

اولاد

اولاد اولاد وقوله ولابوین لمستعان ابام وام قوله خص اکبر الذکور یعنی ابوان منع میکنند از میراث
آباء خود را آباء مستحب است که طعمه بدهند آباء خود را از سدس اصل فریضه اگر نصیب ایشان زیاده
از سدس باشد واگر ابوان با اخوه جمع شوند بدان است که با ابوان خود را طعمه دهد زیاده از برای که مادر
در این صورت زیاده از سدس اصل نمیبرد وداده میشود از مال میت ولد صلبی مذکر بزرگ غیر سفیه
بلشیاب بدن پدرش وخاتم وشمشیر ومصحف او واگر پدر غیر آن مال داشته باشد وبدان پسر لازم است
که بجای آورد آنچه پدر فوت کرده از نماز وروزه واگر بزرگترین انثی باشد خاص میکرد در بزرگترین
پسران **قوله الفصل الثانی** الی قوله للذکر ضعف الانثی یعنی فصل دویم در بیان میراث
اخوه واجداد است از برای برادر مادر پدری است جمع مال اگر وحد باشد واگر زیاده از یکی باشد علی السویه
شریکند ونصیب خواهر مادر پدری است نصف مال بالتسمیه وباقی برد اگر وحد باشد واگر دو خواهر باشند
وزیاده ثلثان ثلثان میبرند بالتسمیه وباقی برد اگر جمع شوند مذکر مؤنث ذکر ضعف انثی حصه
مینماید وقوله وللواحد من الام الی قوله ویسقط المتقرب بالاب یعنی وجدی از اخوه مادری را
سدس میرسد خواه مذکر باشد وخواه مؤنث واگر زیاده از یکی است ثلث مال است بالسویه

اگرچه مذکر ومؤنث هم جمع شوند وباقی ایشان رد کرده میشود بر او اگر احد باشد بر ایشان اگر جماعتی باشند
واگر جمع شوند اخوه متقرب بالابوین اخوه متقرب لام وحد است سدس میبرد واگر زیاده از ثلث
وباقی از متقرب بالابوین است خواه مذکر باشد خواه مؤنث خواه یکی باشد خواه زیاده ومتقرب
بالاب چیزی نمیبرد با وجود متقرب بالابوین خواه مذکر باشد خواه مؤنث واگر مفقود گردد ومتقرب بالابوین
متقرب بالاب بجای او میایستد علی اهتی مگر آنکه خواهر پدری یا خواهر مادری با جمع شود خواهر پدری نصف میبرند
وباقی رد کرده میشود بر ایشان اخماسا مگر الی واگر جمع شوند اخوه مادری پدری با اخوه پدر مادری تنها اخوه
مادری سدس میبرد واگر یک باشد وثلث میبرند اگر زیاده باشد بالسویه خواه مذکر وخواه مؤنث
واخوه مذکر ومؤنث هر دو باقی از متقرب بالابوین است ذکر ضعف انثی وساقط میکردد بایشان

تصویر مسایل

متقرب بالاب تصویر مسائل اگر میت دو برادر مادری پدری با یک برادر مادری اصل فریضه
از شش است یکسهم از برادر مادری وپنج سهم از دو برادر مادری پدری وبر ایشان منقسم نیست عدد
رؤس ایشان که دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه دوازده میشود دو سهم از برادر مادری وده سهم
از برادران مادری پدری واگر میت یکبرادر با یک خواهر مادری بگذارد وبا یک برادر ویک خواهر

مادر پدری

اصل فریضه از شش است یکسهم از مادریان وبر ایشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان را که دو است
ضرب میکنیم در اصل فریضه شش است میشود دوسهم که ثلث است از مادریان بالسویه وچهار سهم اثلاثا
بمادر پدریان منقسم نیست عدد رؤس ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه سی میشود شش
سهم علی السویه از مادریان دوازده سهم اثلاثا از مادر پدریان واگر میت یک خواهر پدری بگذارد
وبا یک خواهر مادری اصل فریضه از شش است یکسهم از خواهر مادری وسه سهم که نصف است
از یک خواهر پدری ودو سهم باقی میماند بر ایشان ارباعا منقسم نیست منکسر است بمخرج ربع که چهار است
ومیان چهار ودو اصل فریضه توافق نصف است نصف احدهما را در دو ضرب میکنیم که دوازده میشود
دو سهم که سدس است از خواهر مادری وشش سهم که نصف است از خواهر پدری واگر میت یک
خواهر مادری ودو خواهر پدری بگذارد اصل فریضه از شش است یکسهم از خواهر مادری وچهار سهم
که ثلثان است از دو خواهر پدری ویکسهم که باقی میماند بر ایشان منقسم نیست منکسر است بمخرج خمس
پنج را ضرب میکنیم در اصل فریضه سی میشود بیست سهم که ثلثان است از دو خواهر پدری واگر میت
دو خواهر مادری بگذارد با یک خواهر اصل فریضه از شش است دو سهم از خواهران مادری

وسه سهم از خواهر پدری و یک سهم که باقی میماند بر ایشان منقسم نیست مباین است بمخرج خمس و نه را ضرب
میکنیم در اصل فریضه سی میشود ده سهم که ثلث است از دو خواهران مادری و پانزده سهم که نصف
است از یک خواهر پدری و پنج سهم که باقی میماند احیاناً بدیشان قسمت میکنیم سه سهم از خواهران مادری و دو سهم
از خواهر پدری و هو المراد قوله والجد والجدة الی قوله کالاخت لهما یعنی از برای جد یا جده است جمیع مال
اگر تنها باشد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و اگر جد و جده هر دو باشند ذکر ضعف انثی حصه
میکنند اگر پدری باشند بالسویه قسمت میکنند اگر مادری باشند و اگر از برای جد و یا جده است با اخ
ذکر ضعف انثی و اگر جمع شوند اجداد با اخوه پس جد مادری مثل خواهر مادری است و جد پدری با هم برادر مادریست
تصویر مسائل مثلا اگر میت جد جده پدری بگذارد اصل فریضه از سه است ثلث از جده و ثلثان از
جد و اگر از جانب مادر باشد ثلث میبرند بالتسمیه و باقی بالرد اصل فریضه از سه است یکسهم که ثلث است
قسمت بدیشان منقسم نیست عدد روس ایشان دو است نصیب ایشان یک میان هر دو مباین باشد عدد روس
ایشان را ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود دو سهم میبرند بالتسمیه و چهار بالرد علی السویه اگر میت جد
و جده پدری بگذارد یا جد و جده مادری بگذارد و بدیشان منقسم نیست عدد روس ایشان دو است
ضرب میکنیم

ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود دو سهم که ثلث است از جد و جده مادری بالسویه و چهار سهم
از جد و جده پدری و بدیشان منقسم نیست عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه
هجده میشود شش سهم که ثلث است نصیب جد و جده مادری بالسویه و دوازده سهم که ثلثان است
اثلاثاً از جد و جده پدری قوله والجد والجدة الی قوله اشکال یعنی از برای جد و یا جده است یا از برای
هر دو است وقتی که مادری باشد یا اخوه مادری پدری یا پدری اگر مادر پدری باشند ثلث مال اگر جد
جده هر دو باشد هما یا خواهر مادری پدری باشند ثلث مال میبرند و باقی از خواهر است تسمیه و رداً و اگر خواهر
پدری باشد در رد اشکال است تصویر مسئله مثلا اگر میت جد و جده مادری بگذارد یا دو برادر مادری
پدری یا پدری اصل فریضه از سه است یکسهم از جد و جده مادری و بر ایشان منقسم نیست عدد روس
ایشان دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود دو سهم از جد و جده و چهار سهم از برادران
از جد و یا جده هر دو بگذارد یک خواهر مادری پدری اصل فریضه از شش است دو سهم که ثلث است
از جد و یا جده و یا از هر دو چهار سهم از خواهر سه سهم تسمیه و یک سهم رداً و اگر بجای خواهر مادری پدری
خواهر پدری بگذارد در رد اشکال است قوله والاقرب یمنع الابعد الی قوله مع عدمه یعنی جد

اقرب منع میکند جد ابعد را و اگر اجداد ابعد شریک باشند میکردند با اخوه مثل اجداد اقرب با عدم
اقرب مثلا اگر میت جد پدر را بگذارد با برادر نصف مال از جد است و نصف از برادر قوله وللاجداد
ولاب اربعة الی قوله والضع من مائة ثمانیة یعنی از برای اجداد اربعه پدر است ثلثان مال و ثلثان
از جد و جده پدری پدر است ذکر ضعف انثی و ثلث آن ثلثان از جد و جده مادری پدر ضعف انثی
و ثلث اصل فریضه از اربعه اجداد مادری است بالسویه تصویر مسئله مثلا اگر میت جد و جده مادری و پدری
بگذارد با جد و جده پدری مادری و جد و جده مادر جد و جده مادری مادر اصل فریضه مسئله از سه است
ثلث آن یکسهم است از اربعه اجداد مادری بالسویه بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان
که چهار است ضرب میکنیم در اصل فریضه دوازده میشود ثلث دوازده که چهار است با اربعه اجداد مادری منقسم است
و هشت سهم که ثلثان دوازده است ثلث ندارد و منکسر است بمخرج ثلث سه را ضرب میکنیم در اصل فریضه
که دوازده است سی شش میشود دوازده که ثلث است از اربعه اجداد مادری و ثلثان اصل فریضه
که بیست چهار است ثلث آن که هشت است از جد و جده مادری پدری اثلاثاً بدیشان منقسم نیست
عدد روس ایشان سه و نصیب ایشان هشت است و میان ایشان مباینه است سه را ضرب میکنیم
در اصل فریضه

در اصل فریضه که سی شش است یکصد و هشت میشود سی شش سهم که ثلث است از اربعه اجداد مادری
بالسویه که نصیب هر یک نه سهم باشد هفتاد و دو سهم که ثلثان اصل فریضه است ثلث آن بیست چهار است
از جد و جده مادری پدری ذکر ضعف انثی چهل هشت که ثلثان باقیست از جد و جده پدری ذکر ضعف
انثی و طریق دیگر آنکه فرض میکنیم اقل عددی را که نصیب اجداد مادری بیرون می آید که آن دوازده است
و ایضاً ضرب میکنیم یکصد هشت میشود بطریق مذکور حصه میشود قوله والزوج والزوجة الی قوله واولادهم یعنی
هر یک از زوج زوجه با اخوه و اجداد و اولاد ایشان اخذ میکنند نصیب اعلا را که نصف و ربع است تصویر
مسائل اگر میت زوج بگذارد با یک برادر و جد اصل فریضه از دو است یکسهم از زوج و یکسهم از برادر و جد با ایشان
منقسم نیست عدد روس ایشان که دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه چهار میشود دو آن که نصف که دو سهم است از
زوج و نصف از برادر و جد بالسویه قوله وللاخوة مع الاخوة الی قوله والباقی رداً یعنی از برای هر یک
از زوج یا از زوجه با برادران مادری نصیب اعلی و برادران مادری ثلث میبرند تسمیه و باقی رداً و اگر
برادر مادری یکی باشد سدس میبرند و باقی را از برای احدی از زوج و زوجه است یا یک خواهر پدری و مادری
پدری حصه اعلی و از برای خواهر است نصف بالتسمیه و باقی را رداً تصویر مسائل اگر احدهما زوج باشد

تصویر مسائل

یا دو برادران مادری اصل فریضه از شش است سه سهم که نصف است نصیب زوج و دو سهم
که ثلث است از برادران یکسهم که باقی ماند بدیشان منقسم نیست منکسر است بمخرج دو و دو را ضرب میکنیم در
اصل فریضه دوازده میشود شش سهم که نصف است از زوج و چهار سهم که ثلث است از برادران دو سهم
باقی را رد ابر برادران رد میکنیم و اگر احد الزوجین زوجه باشد اصل فریضه از دوازده است سه سهم که ربع است نصیب زوجه
و چهار سهم که ثلث است نصیب برادران مادری و پنج سهم که باقی ماند رد ابر برادران منقسم نیست عدد
رؤس ایشان که دوازده است ضرب میکنیم در اصل فریضه بیست و چهار میشود ربع بیست و چهار که شش است
از زوجه و هشت سهم که ثلث است از برادر و ده سهم که باقی میماند علی التسویه رد میکنیم ببرادران و اگر
زوج با یک برادر مادری و زوجه و سدس آنکه دو سهم است از برادر مادر است تتمه و باقی را ابد و رد
میکنیم و اگر میت زوج بگذارد با یک خواهر پدری و خواهر مادری پدر اصل فریضه از شش است و نصف آن
که سه سهم است از زوج و سه سهم دیگر از خواهر مادری پدری و با خواهر پدری در این صورت رد نیست
که حضرت شیخ قدس سره مطلق آورده و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه از دوازده است ربع آن
سه سهم است از زوجه و شش سهم که نصف است از خواهر مادری پدری و با خواهر مادری تتمه
دو سهم

سه سهم دیگر را رد ا قوله ولا حد منهما مع الاخوه الی قوله علی رای از برای احد الزوجین یا زوجات
نصیب اعلی با اخوه مادر پدری و اخوه مادری و از برای اخوه مادری ثلث اصل و باقی از اخوه مادری
پدری است و اگر اخوه مادر پدری نباشد اخوه پدری میراث میبرند و دخل میشود نقص بر اخوه
مادری پدری و برادر مادری نقص داخل میشود و اگر متقرب بالام یکی باشد سدس نصیب
اوست باقی از متقرب بالام یکی باشد سدس نصیب اوست و باقی از متقرب بالابوین و اگر متقرب
بالابوین نباشد و از متقرب بالاب مؤنث باشد رد کرده میشود فاضل از ولیه ا/ا
بمتقرب بالام و متقرب بالاب التسمیه بر یکسر این تصویر مسائل مثلا اگر احد الزوجین زوجه باشد با دو برادر
مادری پدری و دو برادر مادری اصل فریضه از دوازده است سه سهم که ربع است از زوجه و چهار سهم
که ثلث است از دو برادر مادری بالتسویه باقی از برادران مادر پدر است و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل
فریضه از شش است سه سهم که نصف است نصیب زوج و دو سهم که ثلث است از برادران
مادری یکسهم باقی میماند از برادران مادر پدری و بدیشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان که
دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه دوازده میشود شش سهم نصیب زوج و چهار سهم از دو برادر

مادری و دو سهم از برادران مادر پدر و اگر برادر مادری یکی باشد اصل فریضه از شش است یکسهم از خواهر
مادری و سه سهم از خواهر پدری و دو سهم که باقی ماند از باعا بدیشان منقسم نیست منکسر است بمخرج ربع چهار را
ضرب میکنیم در اصل فریضه بیست و چهار میشود و سدس آن که چهار است از خواهر مادری و دوازده سهم که نصف است
از خواهر پدری و هشت باقی را از باعا بدیشان قسمت میکنیم دو سهم از خواهر مادری و شش سهم از خواهر پدری
قوله ویقوم اولاد الاخوه الی قوله ولا بالتسویه یعنی می ایستند اولاد اخوه و اخوات بجای آباء خود اگر
اخوه و اخوات نباشند و از برای هر یکی از اولاد اخوه و اخوات نصیب من یتقرب به است اگر اولاد
اخوه و اخوات از جانب مادر و پدر باشند ذکر ضعف انثی حصه میکنند و اگر از جانب مادر باشند بالتسویه
قسمت میکنند تصویر مسائل مثلا اگر میت دو خواهر زاده باشند پدری بگذارد و یکی مذکر و یکی مونث اصل
فریضه از دو است نصیب ایشان در اصل فریضه که نصف است یکسهم است که بدیشان منقسم نیست عدد
رؤس ایشان را که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود سه سهم که نصف است از ایشان
ذکر ضعف انثی حصه مینماید باقی را نیز بدیشان رد میکنیم بالتسمیه و اگر با ایشان زوج باشد رد نمیکنند
نصف از ایشان است و نصفی از زوج و اگر میت دو برادر زاده مادری پدری بگذارد با دو خواهر زاده
مادری

مادری پدری ثلث از خواهر زاده است و ثلثان از برادر زاده اصل فریضه از سه است یکسهم که ثلث
است از خواهر زاده و بدیشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود
دو سهم از خواهر زاده و چهار سهم از برادر زاده و اگر برادر زاده یکی مذکر و یکی مونث و خواهر زاده نیز چنین یکی
مذکر و یکی مونث باشند اصل فریضه از سه است ثلث آن که یکسهم است از خواهر زاده بدیشان منقسم نیست
عدد رؤس ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه نه میشود سه سهم از خواهر زاده ذکر ضعف انثی و شش سهم
از برادر زاده ایضا و اگر میت دو برادر زاده مادری پدری بگذارد یکی مذکر و یکی مونث با دو خواهر زاده مادری
ثلث اصل فریضه از خواهر زاده است بالتسویه ثلثان اصل فریضه از برادر زاده که ثلث آن از برادر زاده مونث
باشند و ثلثان از برادر زاده مذکر ذکر ضعف انثی اصل فریضه از دوازده است ثلث آن چهار است از مادری
بالتسویه نصیب هر کدام از خواهر زادهای مادری سدس است و ثلثان که هشت است اثلاث حصه نمیشود منکسر است بمخرج ثلث
سه را ضرب میکنیم در اصل فریضه سی و شش میشود و ثلث آن که دوازده است بالتسویه از مادریان و بیست و چهار سهم
که ثلث بنت ثلث آن که هشت است از برادر زاده مونث و ثلثان آن که شانزده از برادر زاده
مذکر باشد ذکر ضعف انثی قوله والاولاد الاخت الاب الی قوله ان فقد المشارکه یعنی از برای اولاد خواهر

خواهر پدریست با اولاد خواهر مادری پدری نصف دکر ضعف انثی تسمیه و باقی نیز ردا اگر شریک دیگر نداشته
باشد اصل تصویر مسائل مثلا اگر میت دو خواهر زاده مادری پدری یا پدری بگذارد یکی مذکر دیگر مونث نصف میبرند
تسمیه و باقی ردا عددی که در او نصف صحیح باشد دو است یکسهم که نصف است تسمیه بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس
ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه میشود شش نصف میبرند تسمیه نصف ردا دکر ضعف انثی قوله و الاولاد
اصعی الی قوله الصک نصیب من یتقرب به یعنی از برای اولاد خواهر است ثلثان مال از برای هر یک
نصیب من یتقرب به می‌ایستند بجای ایشان اولاد اخوه پدری اگر مادری پدری نباشند بدخول زوج یا زوجه
بر اولاد اخوه مادری نقص دخل نمیشود و از برای اولاد اخوه مادریست سدس بالتسویه و از برای اولاد
اصعی با اخوة است ثلث از برای هر یک نصیب من یتقرب به تصویر مسائل مثلا اگر میت اولاد دو خواهر
مادر پدری بگذارد با زوج عدد صحیح که از او نصف با ثلثان صحیح باشد شش است سه سهم که نصف است از زوج
و سه سهم باقی بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان که ده است ضرب میکنیم در اصل فریضه ده از ده میشود
شش از زوج و شش اولاد خواهر و نقیصه بر اولاد خواهران داخل میشود زیرا که نصیب ثلثان است و اگر بجای
زوج زوجه باشد اصل فریضه از ده از ده است سه سهم که ربع است از زوجه و هشت سهم ثلثان است تسلیم از اولاد
اصعو یکسهم

اصعو یکسهم بر ایشان منقسم نیست منکسر است بمخرج دو او را ضرب میکنیم در اصل فریضه که چهار میشود شش سهم
که ربعست از زوجه و شش نصف سهم از اولاد دو خواهر تسمیه و ده سهم باقی را نیز بر ایشان رد میکنیم و اگر از
اولاد جمعی مادری با ایشان جمع شوند نقیصه بر اولاد خواهران داخل میشوند بر اولاد مادریان داخل نمیشود زیرا که
ایشان بالفصد فرض خود را تمام میبرند و اگر با ایشان زوج است اصل فریضه از شش سه سهم زوج و دو سهم
از مادریان و باقی از پدریان اگر بجای زوج زوجه است اصل فریضه از بیست چهار است شش سهم از زوجه و هشت سهم
از مادریان و ده سهم از پدریان و نقیصه بر پدریان داخل میشود قوله ولو اجتمع الکلالات الی قوله
بالتسمیه و الرد یعنی جمع شود کلاله ام با زوج یا زوجه از برای زوج یا زوجه نصیب اعلی و از برای مادر
پدر است باقی مال و اولاد اخوه پدر ساقط میکردند و اگر چیزی از سهام فاضل آید رد میکنیم بر ترتب بالابوین
نباشد رد میکنیم بر متقرب الام بالاب نیز تصویر مسائل مثلا اگر میت زوج را با اولاد اخوه مادری
و اولاد اخوه مادر پدری بگذارد اصل فریضه از شش است سه سهم از زوج و دو سهم از اولاد اخوه
مادری یکسهم از اولاد مادری پدری و بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس ایشان که دو است ضرب میکنیم
در اصل فریضه دوازده میشود شش سهم که نصف است از زوج چهار سهم که ثلث است از اولاد اخوه

و دو سهم باقی از اولاد اخوه مادر پدری و اگر بجای زوج زوجه باشد اصل فریضه از دوازده است سه سهم که ربع است
نصیب زوجه و چهار سهم که ثلث است از اولاد اخوه مادری و باقی از اولاد اخوه مادری پدری و اگر زوجه را
با اولاد یک خواهر پدری و اولاد که خواهر مادری بگذارد اصل فریضه از دوازده است سه سهم از زوجه و دو سهم که سدس است
از اولاد خواهر مادریست و شش سهم که نصف است از اولاد خواهر پدری بالفرض و باقی با او رد و اگر بجای زوج زوجه باشد
رد نیست زیرا که زیاده از فرض میماند ذیع سمعی الاجداد الی قوله و اولاد هم یعنی قسمت میکنند اولاد اخوه هر چند
که بزیر روند منع میکنند اولاد اجداد هر چند بالا روند اعمام و اخوال و اولاد ایشان را

الفصل الثالث

فی میراث الاعمام الی قوله اذا تساووا فی الدرجه یعنی فصل سیم در بیان میراث عموها و خالوهاست پس از برای
عم تنها است جمیع مال و هم چنان است اگر عموها باشد یا بیشتر بالتسویه را که در درجه داخل باشند و هم چنانست
اگر عمه باشد یا دو یا بیشتر اگر جمع شوند اعمام و عمات اگر از جانب پدر یا مادر پدر اند ذکر ضعف انثی حصه میکنند
و اگر از جانب مادر اند مثل وی حصه میبرند و عمه متقرب بالاب با وجود متقرب بالابوین حصه نمیبرند هر گاه مساوی
باشند در درجه قوله و لو اجتمع المتفرقون الی قوله ذکرهم ضعف انثی هم یعنی اگر جمع شوند اعمام متفرقون یعنی
مادری پدری با عموی پدری و یا عموی مادری پس عم مادری سدس میبرند اگر تنها باشد ثلث میبرند
اگر زیاده باشند

اگر زیاده باشند ذکر ضعف انثی و ساقط میشود عم متقرب بالاب قایم مقام بالابوین میشود متقرب بالاب
هر گاه که متقرب بالابوین نباشند ذکر ضعف انثی میبرند تصویر مسائل مثلا اگر میت عم و عمه مادری پدری
یا عم عمه مادر بگذارد اصل فریضه از شش است دو سهم که ثلث است از عم و عمه مادری بالتسویه و چهار سهم باقی قسمت
اثلاثا بعم عمه پدری منقسم نیست عدد رؤس ایشان که سه است ضرب میکنیم در اصل فریضه هیجده میشود ثلث
آن که شش است از عم و عمه مادری و هشت سهم از عم و چهار سهم از عمه مادر پدری اگر میت یک عم پدری با دو عم
مادری بگذارد و اصل فریضه از سه است یکسهم که ثلث است از دو عم مادری و بر ایشان منقسم نیست عدد رؤس
ایشان دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه شش میشود دو سهم که ثلث است بالتسویه از دو عم مادری و باقی از عم
پدری اگر دو عم مادری پدری بگذارد و یا یک عم مادری اصل فریضه از شش است سدس آن که یکسهم از عم مادری
و پنج سهم باقی بدو عم مادر پدری منقسم نیست عدد رؤس ایشان که دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه میشود ده سهم
که ثلث است بالتسویه از دو عم مادری و باقی از عم پدری اگر دو عم مادری پدری بگذارد با یک عم مادری
اصل فریضه از شش است سدس آن یکسهم از عم مادری و پنج سهم باقی بدو عم مادر پدری منقسم نیست رؤس
ایشان که دو است ضرب میکنیم در اصل فریضه دوازده میشود سدس آن که دو سهم است از عم مادری و ده سهم باقی از عم

مادری پدری و اگر عم مادر پدری نه باشند نصیب ایشان که در صحت فریضه از پنج است بر ایشان منقسم نیست عدد
روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحت فریضه پانزده میشود سه سهم از عم مادری و پانزده سهم از سه عم مادر
پدری قوله والاقرب بدرجة الی قوله فالاقرب الی یعنی اقرب بدرجه اگرچه از یک درجه اقرب باشد منع میکند
الابعد را اگرچه بدو جهة باشند مثل برادری پدری منع میکند برادرزاده مادر پدری را اگرچه بدو درجه قریب است مگر
در مسئله اجماعیه که آن عم زاده مادر پدر منع میکند عم پدر را و اگر عم زاده مادر پدری و عمه زاده پدر خال یا عم باشد یا عوض
عم پدری باشد با آنکه بعوض ابن عم نیست عم باشد اقرب اولی است قوله والخال الیه المال اذا انفرد والخالة کسیهام
یعنی از برای خال است جمیع مال اگر واحد باشد و همچنین است اگر دو یا بیشتر و هم چنانست اگر خاله یکی یا بیشتر باشند
یا متعددی بردن درجه و اگر جمع شوند خال و خاله مساوی میبرند و اگر مختلف باشند متقرب بالام سدس میبرند اگر واحد باشد
ثلث میبرد و اگر زیاده باشند و باقی متقرب بالابوین است بالتسویه و از برای متقرب بالاب چیزی نیست و قایم مقام
متقرب بالابوین باشد اگر متقرب بالابوین نباشد سر ایشان تصویر مسایل مثلا اگر میت خال و خاله بگذارد اصل
فریضه از دو است یکسهم از خال و اگر میت خالوی پدری یا خالوی مادری بگذارد اصل فریضه از شش است یکسهم که سدس است
از خالوی مادری و باقی از خالوی پدری اگر میت خال و خاله پدری و خال و خاله مادری بگذارد اصل فریضه از سه
است یکسهم

سه است یکسهم که ثلث است از خال و خاله مادری بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان دو است ضرب میکنیم
در صحت فریضه شش میشود دو سهم که ثلث است از خاله و خاله مادری و چهار سهم از خال و خاله مادر پدری بالتسویه
قوله والاقرب دادن بدرجة واحدة یمنع الابعد الی قوله والاقرب وان تقرب بسبب بدرجه یسقط المتقرب بالاب یعنی
اگرچه بیک جهة خویش باشد منع میکند الابعد را اگرچه بدو جهة خویش باشد مثل خالوی پدری میت منع میکند
خالوزاده مادر پدری میت را و اگر جمع شوند اخوال و اعمام ثلث مال از خالو است یا خاله یا هر دو بالتسویه بلکه ثلثان
از عم یا عمه یا از هر دو و اگر جمع شوند اخوال متفرقین پس نصیب اخوال مادری سدس ثلث اگر واحد باشد
و ثلث ثلث اگر بیشتر باشد باقی از متفرق بالابوین است بالتسویه ساقط میکرد و متقرب باب و از برای عمومی
میت مادری ثلث و ثلثین بالتسویه و اگر واحد باشد سدس است و باقی از متقرب بالابوین است ذکر ضعف انثی
ساقط کرد و متقرب بالاب مثلا اگر میت عم و عمه با خال و با خاله بگذارد اصل فریضه از سه است یکسهم که ثلث است
از خال و خاله منقسم نیست عدد روس ایشان که دو است ضرب میکنیم در صحت فریضه شش میشود دو سهم که ثلث است
بالتسویه از خال و خاله و باقی اثلاثا بعم و عمه منقسم نیست عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحت
فریضه هیجده میشود ثلث آن که شش است از خال و خاله و هشت سهم از عم و چهار سهم از عمه و اگر میت عم و عمه

یا خال بگذارد و صحت فریضه از سه است یکسهم از خال و دو سهم از عم و عمه بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان
که سه است ضرب میکنیم در صحت فریضه نه میشود ثلث آن که سه سهم است از خال و چهار سهم از عم و دو سهم از عمه و اگر با آن خال و خاله باشد
بهمین نهج است و اگر میت خالوی مادری پدری بگذارد یا خالوی مادری اصل فریضه از شش است یکسهم از خالوی مادری است اگر
با خالوی مادر پدری خال و خاله مادری باشد اصل فریضه از سه است یکسهم که ثلث است از خال و خاله مادری بر ایشان
منقسم نیست عدد روس ایشان که دو است ضرب میکنیم در صحت فریضه شش میشود دو سهم از خال و خاله و باقی از خالوی
مادر پدری و اگر میت عم و عمه مادری بگذارد اصل فریضه از سه است یکسهم از عم و عمه مادری و چهار سهم باقی از عم و عمه
مادری پدری منقسم نیست عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحت فریضه که شش است ایده میشود شش سهم
که ثلث است بالتسویه از عم و عمه مادری و هشت سهم از عم مادری پدری و چهار سهم از عمه مادری و واحد باشد اصل
فریضه از شش است زیرا که سدس میبرند یکسهم از مادری اخوه عم باشد و خواه عمه پنج سهم که باقیست بعم و عمه
منقسم نیست عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحت فریضه هیجده میشود و سه سهم از مادری ده سهم از
عم مادری و پدری و پنج سهم از عمه و اگر میت عم و عمه مادری پدری با عم و عمه مادری بگذارد و خال و خاله مادر پدری
خال و خاله مادری بگذارد و ثلث مجموع از خالوان است که ثلث مجموع از خالوان مادری باشد و باقی از خالوان
مادر پدری

و ثلثان حصه از عموان مادر پدری پس عدد روس صحیح که ثلث صحیح و ثلثان صحیح باشد سه است یکسهم که ثلث است
از اخوال و اثلاثا بر ایشان منقسم نیست مکرر است مخرج سدس زیرا که سدس از خالوان مادر پدری است و سدس دیگر
از خالوان مادری پس شش را ضرب میکنیم بر صحت فریضه که سه است هیجده میشود ثلث آن که شش است از اربعه اخوال
که دو سهم از اخوال مادری و چهار سهم از خالوان مادر پدری بالتسویه و دوازده سهم که ثلثان است که ثلث آن چهار است
از عم و عمه مادری و هشت از عم و عمه مادر پدری اثلاثا بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم
در صحت فریضه که هیجده است پنجاه و چهار میشود هیجده سهم که ثلث مجموع است از اخوال متفرقین شش سهم از اخوال مادری
و دوازده است از اخوال مادر پدری بالتسویه و ثلثان حصه که سی و شش است ثلث که دوازده است از
عموان مادری بالتسویه و بیست و چهار سهم که ثلثان باقیست شانزده سهم از عم مادر پدری و هشت سهم از عمه مادری
قوله والاولاد الی قوله کذلک یعنی اولاد عم و عمه و خال و خاله اخذ میکنند هر یک نصیب هر یک متقرب به بالسویه
از اولاد عم و عمه مادر پدری است ذکر ضعف انثی تصویر مسایل مثلا اگر میت پسر عمو و پسر خالو و پسر خاله بگذارد
اصل فریضه از سه است یکسهم از پسر خال و خاله بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان که دو است ضرب میکنیم
در صحت فریضه شش میشود دو سهم از پسران خال و خاله و چهار سهم از پسر عمو و پسر عمه اثلاثا بر ایشان منقسم نیست

عدد روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحیح فریضه ابده میشود شش سهم بالتسویه از پسر خال و خاله است

از پسر عمو وچهار از پسر عمه قوله و عمومة المیت الی قوله وان نزل یعنی عموهای میت و عمه های او و خالوهای میت

و خاله ها و اولاد ایشان هرچند بزیر روند منع میکنند عموها و عمه های پدری او و خالوهای پدر و خاله های مادری پس اگر

نباشند عمو و خالوی میت و اولاد ایشان مال از عموهای پدری و مادری و خالوهای پدر و مادر است اگرچه

بزیر روند قوله الکل بطن وان نزلت الی قوله وتصح من مائة ثمانیة یعنی هر بطنی که بزیر رود منع میکند بطن علیا را

پس اگر پسر پسر عموی پدری باشد اولی است از عموی واحد و اگر جمع شوند عموی پدر و عمه او و خالوی پدر و خاله

او و عموی مادر و عمه او و خالوی مادر و خاله او پس از برای عم و عمه و خاله مادر است ثلث اصل بالسویه واز

برای خال و خاله پدر است ثلث ثلثان بالسویه و باقی از عم و عمه پدر است ذکر ضعف انثی این مسئله درست میشود

از یکصد و هشت صحیح مسئله از سه است یک سهم که ثلث است از عم و عمه و خال و خاله مادری پدر بر ایشان منقسم نیست

عدد روس ایشان که چهار است ضرب میکنیم در صحیح فریضه دوازده میشود چهار سهم که ثلث است از مادریان

بالسویه و بر ایشان منقسم نیست هشت باقی ثلث است ندارد مسکر است مخرج ثلث سه را ضرب میکنیم در

اصل فریضه که دوازده است سی و شش میشود ثلث آن دوازده است از مادریان بالسویه و بر ایشان منقسم است

وثلثان آن

وثلثان آن بیست و چهار است ثلث آن که هشت است بالتسویه از خال و خالوی پدریان منقسم است و ثلثان

که شانزده باقیست از عم و عمه پدر اثلاثا منقسم نیست روس ایشان که سه است ضرب میکنیم در صحیح فریضه مسئله

که سی و شش یکصد و هشت میشود سی و شش سهم که ثلث است بالسویه از عم و عمه و خال و خاله مادریست پس هفتاد و دو سهم

که ثلث باقیست از خال و خاله پدر بالتسویه و چهل و هشت سهم باقی اثلاثا از عم و عمه پدر که شانزده سهم از عمه و سی و دو سهم

از عم پدر قوله ولو اجتمع سببان یتسببی بهما الی قوله ورث المانع یعنی اگر جمع شوند دو سبب ابن عم که ابن خال

باشد و ابن عم که زوج باشد و عمه که خال مادری باشد و اگر هر دو سبب متفاوت باشند ارث میبرند

سببی که مانع است آن سبب دیگر را مثال آنکه وارث هم عموزاده باشد و هم خالوزاده آنست که مثلا

زید زنی خواسته است و عمر که پسر زید است دختر آن زن را که از شوهر دیگر آورده بود خواسته است و زن زید از برای

زید پسری آورد بکر نام و دختر آن زن از برای عمر پسر آورد خالد نام پس بکر مذکور که پسر زید است عموی

خالد است از جانب پدر و خالوی مادر و اگر بکر را اولاد شود اولاد بکر هم عموزاده اولاد خالد است

و هم خاله زاده مثال آنکه وارث هم شوهر باشد و هم عموزاده آنست که مثلا حسن دختر عموی خود را

بخواهد و آن دختر عمو تو شود و حسن مذکور هم شوهر هم عموزاده است مثال آنکه زنی هم عمه باشد و هم خاله آنست

که مثلا زید زنی خواسته است و از او دختری شد فاطمه نام و پسر زید دختر آن زن را که از شوهر دیگر آورده بود خواسته است و از او

پسری شد خالد نام پس آن فاطمه عمه خالد است از جانب پدر و خاله او است از جانب مادر مثال آنکه

دو سبب باشد که یکی آن دیگری را از ارث مانع باشد آنست که شخصی باشد که هم ابن و هم برادر باشد مثلا

شخصی زن برادر خود را بعد از فوتش خواسته است و از برای او فرزندی شد از برای سابق فرزندی داشت

پس فرزند برادر سابق هم برادری فرزند را خواسته است هم عموزاده در این صورت ارث بسبب برادری میبرد زیرا که

اقرب است قوله والکل من الزوج والزوجة الی قوله فلکل یعنی از برای هر یک از زوج و زوجه است نصیب اعلی

که آن نصف و ربع است و از برای خالو و اینها نصیب ایشان و داخل میشود نقص بر عموان پس اگر جمع شوند

خال و عمو با زوج نصیب زوج است نصف نصیب خال است ثلث و از برای عموات سدس و اگر با زوج جمع

شوند اعمام مادری و اعمام پدری زوج نصف میبرند و اعمام مادری ثلث میبرند و اعمام پدری سدس اصل فریضه

از شش است سه سهم که نصف است از زوج و دو سهم که ثلث است از اعمام مادری یک سهم از اعمام

پدری و بر ایشان منقسم نیست عدد روس ایشان که دو است ضرب میکنیم در صحیح فریضه دوازده میشود شش

سهم نصیب زوج و چهار سهم از اعمام مادری و دو سهم از اعمام پدری و اگر میت با زوج اخوال و اعمام دارد

همین حکم

همین حکم دارد و اگر داخل شود یکی از زوج یا از زوجه اولاد اعمام و اخوال بدین نهج است قوله الفصل الرابع

فی میراث الازواج الی قوله وان نزل الثمن یعنی فصل چهارم در بیان میراث ازواج است از برای زو

ج است با عدم ولد هرچند بزیر رود نصف اگر میت سوای شوهر هیچ وارثی نگذاشته باشد حتی ضامن جریره

هم رد کرده میشود باقی مال را بر او بقول دیگر نصف از زوج است نصف دیگر از امام علیه السلام و اگر سوای زوج

وارث دیگر گذاشته باشد نصف از زوج است نصف دیگر از وارث و اگر میت با زوج ولد یا ولد ولد هرچند

بزیر رود ربع مال و اگر میت سوای زوجه وارثی نگذارد حتی ضامن جریره رد کرده میشود باقی از او با غیبت

امام علیه السلام و اگر امام علیه السلام غایب نباشد از امام علیه السلام است بر یک قول و اگر میت ولد یا ولد ولد

هرچند بزیر رود و اگر گذاشته باشد ثمن نصیب زوجه است و باقیست از اولاد قوله ولا یتوقف میراث

احدهما قوله علیهن مع الاسمعات یعنی موقوف نیست میراث بردن احدی از زوج یا زوجه از دیگری به

حوال آنکه بمحض عقد از یکدیگر میراث میبرند مگر در عقد مریض که اگر در حال مرض زوجه را بعقد نکاح خود درآورد

و زوج در آن مرض بمرد و زوجه از او میراث نبرد و آن عقد باطلست و مهر نیز نبرد و اگر در این حال زوجه بمیرد از او

با عدم اخوال از زوجه میراث میبرد بیانه خلافست و اگر زوج مذکور از این مرض خلاص شود و بمرض دیگر

نمیبرد از یکدیگر میراث میبرند و اگر در حال عقد زوجه مریض باشد حکم صحیح دارد و زوجه مطلقه که زوج او را طلاق رجعی
داشته باشد حکم زوجه دارد مادام که عده است اما طلاق باین از یکدیگر میراث نمیبرند و اگر از زوج یکی است از
زوجات او بعد از طلاق باین و بعد دخول مع العقد آورد و بعد از آن مشتبه شود زوجه مطلقه میان سه زوجه خامسه
ربع ثمن است بتحقیق و باقی میان چهار زوجه است و اگر مشتبه شود زوجه مطلقه بزوجه واحده از چهار زنان یا
زیاده از واحد یا مشتبه بجمیع زوجات احتمال قرعه دارد و احتمال اجراء حکم مذکوره دارد یعنی آنکه به یقین زوجه
حصه خود را از ربع است یا ثمن میبرد و باقی از زوجات مشتبه است علی التسویه تصویر مساید مثلا اگر میت
زوجه مطلقه یا خامسه و سه زوجه مشتبه با اولاد بگذارد اصل فریضه از هشت است ثمن که یک است نصیب زوجات
بدرستی آن نیست عدد رؤس ایشان که چهار است ضرب میکنیم در اصل فریضه سی و دو سهم میشود و ثمن آن که چهار است
از زوجات و ربع ثمن که یک سهم است از زوجه خامسه و سه سهم باقی بر چهار زوجه منقسم نیست عدد رؤس ایشان
که چهار است ضرب میکنیم در اصل فریضه که سی و دو است یکصد و بیست و هشت میشود و شانزده سهم که ثمن
از زوجات و چهار سهم که ربع شانزده است از زوجه خامسه و دوازده سهم باقی از چهار زوجه بالتسویه
و اگر میت اولاد نداشته باشد اصل فریضه از شانزده است چهار سهم که ربع است از زوجه خامسه

سهم

سهم که باقیست بر چهار زوجه منقسم نیست عدد رؤس ایشان که چهار است ضرب میکنیم در اصل فریضه شصت
و چهار میشود شانزده سهم از زوجات و ربع شانزده که چهار است از زوجه خامسه و دوازده سهم باقی از چهار زوجه
بالتسویه قوله ولا یرد علی الزوج والزوجة الی قوله والشجر علی رأی یعنی رد کرده نمیشود بر زوج و زوجه زیاده از فرض
مگر آنکه کل وارث بسبب و نسب معدوم باشند و کمتر از حصه ادنی هم چیزی نمیبرند و ازده میشود از حصه او از قیمت آلات
و آینه و خشب و درخت بر یکرای و مراد از آلات چوب و خشت در است و قول دیگر آنست که از اصل زمین نمیبرد و از
قیمتش میبرد قوله الفصل الخامس فی الولاء یرث المعتق الی قوله قال حنیف فی نفع الظالم یعنی فصل پنجم
در میان ولا است میراث نمیبرد با وجود وارث یعنی اگر چه دور باشد از برای زوجه است نصیب اعلی
و باقی از معتق است و اگر معتق نباشد از اولاد او خواه مذکر و خواه مؤنث میراث میبرند حصه شیخ در کتاب
نهایه آورده که اگر معتق مرد باشد اولاد ذکور قایم مقام او میشوند و اگر زن باشد و الا عصبه است اگر
معتق و من یرث الولاء نباشد مال منتقل میشود از ضامن جریره و ضامن جریره آن کس که ضامن کرده باشد
جریره غیر را و حدث او را الا او ضامن جریره است و ثابت میشود میراث بر او و الا کسی را در ممکن
بخلاف معتق که تجاوز میکند و ضامن جریره عبد نمیتوانند شد مگر آنکه عتق او سایبه باشد پس میت

شرعی او را آزاد کرده باشد و اگر بسبب واجبی آزاد کرده باشد مثل نذر یا عهد یا یمین میراث نمیبرد
و ضامن جریره و معتق بلکه میراث او از امام علیه السلام و ضامن جریره وقتی میراث میبرد که جمیع ورثه بسبب
و نسب معدوم کردند حتی معتق و ضامن جریره اخذ میکند با احد زوجین آنچه زیاده از نصیب احد
زوجین میماند پس ضامن جریره معدوم باشد مال از امام علیه السلام است و امام علیه السلام میراث نمیبرد مگر
جمیع وارث نسبی معدوم کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قسمت میکردند مال معدوم الوارث را
بفقراء بلد میت و ضعفاء همسایه و اگر امام علیه السلام غایب باشد قسمت کرده میشود بفقراء و مساکین
اگر از جانب پادشاه ظالم خوف نباشد اگر خوف باشد دفع کرده میشود و قوله الکفر مانعات والارث
له الی قوله فللامام علیه السلام یعنی هرگاه حربی بمیرد و وارث حربی و مسلمان هیچکدام نداشته باشد میراث او
از امام علیه السلام است و هر مال که مشرکان از سر پاش گذاشته باشند بی جنگ از امام است علیه السلام
قوله المقصد الثانی فی موانع الارث الی قوله ان کان اصلیا یعنی مقصد دوم در موانع میراث است
و آن پنج است اول کفر یعنی میت مسلمان اگر وارث ذمی یا حربی یا مرتد بگذارد هیچ یک از او میراث
نمیبرند اما مسلمان از میت میراث میبرد خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتد و اگر کافر بمیرد و ورثه کافر

و مسلمان

و مسلمان هر دو داشته باشد میراث از همه وارث مسلمانست هر چند دور باشد مثل ضامن جریره
و کافر نزدیک باشد مثل پسر و اگر میت کافر اصلی باشد و وارث مسلمان نداشته باشد مال او از ورثه
کفار است و اگر میت مرتد باشد و وارث همه کافر مال هم از امام علیه السلام است قوله فلو خلف معه
الولد الی قوله فالمیراث الانام اگر میت کافر زوجه مسلمه و پسر کافری بگذارد ثمن از زوجه است و قول
شیخ ابو القاسم علیه الرحمه ربع از زوجه است باقی از امام علیه السلام و اگر میت مرتد باشد باقی بعد از
اخراج حصه زوجه از امام علیه السلام است قوله والمسلمون یتوارثون الی قوله ان کان مساویا یعنی مسلمان
از یکدیگر میراث میبرند اگر چه در مذهب مختلف باشند مثل یهودی و از نصرانی میراث میبرند و بعکس
نیز چنین است و اگر مسلمان شود وارث کافر قبل از قسمت مال با ورثه مسلمان شریک میگردد و اگر
مساوی باشد و اگر اولی به میراث باشد همه از او ست تصویر ساید مثلا اگر میت سه پسر بگذارد دو
مسلمان و یکی کافر هنوز مال را قسمت نکرده پسر کافر مسلمان گردد با برادران شریکست و اگر پسر کافر دو
برادر مسلمان بگذارد و قبل از قسمت مال پسر مسلمان شود مال همه با او ست و اگر وارث مسلمان واحد
باشد یا آنکه وارث کافر بعد از قسمت کردن مال مسلمان شود میراث نمیبرد و اگر وارث واحد امام باشد

پس وارث کافری که مسلمان شده است اولی است اگر مال به بیت المال منتقل نشده باشد زوج مثل
وارث واحد است یعنی میت اگر زوج مسلمان بگذارد با برادر کافر و بعد از آن برادر کافر مسلمان گردد
همه از زوج است بقول شیخ علیه الرحمه و به قول دیگر نصف مال از زوج است و نصف دیگر از برادر و زوجه چو
متعدد است برمیگرای یعنی اگر میت زوجه مسلمه یا وارث کافری بگذارد و اگر امام علیه السلام ظاهر است
مثل متعدد است زیرا که قسمت او با امام علیه السلام ممکن است و اگر غایبست امام علیه السلام کالواحد است و اگر
میت کافر باشد و ورثه او کفار باشند قبل از قسمت مال هر یک از ایشان مسلمان گردند میراث
همه از دست اگرچه وارث ابعد باشد قوله والطفل تابع الاحد ابویه الی قوله ولا نفاق علی رای یعنی
طفل نابالغ تابع احد ابوین است در اسلام اصح و متجدد یعنی هر کدام از ابوین مسلمانست طفل تابع
اوست در اسلام اگر بالغ گردد و از اسلام امتناع نماید او را اجبار کرده میشود اگر امتناع مرتد میگردد
و اگر کافر بمیرد و اولاد صغیر بگذارد که خطا در اسلام نداشته باشد یعنی مادر مسلمان نداشته باشد
با ابن اخ و ابن اخت که مسلمان باشند میراث میبرد از ابن اخ و ابن اخت است و اولاد میراث نمیبرند
و بر ایشان واجب نیست نفقه اولاد میت را میدهند پسر بگرای و قول آنست که مال را برادرزاده
وخواهرزاده

وخواهرزاده است قوله ولو انه احد الورثة الی قوله لا لورثة المیت یعنی اگر مرتد شود یکی از ورثه میت
حصه آن از ورثه میت اگرچه قسمت نشده باشد قوله الثانی الرق فلا یرث ولا یورث الی قوله ان اقرب
کالولد یعنی مانع شده رق است پس رق نه از کسی میراث میبرد و نه از او میراث میبرد زیرا که نیست اورا
هرچه دارد از مالک اوست خواه رق باشد خواه مکاتب مشروط باشد خواه مطلق که چیزی آزاد نکرده باشد خواه
ام ولد باشد و اگر احد وارث و آن دیگر حر ان حر خاص است میراث اگرچه بعید باشد مثل معتق و ضامن جریره و آن وارث
بعید حر منع میکند وارث عبد قریب را مثل پسر قوله ولا یمنع ولد الولد الی قوله فی الشراء نظر یعنی منع کرده نمیشود
میراث جد و ولد ولد را برق یا کفر پدرش یعنی اگر پدر رق و پسر حر باشد یا پدر کافر و پسر مسلمان باشد بواسطه
رق پدر یا کفر پدر از میراث جد منع نمیتوانند کرد و اگر بعضی از ورثه رق باشند و قبل از قسمت مال آزاد کرده
در مال شریک میگردند اگر مساوی باشند القصه مساوی مثلا اگر شخصی پسر داشته باشد و چیزی که از و هنوز ترکه
قسمت نکرده پس رق آزاد میراث او باشد قبل از قسمت ترکه آزاد کنند مال همه از وست مثلا برادر
زاده و داشته باشد با یک پسر رق قبل از قسمت مال پسر آزاد گردد مال همه از وست زیرا که اقرب است
و اگر بعد از قسمت آزاد گردد یا آنکه وارث مسلم واحد باشد میراث نمیبرد مثلا شخصی پسر داشته باشد یکی رق

دیگر حر مال همه حصه پسر است و اگر پسر رق آزاد گردد و پسر کافر مسلمان گردد بر جمیع مال شریک نیست و اگر میت وارث
نداشته باشد بغیر از عبد پدر جهت خریدن او از اصل ترکه و آزاد کردن بر قول دیگران است که بمحض خریدن آزاد
گردد و احتیاج آزاد کردن حاکم نیست و اگر غلام در فروختن امتناع نماید حاکم بدو قهر کرده بفروختن
آن خواه آن وارث که عبد است پدر باشد یا پسر خواه ایشان حتی زوج و زوجه بر یک رای و اگر ترکه به قیمت
او وفا نکند خریدن او واجب است و واجب نیست مال همه از امام علیه السلام است و اگر وارث دو باشد حصه هر یک
به قیمت او وفا نکند خریدن او واجب نیست و اگرچه ترکه زیاده از قیمت احدهما باشند و اگر حصه احدهما به قیمت او
وفا نکند و حصه آن دیگری به قیمت او وفا نکند آنکه وفا کند خریدن او واجب است و او بخریدن آزاد میگردد و باقی
مال از وست و اگر بعضی وارث از او و بعضی رق آن وارث بقدر حریت میبرد از باقی ممنوع است مادام که
رق است و هم چنان اگر میت بعضی رق باشد وارثان حر بقدر حریت از و میراث میبرند و باقی از مولی او است
و اگر زوج وفات کند و زوجه بگذارد و امام علیه السلام ظاهر باشد اما تمام ترکه میت به قیمت او وفا کند در خریدن
او تمام ترکه لازم است قوله الثالث القتل و یمنع القاتل عمدا الی قوله بدیة العمد اذ تامنها یعنی مانع سیم قتل است
و منع کرده میشود قاتل را از میراث مقتول هرگاه که عمدا ظلما کشته باشد و اگر بخطا باشد در دو قول
اقرب آنست

اقرب آنست که قاتل از دیه مقتول میراث نمیبرد و اما از حصه ترکه مقتول ارث میبرد اما عمدا کشته باشد مجرد
بظلم باشد مثل قصاص و حد مانع ارث نیست و اگر مقتول را سوای قاتل وارث دیگر نباشد مال همه از امام
علیه السلام و امام قصاص میتوانند کرد و هم دیت میکرد اما عفو نمیتواند کرد و منع کرده نمیشود از میراث دادن جنایت
کردن پدرش مثلا کسی پدر خود را بکشد و پسر او را از میراث خود منع نمیتواند کرد میراث میبرد دیت را همه
وارث نسبی و سببی در متقرب بالام از دیت ارث نمیبرند و اگر ورثه قصاص زوج و زوجه را نمیرسد که قصاص
کنند اما اگر ورثه بدیت رضی گردند زوج و زوجه هر یک از ورثه حصه خود را میبرند قوله الرابع اللعان
الی قوله و من یتقرب بها یعنی مانع چهارم لعانست و آن منع میکند میراث را لعان کننده میان لعان کرده
باشند و الحق من یتقرب و میان ولد و اگر بعد از آن پدر اعتراف نماید که پسر از من است میراث نمیبرد و پدر الکس
که نزدیک پدر گشت پسر میراث میبرند از پدر بواسطه اقرار پدر را آن در میراث بردن پسر از اقربای پدر و قوت
شیخ ابو الصلاح رحمه الله که میبرد که اصحاب نمیبرد و با هم میمانند بثبوت ارث میان ولد مادری او خواه
مادری قوله ولو نفی والتعان لو یثبت الی قوله بین میراث الا الامام علیه السلام یعنی اگر شخصی نفی کند
در طلبه یک شکم اقه و آن دو طفل از یکدیگر میراث میبرند بواسطه برادر مادری بودن و اگر ولد بلاغ

مادر بگذارد ولاغیرهم مال از مادر است ثلثه بتسمیه و باقی رد او اگر ملاعنه منفعو وفات کند و برادر بگذارد یکی ابوی مادری و یکی برادر پدری در میراث بردن مساویند و اگر ولد ملاعنه مادر یا پدر بگذارد و سدس از مال است و باقی از پسر و اگر از جانب مادر وارث بگذارد به خویشان پدری از و میراث نمیبرند بلکه میراث او بامام علیه السلم است قوله لا ولد الزنا فلا میراث ابواه الی قوله فان فقد الامام علیه السلم یعنی از ولد الزنا پدر و مادر و خویشان مادر پدر او میراث نمیبرند او نیز از ایشان میراث نمیبرد و اما از ولد الزنا میراث میبرند زوج و زوجه و اولاد او هرچند بزیر روند و اگر ایشان همه مفقود باشند مال امام علیه السلم است قوله ومن تبرء عن السلطان الی قوله لم یصح علی رای الاکثر کسی که بری کرد است نزد امام خود را از جریره ولد خود میراث بردن او صحیح نیست بر قول اصح بلکه از یکدیگر میراث میبرند قوله الخامس الاشتباه الی قوله او میراث الولد لابیه یعنی مانع پنجم از ارث اشتباه است در تقدم و تاخر یعنی نتوان دانست که موت کدام مقدم است و کدام موخر واقع میشود مگر در غیر موفق و مهدوم پس اگر جماعتی وارث یکدیگر باشند و بمیرند و مشتبه شوند مقدم با علم قران حاصل با قران حاصل شود از یکدیگر میراث نمیبرند از ارتک وارث تصویر مسایل اگر زوج با پسرش وفات کند زوج دعوا کند که ماست زوجه مقدم است

و برادر عموی تا آخر کند و هیچکدام حجت بثبوت مدعا بینه نداشته باشند پس مال زوجه نصف از زوج است و نصف از برادرش مال پسر خاصه از پدر است قوله لا فی الغرق والهدم الی قوله و بعد لا وجوبا یعنی غرق و هدم از یکدیگر میراث بچهار شرط اول آنکه از برای هر دو از برای احدهما مال باشد زیرا که اگر از برای احدهما مال نباشد میراث نیست دویم آنکه میراث ثابت باشد مثل دو برادر غرق شوند که احدهما را ولد باشد میراث نمیبرند سیم آنکه موت بسبب غرق و هدم چهارم آنکه مشتبه شود تقدم موت احدهما بر آخر و اگر تقدم احدهما معلوم باشد یا علم قران واقع شود آن حکم باطلست و اگر موجود باشد ارث میبرد و بعضی از اصحاب ترکه او نه از آنچه که بمیراث از آن دیگر برده است و مقدم داشته باشد وارث ضعیفتر استحبابا نه وجوبا یعنی اول موت قویتر را فرض میکنیم و از و میراث میبرد قوله فلا غرق زوج و زوجه الی قوله و هکذا غیرهما یعنی غرق شوند زوج و زوجه فرض کرده میشود اول موت زوج و زوجه فرض کرده میشود اول موت زوج را و زوجه از و نصیب خود را میبرد و باقی از ورثه زوجیت بعد از آن فرض کرده میشود موت زوجه او زوج را از ترکه او نصیب خود را میبرد و باقی مال را با آنچه زوجه از شوهر برده به از ورثه زوجه است و همچنین غیر ایشان قوله و لو کان لهما منهما او لاحدهما وارث الاخر الی قوله ان کان الاخر او لاد هم یعنی

هریک از موروثین اگر اولاد باشد از ورثه آن دیگر ارث میبرد و هریک جمیع مال اندیگر را منتقل میگردد از هر یک بورثه خودش تصویر مسایل مثلا اگر غرق شوند پدر با پسر و پدر برادر بگذارد و پسر برادر مادری بگذارد پس جمیع مال پدر منتقل میگردد به پسر و از پسر منتقل میگردد به برادر مادری و جمیع مال پسر منتقل میگردد بپدر و از و به برادرش اگر جمیع موروثین مساوی باشند مثل دو برادر منتقل میگردد هریک از ایشان بورثه اندیگر و اگر برای احدهما وارث نباشد منتقل میگردد و آنچه از برادر اول رسیده با مام علیه السلم و اگر از برای احدهما مال باشد منتقل اندیگر و از و بورثه است و از برای ورثه صاحب مال چیزی نیست اگر آن دیگر اولی باشد قوله و لو غرق ابوان و لو والد فرض موته اولا الی قوله ها ورثهم الا یعنی اگر غرق شوند ابوان و ولد فرض کرده میشود اول بار موت پسر را و میراث میبرند از و هریک از ابوان نصیب خود را از ترکه پدر وارث نمیبرند مادر از شوهر از آنچه ارث برده باشد از ولد خود اما ولد از آنچه پدر از ولد برده باشد حصه نمیبرد و بعد از آن فرض میکنیم موت مادر را پس میراث میبرند ولد و پدر را ز ترکه مادر وارث میبرند هریک از ایشان از آنچه مادر از وارث برده به قوله خاتمه المفقود ینظر مدة لا یمکن امثل العیش مثله الی قوله فی حق الاخرین یعنی غایبی تا اسیری که منقطع الخبر باشد بطریقی که موت متحقق نشود انتظار

کشیده میشود تا مدتی که ممکن نباشد زنده کانی کسی مثل آنکه مفقود در آن مدت غالب آنکه موت او بشهادت شود ثابت گردد یکی ازین دو چیز محقق شود قسمت کرده میشود ترکه او را بموجودین وقتی که حکم بموت او کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که بعد از زمان غیبت او دو سال بگذارد و بعضی گفته اند که بعد از چهار سال و بعضی گفته اند که مال او را بوارث غنی میسپارند چون احد طرفین محقق شود بر حکم موت او کردند بعد از آن مال بورثه موجودین حصه نمایند و اگر یکی از خویشان مفقود فوت شود مفقود نیز از و ارث برد پس آنچه حصه حاضرین است بر ایشان میدهیم و آنچه حصه مفقود است موقوف میکنیم تا مدت امکان حیات او بعد از آن وجود احد شرطین او را حصه میکنیم قوله و یحیی یرث بشرط انفصاله حیا الی قوله فا الفضل للوارث یعنی حمل میراث میبرد بشرط آنکه زنده از مادر جدا شود اگر انفصالش بحیات باشد اگر دانسته باشد نسبت دادن و که او را حیوة و در محل موت مورث حیوة حمل شرط است بلکه وقت موت مورث وجود نطفه کافیست و اگر حمل از مادر نه برده ساقط شود با آنکه نصفی بیرون آید مرده و نصف زنده تقدیر کرده میشود که معدوم است و داده میشود موجودین را با آخر احوال یعنی نصیب او نی و اگر میت کسی باشد بگذارد حمل علی داده مثل احد و خنثیین و ابوین داده میشود صاحب فرض را ادنی و باقی را گذاشته

میشود تا وضع حمل شود و اگر میت ساقط شد حصهٔ ایشان تمام کرده میشود و الا فلا پس فرض کرده میشود حمل را
دو مذکر و اگر جمع شود با ابوین یک دختر سدس مال نصیب ابوین است خمس نصیب دختر پس اگر حمل میت ساقط
شود تمام کرده حصهٔ ابوین و دختر را القصه بر سایر مثلا اصل فریضه از سی است سدس مال سی که ده از ده است
نصیب ابوین خمس نه که چهار است از دختر شانزده سهم باقی را موقوف میکنیم تا وضع حمل شود و حمل ازین قسط
تمام حصهٔ موجودین است مثل میت برادر بگذارد و مال را موقوف میگذاریم تا وضع حمل شود و دیت کودکی
که از مادر بجنایت غیر ساقط شود حصهٔ موجودین مثل میت از ابوین است و از جنین شان است و سببی اگر
کسی وفات کند و در ذمت او امر دال القدر مال باشد که جمیع ترکه او را فرا گیرد مال هم از صاحبان دین است
و وارث ارث نمیبرد و اگر بعضی از ترکه را فرا گیرد و آنچه برابر دین است از صاحب دین است و اگر
باندازه ورثه است و اصح قول آنست که مال از ورثه است و صاحب دین را میرسد که مانع تصرف ورثه
بشود در آن مال تا آنکه وارث قرض او را از خود یا از مال میت ادا کند قوله تتمه فی الحجب کل قریب
یحجب الابعد فلا یرث ولد الولد ولا یحجبه الاولاد الاخوه یعنی تتمه بحث در منع ارث است هر اقرب
منع میکند ابعد را پس میراث نمیبرد ولد ولد با ولد صلبی مگر در مسئله اجماعیه متقرب بالابوین منع میکند

متقرب الابرا

متقرب بالاب را با مساوی بودن درجه اخوه منع مادر را از زیاده بردن از سدس به پنج شرط اول آنکه
پدر موجود باشد دویم آنکه دو برادر باشند یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند سیم آنکه کافر نباشند
و بنده و قاتل میت نباشند چهارم آنکه برادران مادری پدری باشند یا پدری تنها نباشند پنجم آنکه اخوه منفصل
باشند یعنی زاییده باشند از مادر اگر حمل باشد منع نمیکند و اولاد اخوه منع نمیکند مادر را از زیاده از
سدس قوله تکمله العول عندنا باطل بل النقص علی البنت الی قوله و ان شارکه مثله فلها یعنی عول
نزد ما باطل است بدانکه عول زیادتی فرض است بر مجموع اجزاء مال مثلا زوجه وفات کند و زوج
بگذارد با دو خواهر مادری و دو خواهر پدری فریضه زوج نصف است و فریضه اخوات مادری ثلث است
و فریضه دو خواهر پدری ثلثان است عدد صحیح که در او نصف صحیح و ثلث صحیح و ثلثان صحیح باشد محال است
لازم است که نقص داخل شود مثل میت زوج با ابوین و یک دختر بگذارد اصل فریضه از دوازده است
سه سهم که ربع است نصیب زوج و چهار سهم که سدسان است نصیب ابوین است و پنج سهم باقی از
دختر در این صورت نقیصه بر دختر داخل میشود ایضا اگر دختر زیاده از یک باشند نقیصه بر ایشان داخل
میشود و نقیصه بر پدر نیز داخل میشود مثل میت ابوین با زوج بگذارد اصل فریضه از

مسایل فقه است و در غالب اینها اختلاف بسیار میان فقها رضوان الله علیهم است لهذا فقیر بر حسب
تکلیف امتثال امره متع الله المسلمین ببقائه احکام مزبوره را درین رساله بلغت فارسی ایراد مینماید
که نفعش اعم و فایده اش اتم بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها لازم و محتم بود
اوّل دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین باقامت عبادات و کشتن کافران
و مرتدان و جاری کردانیدن حدود و تعزیرات بر جمعی که اینها سبک شمارند و حفظ نفس بقصاص و
دیت کرفتن است چنانچه حق تعالی فرموده است ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی ای



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی شرع الدیات و القصاص و الحدود لدفع الفساد من العباد و نظام عالم الوجود و الصلوة
علی خیر من ضرع شرعیة الحدود محمد و اهل بیته خلفاء المعبود و الشفعاء یوم الورود و بعد احقر
عباد الله محمد باقر ابن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بر الواح ارواح زکیه و دفاتر خواطر علیه ناظمان حل
و عقد امور عباد و سالکان مناهج خیر و سداد بنیان بیان و اقلام اعلام رقم می نکارد که چون حق تعالی
نوع بشر را مدنی بالطبع و محتاج به یکدیگر آفریده و غالب معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات
و منازعات میشود و منتهی بقتل نفوس و نهب اموال و حدوث جراحات می کردد و ایضاً
نفوس اکثر ایشان مایلست بمتابعت لذات و تحصیل مشتهیات و اگر زاجری و مانعی نباشد در عرض
و اموال یکدیگر تصرف مینمایند و منتهی بانواع فساد می کردد لهذا جناب مقدس ایزدی تعالی شانه در
شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله برای انتظام امور عباد و رفع فتنه و دفع فساد از اقطار بوادی و بلاد
و احکام حدود و قصاص و دیات را مقرر فرموده که زاجر نفوس شریره از ارتکاب فتنه و فساد و داعی
ایشان بسلوک طریق صلاح و سداد بوده باشد و چون اکثر احکام مباحث مذکوره از جمله غوامض

مسایل

مسایل فقه است و در غالب اینها اختلاف بسیار میان فقها رضوان الله علیهم است لهذا فقیر بر حسب
تکلیف امتثال امره متع الله المسلمین ببقائه احکام مزبوره را درین رساله بلغت فارسی ایراد مینماید
که نفعش اعم و فایده اش اتم بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها
لازم و محتم بوده اوّل دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین باقامت
عبادات و کشتن کافران و مرتدان و جاری کردانیدن حدود و تعزیرات بر جمعی اینها سبک شمارند
و حفظ نفس بقصاص و دیت کرفتن است چنانچه حق تعالی فرموده است ولکم فی القصاص حیوة
یا اولی الالباب یعنی از برای شما در قصاص کردن زنده کی است ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشنده را
بعوض مقتول نکشند و جراحات کننده را بعوض جراحات نکنند یا دیت نگیرند کشتن و فساد
در عالم بسیار میشود و حفظ نسب بنکاح است و ملک یمین از کنیزان و منع زنا و لواط و امثال
آنها کردن و حد بر مرتکب آنها جاری کردانیدن است و حفظ مال باجرای عقد شرعیه و منع نمودن
از غصب و دزدی از مال مردم و حد خدا را برای مرتکب آنها جاری کردانیدن است و حفظ عقل
که امتیاز انسان از سایر حیوانات بآن است منع از آشامیدن شراب و سایر چیزهای است

کننده وجاری گردانیدن حد است بر ایشان هیئة الٰهیه لهذا این بر دو قسم و هر قسم بر چند باب
مرتب گردانید و هر یکی از احکام را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار و ایراد نمود والله الموفق والمعین
قسم اول در بیان حدود و تعزیرات است و در آن چند باب است باب اول در بیان حدود
زنا و لواط و ساحقه و امثال آنها است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان حد زنا و آن چنانست
که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا از پس فرو برد بقدری که ختنه گاه پنهان شود و آن زن
بر او حرام میشود و عقدی و شبهه عقدی و ملکیتی نباشد و در آن چند بحث است اول در بیان
شرایط وجوب حد و آن هفت است اول آنکه زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد
پس اگر نابالغ باشد او را حاکم شرع بچند تازیانه مصلحت داند تعزیر و تادیب میکنند دوم آنکه عاقل باشد
پس اگر دیوانه باشد بنابر مشهور میان علما بر او حد نیست بلکه او را تعزیر و تادیب میکنند مانند طفل و بعضی
گفته اند که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند سیوم آنکه مختار باشد
پس اگر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست و در مرد مشهور این است و بعضی گفته اند
در مرد اکراه ممکن نباشد و اگر مرد زن را باکراه جماع کند حد میزنند مرد را و مهر مثل آن زن را باو میدهند

موافق مشهور

موافق مشهور چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده است بر او حرام باشد یا آنکه حلیله او نباشد پس اگر
در حیض وطی کند یا در ماه رمضان اگر چه حرامست اما زنا نیست و حد ندارد بلکه تعزیر میکنند پنجم در آنکه
در آن دخول کردن شبهه نباشد بلکه داند که بر او حرام است پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او
حلالست بر او حد نیست ششم آنکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قبل و خواه
در دبر یا آنکه ختنه گاه پنهان شده باشد که اگر چنین نباشد حد زنا نیست هفتم آنکه شبهه
مالکیت نباشد پس اگر وطی کند کنیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد اگر گمان کند که بر او حلالست
حد بر او نیست و اگر داند که حرامست به قدر حصه او حد ساقط است و به قدر حصه شریک حد میزنند
مثل آنکه نصف از او باشد و نصف از شریک نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او میزنند بحث
دوم در احکام اقسام حد زناست و آن نه قسم است اول کشتن بشمشیر است و آن
بر سه کس لازم است یکی مردی که با زنان محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمه و خاله
و دختر و دختر خواهر و دختر برادر و بعضی از علما محرمهای سببی را نیز باین الحاق کرده اند مانند
زن پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حد ایشان اینست که گردن بزنند ایشان را و بعضی از علما

گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده است او را صد تازیانه میزنند و بعد از
سنگسار میکنند و اگر زن نداشته باشد او را اول صد تازیانه میزنند و قول اول مشهور است و زن را
اگر نیز راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد دارد دوم کافری که با زن مسلمه زنا کند او را نیز گردن
میزنند سیوم مردیکه زنی را باکراه زنا کند او را گردن میزنند و بعضی دیگر درین دو قسم نیز بتفصیل
سابق قائل شده اند قسم دوم سنگسار کردنست و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که
محصن باشند و محصن مردیست که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زنی یا کنیزی داشته باشد که وطی با آن
کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد پس اگر در سفر باشد و زوجه با او
نباشد یا در حضر باشد و محبوس باشد که با زن و کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن
نیز این چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که دستش باو رسد
و متعه برای محصن بودن کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند و بعضی در مرد عقل را شرط
نکرده اند و هر دو قول خلاف مشهور است و جمعی از علما را اعتقاد اینست که اگر مرد بالغ محصن زنا کند
یا دختر نابالغ یا زن دیوانه او را تازیانه میزنند و سنگسار میکنند و همچنین زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه

باو زنا کند

باو زنا کند او را سنگسار نمیکنند بلکه تازیانه و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه
قائل شده اند و در دیوانه سنگسار و مسئله خالی از اشکال نیست و غلام و کنیز خواه محصن باشند
و زن یا شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشند بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار
آنست که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا وجوبا یا استحبابا علی الخلاف
و سنگ بر او میزنند تا بمیرد اگر بگواه زنای او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بزنند پس
امام علیه السلام اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول امام علیه السلام بزند
و باید که جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی همه را سنت دانسته اند و بعضی گفته اند که کسی
که مستوجب حد باشد نباید که بر او سنگ بزند چنانچه در روایات وارد شده است و اول امر میکنند
او را که غسل بکند و کفن بپوشد و حنوط و کافور بر خود بریزد و بعد از مردن نماز بر او میکنند و دفن
میکنند قسم سیوم آنست که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این در مرد
پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر ایشان باعتبار پیری و نکهداری شهوت
کمتر است و گناه ایشان عظیم تر و جمع کثیر از علما رضوان الله علیهم فرق میان قسم دوم و قسم سابق

نکرده اند و میگویند که مردیکه زن یا کنیز داشته باشد و زنیکه شوهر داشته باشد بشرایطی که گذشت
خواه جوان باشد و خواه پیر اوّل او را تازیانه میزنند و آخر سنگسار میکنند قسم چهارم آنست
که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از شهر خود بیرون کنند و این حدّ مرد بکر است
و در تفسیر بکر خلافست بعضی گفته اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد و هنوز با و دخول نکرده باشد
و بعضی گفته اند که بکر غیر محصن است خواه عقد بزنی کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن
و از شهر بیرون کردن نمیباشد هر چند عقد براو شده باشد قسم پنجم صد تازیانه است و آن
حدّ مرد و یا زن بالغ آزادیست که زنا کرده باشد و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد
بنابر قول دیگر که مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست قسم ششم پنجاه تازیانه است
و آن حدّ غلام یا کنیز است که بنده باشد خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن
و از شهر بیرون کردن نیست قسم هفتم هفتاد و پنج تازیانه است و آن حدّ غلام و کنیزیست که
زنا کرده باشد و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حدّ آزاد میزنند و نصف حدّ
بنده و اگر بیشترش آزاد باشد بآن نسبت حدّ [illegible] آزاد زیاده میشود و اگر کمترش آزاد باشد
بآن نسبت

بآن نسبت کم میشود تا همه اش آزاد نباشد او را سنگسار نمیکنند زیرا که حق تعالی برای غلامی بنده گی
بر او رحم کرده است و حدّ نشر ا سبک گردانیده است قسم هشتم جمع میان حدّ و تعزیر است و آن
در باب کسی است که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان در روز جمعه و روز عرفه یا مکان شریفی مانند
حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور آنست که زیاده بر حدّ بقدریکه امام علیه السلام مصلحت داند او را تعزیر
و تادیب مینمایند قسم نهم حکم مرد بیمار و یا زن بیماریست که تاب تازیانه نداشته باشد ترکه چند را
بعد آن تازیانه ها جمع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند و امّا احکام اوّل احکام اوّل زانی را برهنه
حدّ میزنند اگر مرد باشد و مشهور در زن آنست که با جامه تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که اگر
ایشان را در وقت زنا برهنه یافته باشند برهنه حدّ میزنند و الّا بر جامه پوشیده بر همان حالت
که ایشان را یافته اند و تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و رو و فرج که بر آن اعضا نمیزنند
و مرد را ایستاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند
میانه نه بسیار سخت و نه بسیار هموار و در سرمای سخت و گرمای سخت حدّ نمیزنند بلکه در زمستان
در میان روز و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل باشد میزنند دویم هرگاه کسی کاری

احکام زنا

که مستوجب حدّ گردد و پناه بحرم مکه معظمه برد برای حرمت حرم حدّ نمیزنند او را تا از حرم بر آید ولیکن در
خوردن و آشامیدن بر او تنگ میگیرند تا مضطر شود به بیرون آمدن پس حدّ میزنند آن را و اگر کار شنیع را در
حرم کرده باشد چون حرمت حرم را نگاه نداشته است در باب او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در حرم او را
حدّ میزنند و بعضی از علما در این حکم ملحق ساخته اند بحرم مکه حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مشاهد مقدسه
ائمه معصومین صلوات الله علیهم را در این باب سندی بنظر نرسیده سیوم هرگاه زنا واقع شود و یکمرتبه
نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور میان علما آنست که یک حدّ میزنند و بعضی گفته اند اگر زنا با یک زن
باشد حدّ میزنند اگر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حدّی میزنند موافق روایت ابوبصیر
چهارم زن حامله را حدّ نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون آید و فرزند خود را شیر دهد اگر کسی نباشد
که فرزند او را محافظت نماید و شیر بدهد و اگر کسی کفالت فرزند آن نماید بعد از زاییدن در سنگسار
و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه او را حدّ میزنند پنجم هرگاه مرد زنی را در یک لحاف بیابند
ثابت نشود که کاری کرده اند یا ثابت شود در میان پای او ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود
بکمتر از صد تازیانه او را تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از تصانیفش گفته است که هرگاه
مرد بیگانه

مرد بیگانه در زیر لحاف زن بیگانه بیابند که دست در گردن آن کرده باشد و او را ابو سعید صد تازیانه
او را میزنند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را در زیر یک
لحاف یافته اند بایدن ایشان برهنه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند بآنچه مصلحت داند
از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع
صلوات الله علیه مرد و زنی را در زیر یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند
ششم هرگاه بر آزادی دو مرتبه حدّ بزنند و در مرتبه سیوم آن کار را بکند آن را میکشند و بعضی گفته اند
در مرتبه چهارم میکشند و اگر بنده را هفت مرتبه حدّ بزنند در هشتم آن او را میکشند و بعضی گفته اند
در مرتبه نهم او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدّ نمیزنند
و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آنست که ساقط نمیشود حدّ میزنند او را و بعضی گفته اند حاکم
مخیر است میان حدّ زدن و بخشیدن هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله شود او را حدّ
نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است بنابر مشهور نهم کسی که مردی را در خانه خود بیند
که با زن او زنا میکند هر دو را میتواند کشت اما نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند و در میان

کیفیت ثابت شدن زنا

و در میان خود و خدا گناه ندارد بحث سیم در بیان کیفیت ثابت شدن زنا است و زنا
بدو چیز ثابت میشود اول باقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که ثابت نمیشود زنا مگر بآنکه زانی خواه
مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بزنا و خلافست در آنکه چهار اقرار باید در چهار مجلس بشود
یا در یک مجلس که بشود نیز کافیست و اشهر آنست که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از
چهار مرتبه اقرار کند آنرا تعزیر میکنند و اگر بجبر اقرار کند اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار کند بزنا اگر
آقا تصدیق او کند آنرا حد میزنند و اگر تصدیق او نکند حد نمیزنند دویم ثابت شدن بگواه است
و ثابت نمیشود سنگسار مگر بچهار گواه عادل که گواهی دهند که زنای او را دیده اند مانند میل
در سرمه دان یا سه مرد عادل و دو زن عادله شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند
اکثر علما گفته اند که آنرا سنگسار نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند صد تازیانه نیز نمیزنند
و اگر کمتر از چهار نفر گواهی دهند ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی
پیشتر بیایند و شهادت پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اشهر آنست که آنها را حد فحش میزنند
و انتظار باقی شهود نمیکشند و زنا ثابت نمیشود و شرطست که شهادت ایشان بر یک فعل باشد موافق

یکدیگر

حد لواط و کیفیت ثابت شدن آن

یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی گویند
در فلان خانه و بعضی در خانهٔ دیگر ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند مشهور آنست که حاکم شرع
اگر علم بهمرساند که شخصی زنا کرده است بدون گواه و اقرار آنرا حد میتواند زد و همچنین در سایر
حدود هرچه حق الله باشد مانند لواط و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند حد فحش تا صاحب حق
طلب نکند حد نمیزنند فصل دویم در حد لواط است و توابع آن و در آن چند مقصد است
اول ثابت شدن لواط نیز مثل زنا یا بچهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور آنست که حاکم
که حاکم شرع آنرا تعزیر میکند دویم بدانکه لواط بر دو قسم است اول آنکه مردی ذکر خود را در دبر مردی
یا پسری داخل کند که ختنه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که اگر بعضی از حشفه را داخل کند باز این
حکم دارد و حد این قسم کشتن است بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند
و خواه بنده و خواه مسلم باشند و خواه کافر و خواه زن داشته باشند و خواه نه و اگر یکی بالغ و عاقل
باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میکشند و طفل و دیوانه را تعزیر میکنند و بعضی
گفته اند که اگر فاعل دیوانه باشد باز آنرا میکشند و آقا مخیر است در کشتن کسیکه لواط کرده باشد

میان آنکه او را بشمشیر گردن بزنند یا باتش بسوزانند یا دست و پایش ببندند و از کوهی
بزیر اندازند یا دیواری برابر و خراب کنند و جایز است که بغیر آتش آنرا کشته باشند و بعد از کشتن او را
بسوزانند دوم آنکه با مردی یا با پسری ملاعبه کند در میان رانهای او یا در پس او بدون آنکه ذکر را
داخل کند در دبر آن و مشهور آنست که هر دو بالغ باشند هر کدام را و الا هر یک را که بالغ باشد
صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند هر یک که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن داشته
باشد بشروطی که در زنا مذکور شد سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد
صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند این را نیز مثل قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت
صادق صلوات الله علیه و آله منقولست که لواط آنست که در میان رانهای او داخل کند و هرکه
در دبر داخل کند کافر شده است بآنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است و این نیز در مرتبه
سیم یا چهارم علی الخلاف میکشند هرگاه دو بار و یا سه بار تازیانه زده باشند سیم هرگاه دو
مرد برهنه در زیر لحافی یا جامهٔ دیگر بیابند و در میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب
میکنند از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه بهر قدر که حاکم شرع است و بعضی قید عدم

قرابت

قرابت نکرده اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول بحسب دلیل اقویست و بنا بر قول اول
گفته اند هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شده باشد و در مرتبهٔ سیم صد تازیانه میزنند چهارم هرگاه آقا
با غلام خود لواط کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد آقا را میکشند و حد از غلام
ساقط میشود هرچند جبر ثابت نشود پنجم هرکه پسری را بشهوت ببوسد آنرا تعزیر میکنند حاکم
شرع بآنچه مصلحت داند تا نود و نه تازیانه و در روایت معتبر وارد شده است که هرکه پسری را بشهوت
ببوسد لعنت میکنند آنرا ملائکه آسمانها و ملائکه زمینها و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا میگردد
برای او جهنم و بد جاییست جهنم از برای آن و در حدیث دیگر وارد شده است که هرکه پسری را
از روی خواهش ببوسد حق تعالی آنرا لجامی کند بلجامی از آتش ششم کسیکه بدست خود
با ذکر خود ملاعبه کند تا منی آید حرام کرده است و حاکم شرع آنرا تعزیر و تادیب میکند بآنچه مصلحت داند
در روایتی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود چنین مردی را که آنقدر بر کف دستش زدند تا
سرخ شد و او را از بیت المال مسلمانان کدخدا کرد و مشهور آنست که این عمل بدو گواه یا یک اقرار ثابت
میشود و بعضی گفته اند دو اقرار میباید فصل سیم در بیان حد مساحقه است یعنی سائل

حد مستمنی

دو زن فرج خود را بیکدیگر دا این فعل حرام است باجماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب رس
که خدا در قرآن یاد کرده که ایشان را عذاب کرده عمل ایشان این بوده است و مشهور در حد ایشان آن
است که بالا و زیر را هر یکرا صد تازیانه میزنند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم باشند و خواه
کافر و خواه شوهردار باشند و خواه بیشوهر و بعضی گفته اند اگر محصنه باشند یعنی با شرایطی که مذکور شد
ایشانرا سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشند صد تازیانه میزنند و خالی از قوتی نیست و اگر تازیانه زنند
در مرتبهٔ سیم دو بار تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبهٔ چهارم گفته اند چنانچه مذکور شد در زنا و اگر
دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علما گفته اند که بکمتر از حد ایشانرا تعزیر میکنند در دو مرتبه و
بعد از دو تعزیر در مرتبهٔ سیم صد تازیانه میزنند و در مرتبهٔ چهارم میکشند و بعضی گفته اند همیشه تعزیر میکنند
و نمیکشند و بعضی گفته اند در مرتبهٔ اول و دویم حد تمام میزنند و در مرتبهٔ سیم و چهارم میکشند و دو زن را
برهنه در زیر یک جامه حرام است خوابیدن و احوط آنست که برهنه هم نباشند در زیر یک لحاف نخوابند
و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان ته ته کنند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه السلم در جای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نشسته

نشسته بود ناگاه گروهی آمدند گفتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را میخواهیم امام حسن علیه السلم گفت چه
مسئله است گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ شد زن با اهل کرمی برخواست و با دختر
باکره مساحقه کرد و نطفهٔ مرد را در فرج او ریخت و دختر بان نطفه حامله شد درین قضیه چه باید کرد
امام حسن علیه السلم فرمود که این مسئله مشکل است و چنین مسئلها را پدرم باید جواب بگوید و من جواب
میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و پدرم خواهد بود و اگر بر فرض محال خطا بکنم از خودم خواهد بود و
امیدوارم که انشاء الله خطا نباشد باید که از زن مهر آن دختر باکره را بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی آید
تا بکارت او برطرف نشود و زن را سنگسار میکنند برای آنکه شوهر داشته و انتظار میکشند تا فرزند
از آن دختر متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند که پدر او است و دختر را حد میزنند که راضی بمساحقه
شده است چون نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رفتند قضیه با حاکم امام حسن علیه السلم عرض کردند
فرمود که اگر نزد من می آمدید جواب من همان بود که پسرم گفته است و جمعی از علما باین حدیث قایل
شده اند و بعضی در بعضی از احکامهای مذکوره اشکال کرده که این رساله گنجایش آنها ندارد و
مساحقه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمیشود

حد قیادت

مانند لواط و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه کند بالغ را حد میزنند و نابالغ را تعزیر میکنند
و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند فصل چهارم در بیان حد قیادت است یعنی قرمساقی
که جمع کند میان مرد و زنی را برای زنا یا میان دو مرد برای لواط و مشهور میان علما آنست که او را سه
ربع حد میزنند که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند در مرتبهٔ اول که بعد از حد سر شراو را بتراشند
و بر دور شهر یا قبیله میگردانند که رسوا شود و از شهر بیرونش میکنند و بعضی گفته اند که در مرتبهٔ اول او را از
حد سر شراو را بتراشند بر دور شهر میگردانند و در مرتبهٔ دویم باز هفتاد تازیانه میزنند و از شهر بیرونش
میکنند و در مرتبهٔ سیوم تازیانه اش میزنند و در مرتبهٔ چهارم توبه اش میدهند و تازیانه میزنند و اگر
قبول توبه نکند میکشندش و اگر توبه کرد و باز در مرتبهٔ پنجم توبه اش را شکست میکشندش و بعضی موافق
روایت قایل شده اند که در مرتبهٔ اول او را هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بدر میکنند و این اقوی است
بحسب دلیل و در زن بغیر هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت بدو گواه عادل ثابت میشود و بدو
مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند فصل پنجم در بیان حد وطی بهایم و اموات
است و در آن دو مبحث است اول کسیکه با حیوانی جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که گوشتش را
بحسب متعارف

حد وطی بهایم

بحسب متعارف خورند مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت میشود و اگر وطی کننده بالغ و عاقل
باشد بنا بر مشهور اول تعزیر وطی کننده بآنچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج تازیانه گفته اند چنانچه
در چند روایت وارد شده و خالی از قوتی نیست و بعضی صد تازیانه گفته اند و در روایت کشتن نیز وارد
شده است و آنرا حمل کرده اند بر مرتبهٔ سیم و چهارم دوم آنکه گوشت آن حیوان و فرزندان که بعد از آن
فعل بهم رسند و شیر آنها حرام است و اگر بحیوانات دیگر مشتبه شود آن حیوانات را دو قسمت میکنند
و قرعه میزنند و هم چنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی حلالند علی المشهور سیم آنکه واجب است که آن
حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که ما نمیدانیم یا برای آنکه شناعت
آن عمل قبیح ظاهر گردد یا برای آنکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش را غلط نخورند چهارم آنکه اگر
ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهد و سندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم و رضا صلوات الله
علیهم منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اگر ملک او باشد ذبح میکنند و بعد از مردن میسوزانند
با آتش و از آن منتفع نمیشود و بیست و پنج تازیانه ربع حد زانی براو میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد
قیمت میکنند و قیمتش را از او میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه بر او میزنند

راوی پرسید که حیوان چه گناه دارد فرمودند که حیوان گناهی ندارد ولیکن حضرت رسول الله صلی الله علیه
واله چنین کرد که مردم جرات ننمایند بر وطی بهایم و نسل انسان بر طرف شود تمام شد حدیث و اگر
حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال گوشت نباشد مانند اسب و استر و الاغ آنرا
ذبح نمیکنند بلکه از شهر بیرون می برند و در شهر دیگر میفروشند که آن شخص را پیوسته بآن عمل سرزنش
نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب
حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را تصدیق میکنند و حدش
همانست که در قسم اول مذکور شد و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند
و طفل و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را تادیب میکنند و این حد بدو گواه عادل و بیک اقرار ثابت
میشود و بعضی گفته اند بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت نمیشود و در مرتبه سیم و چهارم گفته اند آنرا
میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده باشند و اگر حیوان از دیگری باشد باقرار او بغیر تعزیر
چیزی ثابت نمیشود **مبحث دوم** در وطی اموات است وطی مرده کال در احکام مثل وطی
زنده است اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد و زن داشته باشد آنرا سنگسار
میکنند

حد وطی اموات

میکنند و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه میزنند و زیاده بر وطی زنده بقدر آنچه امام مصلحت داند
آنرا تعزیر میکنند و اگر با زن خود بعد از مردن وطی کند یا با کنیز مرده خود آنرا تعزیر میکنند و حد
نمیزنند و حکم زنا با زنان محرم بعد از مردن و لواط کردن با پسر مرده و ثابت شدن بچهار گواه
یا چهار اقرار همه مثل حکم زنده است چنانچه گذشت **باب دوم** در بیان حد فحش است و در آن
چند مطلب است **اول** در بیان چند موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی است
بزنا یا لواط مثل آنکه بگوید تو زنا کاری یا لواط کننده یا من زنا کردم بتو یا فلان داده یا فلان
خورده و امثال این عبارت که دلالت بزنا یا لواط کند خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن
و اگر بگوید بفرزندی که اقرار باو کرده باشد یا تو فرزند من نیستی فحش است نسبت بمادر آن
و هم چنین اگر بگوید که تو فرزند پدر خود نیستی فحش است نسبت بمادر آن فرزند و هم چنین
اگر بدیگری بگوید تو فرزند پدر خود نیستی فحش است نسبت بمادر آن و اگر شخصی بگوید تو از
زنا بهم رسیده یا بگوید ای ولد زنا مشهور آنست که این فحش است و خلافست که طلب کننده
حد مادر است یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته اند که هر دو استدعای حد بکنند آنرا حد میزنند

حد فحش

و الا نمیزنند و بعضی گفته اند مطلق حد نمیزنند برای آنکه معلوم نیست که کدام یکرا نسبت بزنا داده است
زیرا که ممکنست که نسبت بمادر زنا باشد و بر پدر شبهه شده باشد و ممکنست که بر عکس باشد یا پدر
مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید با فلان شخص زنا کردی مشهور آنست که همه فحش گفته باشد بمخاطب
و هم بشخص دیگر و اگر هر دو طلب حد حق کنند آنرا دو حد میزنند و بعضی گفته اند که یک حد میزنند
از برای مخاطب و نسبت بدیگری فحش نیست و اگر بگوید ای فرزند زانیه فحش به پدر داده و اگر گوید ای
فرزند زانیه فحش بمادر گفته است و اگر گوید ای دیوث و ای قرمساق بلجب مشهور فحش نیست و حاکم
شرع آن را تعزیر میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او یا مادر او و خواهر آن
یا دختر آن یا تصریح کند مانند زن دیوث و اگر گوید حرام زاده مشهور آنست که فحش نیست زیرا که
ممکنست که از وطی در حیض بهم رسیده باشد و بعضی گفته اند فحش است زیرا که در عرف از حرام زاده
بغیر ولد الزنا معنی دیگر نمیفهمند و هم چنین اگر بگوید نادرست در لغت دلالت بفحش نمیکند اما در
عرف همه بر فحش میکنند و ظاهرا ناپاک فحش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد که موجب تحقیر و
استخفاف آن باشد و سبب آزردگی آن گردد بدون آنکه او مستحق آن باشد آنرا حد نمیزنند
بلکه

بلکه تعزیر میکنند بآنچه حاکم مصلحت داند مثل آنکه گوید ای سگ ای خر ای خنزیر ای احمق ای فاسق
ای شراب الخمر ای کذاب ای کافر ای زندیق ای مرتد ای کور و ای کر ای پیس هر چند متصف بآن
امراض باشد ای فرزند شبهه ای فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف باشد مانند متظاهر بالفسوق که گناهان خود را
علانیه کند و پروا نکند یا بدعت در دین خدا کند او را او حرمتی نیست و دشنام آن موجب تعزیر
نمیشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق علانیه فسق کند او را حرمتی نیست
و غیبت او حرام نیست و در حدیث صحیح از آنحضرت مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده که هرگاه
ببینید بعد از من آنها را که در دین خدا شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر کردانید
بیزاری از ایشان را و بسیار دشنام دهید ایشان را و سخن بد و مذمت در حق ایشان بسیار بگوئید و بر ایشان
حجت تمام کنید تا ایشان طغیان نکنند در فاسد کردن دین اسلام و تا مردم از ایشان حذر کنند
و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند و چون چنین کنید حق تعالی حسنات بر شما بنویسد و درجات در آخرت
برای شما بلند کند و اگر بگوید با زن خود که ترا باکره نیافتم او را تعزیر میکنند بنا بر مشهور **مطلب دوم**
در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده است شرط است در حد زدن که دشنام دهنده

شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده

بالغ و عاقل و مختار باشد پس اگر نابالغ فحش گوید او را تادیب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست و
مشهور آنست که در حد کامل آزادی شرط نیست اگر بنده فحش گوید آنرا هشتاد تازیانه میزنند
و بعضی گفته اند چهل تازیانه میزنند نصف حد اول و آزاد و اول اقوی است و در فحش گفته شده
شرط است که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل باشد و آزاد باشد و مسلمان باشد و عفت ورزد
از زنا پس اگر کسی کودکی را فحش گوید یا دیوانه را یا بنده را یا کسی را که علانیه زنا کند و پنهان
ندارد آن را حد نمیزنند بلکه حاکم تعزیر میکند ایشان را بآنچه مصلحت داند و اگر شخصی مرد آزاد مسلمان
عاقل را که مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر فرزند زانیه یا بگوید مادر تو زناکار بود در حکم آن
خلافست بعضی گفته اند برای حرمت فرزند آن را حد میزنند و روایتی بر این مضمون وارد
شده و بعضی گفته اند آنرا تعزیر میکنند برای آنکه مادر را فحش است و مادر مسلمان یا آزاد نیست
و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید آنرا برای فرزند حد نمیزنند و همچنین اگر زن مرده خود را فحش گوید
و آن زن وارثی بغیر فرزند آن مرد نداشته باشد آنرا حد نمیزنند برای آن فرزند و امام علیه السلام
آنرا تعزیر مینمایند مطلب سیم در مقدار حد فحش و احکام آنست حد فحش هشتاد تازیانه است

مقدار حد فحش

خواه فحش

خواه فحش گوینده زن باشد و خواه مرد و خواه آزاد باشد و خواه بنده بنابر مشهور و آن را با جامه
حد میزنند و برهنه نمیکنند و سست‌تر از حد زنا میزنند و در روایت معتبر وارد شده است
که زانی را سخت‌تر از شارب الخمر میزنند و شراب خواره را سخت‌تر از فحش گوینده میزنند و فحش
گوینده را سخت‌تر از تعزیر میزنند و اگر دو کس یکدیگر را دشنام فحش دهند حد از هر دو ساقط
میشود و هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید مشهور آنست که اگر یک یک را
جدا فحش گفته باشد برای هر یک آنرا حدی میزنند و اگر بیک لفظ همه را فحش گفته اگر همه
با هم بیایند طلب حد کنند برای همه آنرا یک حد میزنند و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک
حد میزنند و بعضی گفته اند یک میزنند مگر آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد و جدا جدا
بیایند و طلب کنند که در این صورت برای هر یک حدی میزنند و اشهر آنست که در تعزیر
نیز تفصیل الاول جاریست و مشهور آنست که فحش بمیراث میرسد پس اگر شخصی که
او را فحش گفته اند بمیرد هر یک از وارثها طلب حد میتوانند کرد بغیر از زن و شوهر که ایشان
طلب نمیتوانند کرد و هر یک از ورثه که عفو کند باقی طلب میتوانند کرد جمیع حد او را و این

ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو اقرار و تا آن شخص که با آن فحش داده طلب حد نکند آنرا حد
نمیزنند و او عفو میتواند کرد و بخشیدن پیش از اثبات شدن نزد حاکم شرع و بعد از و ایضا
حد ساقط میشود باقرار دشنام داده شده بآنچه باو نسبت داده یا باثبات کردن دشنام دهنده
آنچه را بآن نسبت داده بدو گواه اگر نسبت بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود و حد و اگر
آقا غلام خود و یا کنیز خود را دشنام فحش گوید حد برا او واجب میشود باب سیم در حد خوردن
شراب و سایر مسکرات است کسیکه چیزی از مست کننده های مایع را بیاشامد مانند شراب
و بوزه خواه از جو و خواه از گندم بعمل آمده باشد و خواه از زرات و خواه برنج و خواه سایر حبوبات
و خواه از شکر و خواه از خرما و هرچه بسیارش آدمی را مست و عقل را زایل گرداند اگرچه یکقطره آنرا
بخورد یا معجونی بخورد که در آن داخل کرده باشد هرچند که مضمحل شده باشد و مست نکند با شیر آن میل
و خوردن آنها با بلوغ و عقل و علم بحرام بودن و عدم اکراه و جبر حد واجب میشود و همچنین است
شیره انگور که جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد اگرچه مذکور حد
واجب میشود بنابر مشهور و در شیره خرما و مویزی که بجوشد و دو ثلثش نرود و مست کننده نباشد

حد خوردن شراب

خلافست

خلافست و مشهور حلال بودن است و این بشهادت دو عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار بنابر مشهور
و بعضی یکمرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت نمیشود و مشهور حد شرب هشتاد تازیانه
است خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علما را اعتقاد آنست که
بنده را چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست و در مرتبه سیم و یا چهارم آنرا میکشند
هرگاه در مرات سابقه تازیانه زده باشند و اگر گواه شهادت دهد که او شراب خورده و دیگری
شهادت دهد که او شراب قی کرده مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد
و آنرا حلال داند توبه کشش میفرمایند اگر توبه کرد آنرا حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد آنرا میکشند
و بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است آنرا میکشند و اگر مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند
و کسی که شراب فروشد و حلال داند آنرا توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند
آنرا میکشند بنابر مشهور اما اگر مست کننده های دیگر غیر شراب را مانند بوزه آشامد یا فروشد
و حلال داند آنرا نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که حرمت آنها را حلال میدانند و اگر مست
کننده های جامد را بخورد او را حد میزنند و بعضی گفته اند او را حد نمیزنند بلکه تعزیر

حد دزدی و شرایط آن

میکنند **باب چهارم** در بیان حد دزدی و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
شرایط حد است و در آن سیزده شرط است **اول** آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند
مشهور میان علما آنست که دستش را نمیبرند و آنرا تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علما موافق
روایات معتبره قائل شده اند که در مرتبهٔ اول و دوم آنرا میبخشند و در مرتبهٔ سیم تعزیرش میکنند
و در مرتبهٔ چهارم گوشت سر انگشتانش را میتراشند که خون جاری شود و در مرتبهٔ پنجم بند بالای
چهار انگشتش را میبرند و در مرتبهٔ ششم از بیخ انگشتان میبرند بروش مردان بالغ و در روایت
دیگر در اول و دوم عفو میکنند و در سیم بند بالای انگشتان را میبرند و در مرتبهٔ چهارم بند دوم را
و در مرتبهٔ پنجم بند سیم و در روایت که این مراتب برای امام علیه السلم باشد **دوم** عقل است
پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل دزدی کند و
بعد از آن دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمیشود **سوم** آنکه آنرا شبهه عارض نشده باشد
مثل آنکه گمان کند که مال او است و بردارد و معلوم شود که مال دیگری بوده یا آنکه از مال مشترک
بردارد و بقدر حق خود بردارد و اگر زیاده از قدر حق خود بردارد بقدر نصاب قطع داشته
حد بر او لازم میشود

حد بر او لازم میشود **چهارم** آنکه شرکتی در آن مال نداشته باشد بنا بر قول بعضی از اصحاب مثل آنکه
یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند پیش از قسمت بدزدد
دو دستش را نمیبرند بر قول این جماعت و اکثر محققین علما قائل شده اند که اگر زیاده از حصهٔ خود
بقدر نصاب قطع برده باشد دستش را میبرند **پنجم** آنکه مال در حرزی بوده باشد که متعارفست که آن
قسم مال در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر یا متاع در صندوقی بوده باشد و قفل بر آن زده باشند
یا اسب در طویله بوده باشد که درش را به قفل یا کلون بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده
باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر چیزی که از جای بدزدند که غیر مالک
را جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدیدن از حرز دارد پس اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته
باشد و کسی بی رخصت صاحب خانه برود و بدزدد دستش را میبرند و بعضی گفته اند این خلاف
مشهور است و بنا بر این دو قول اگر کسی مالی را از آسیابها و حمامها و یا کاروانسراها یا مساجد بدزدد
دستش را نمیبرند و اگر مالی در مسجد یا این قسم موضع که مذکور شد که کسی که آنجا ها رود منع از رفتن
نیست بدزدد در حالتی که صاحب مال ملاحظهٔ آن کند و آن را غافل کند و بدزدد و بعضی از

علما گفته اند که دستش را میبرند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا
بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد و حکم حرز دارد و نادری از علما گفته اند و قائل شده اند
که در هر جا چیزی را بدزدند حکم حرز دارد لازم میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است
و دو قول سابق نزد متاخرین مترددست و اگر کسی میوه بر درخت باشد بدزدد دستش را نمیبرند موافق
مشهور و بعضی گفته اند که اگر درخت در باغی باشد یا خانه که در آنرا بکلون و یا قفل بسته باشند
حکم حرز دارد **ششم** آنکه دزد حرز را بشکند و مال را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند
و او مال را بیرون آورد هیچ یک را دست نمیبرند بلکه از شکننده در تاوان در را میگیرند و از برنده مال
تاوان مال را میگیرند اگر تلف کرده باشد و اگر شکننده در بیرون بردن مال شریک حصهٔ او بقدر
نصاب بشود دستش را میبرند و بیرون بردن مال اعم از آنست که خود بردارد یا ریسمانی را به بندد
و بیرون بکشد و یا بر حیوانی بار کند و بکشد یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیز بدهد
که بیرون برد **هفتم** آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را
نمیبرند موافق مشهور و در حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر را نیز در حکم
پدر داده اند

پدر داده اند **هشتم** آنکه پنهان بدزدد پس اگر کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد یا
دستارش را برباید حکم دزد ندارد و حکمش بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله **نهم** آنکه دزد غلام
صاحب نباشد پس اگر غلام کسی مال آنرا بدزدد و یا غلامی که در میان غنیمت کفار باشد
از مال غنیمت بدزدد دستش را نمیبرند گفته اند علتش آنست که ضرر بمالک بیشتر میرسد **دهم** نوکر و مهمان
نباشد بنا بر قول جمعی از علما و اکثر گفته اند که این در صورتیست که مال را از ایشان پنهان
نکرده باشد و ایشان از حرز بر نداشته باشد پس اگر صندوق را بگشایند یا در را بشکنند و
بردارند دستش میبرند **یازدهم** آنکه آن مال که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع
علما چنانچه مذکور خواهد شد **دوازدهم** صاحب مرافعه بکند و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب
مال از سر مال بگذرد و یا مال را بگیرد و از دست بریدن بگذرد و ببخشد پیش از آنکه ثابت بکند
نزد حاکم شرع حد ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع ببخشد
حد را فایده نمیکند بنا بر مشهور **سیزدهم** خلافست که آیا شرطست که نصاب قطع را یکدفعه بیرون
آورد یا نه بعضی گفته اند شرطست که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس اگر حرز را بشکند

وصد تومان یا عباسی عباسی بیرون آورد دستش را نمیبرند وبعضی گفته اند که اگر در مرتبهٔ اول
بقدر انصاب نباشد که در مرات دیگر بقدر انصاب باشد نمیبرند واین قول عزیز نیست واکثر گفته اند اگر
بقدر انصاب بیرون آورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش را نمیبرند **فصل دوم** در انصاب قطع است
ودر آن خلاف است ومشهور میان علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار یک اشرفی تمام
چهار دانگ یعنی مضروب بسکهٔ معامله یا قیمت آن وابن بابویه وابن جنید رحمه الله علیهما پنج یک
دینار را گفته اند وقول اول قویتر است ودر حدیث صحیح از حضرت امام صادق صلوات الله علیه وآله
منقولست که از آن حضرت پرسیدند که در چه مقدار از مال دست دزد را میبرند فرمود که ربع دینار است
که در دو درهم میبرند فرمودند که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا
نام سارق براو اطلاق میکنند وآن در این حال نزد خدا سارق ودزد است حضرت فرمود
که هر که بدزد از مسلمانان چیزی را که ضبط کرده باشد در حرز گذاشته باشد نام سارق براو اطلاق
میکنند واو نزد خدای تعالی دزد است اما دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده نمیبرند واگر
در کمتر از ربع دینار باید برید هرآینه اکثر مردم باید دستشان بریده شود **فصل سیم** حد دزد دیت
هرگاه

هرگاه بالغ وعاقل مقدار انصاب را بدزدد از حرز ثابت شود واجب است برد دزد که مال را پس
دهد واگر تلف شده باشد مثل یا قیمت آنرا بدهد وحاکم شرع که چهار انگشت آنرا از بندیکه متصل
بکف است از دست راست میبرند وکف دست وانگشت ابهام را برای او میگذارند برای وضو ونماز
او نه بنحوی که سنیان میگویند که از بند دست میبرند واگر بعد از بریدن دست در مرتبهٔ دوم دزدی
کند پای چپش را میبرند واز مفصل میان قدم وپاشنه را برای او وامیگذارند که در نماز تواند ایستاد
نه روشی سنیان که از قوزک میبرند واگر در مرتبهٔ سیوم دزدی کند بعد از بریدن دست وپا
در زندان او را همیشه حبس میکنند واگر در زندان از حرز بقدر انصاب بدزدد او را میکشند واگر چند
دزدی یکبار ثابت شود یکمرتبه دست راستش را میبرند ودرین مقام چند مسئله محل خلافست
واشکال است **اول** آنکه کسی که در مرتبهٔ اول دزدی کند دست راستش را میبرند اگر نداشته
باشد مثل آنکه بقصاص یا بجهت غیر دزدی بریده شده باشد درین صورت خلافست بعضی گفته اند
دست چپش را میبرند وبعضی گفته اند پای چپش را میبرند وبعضی از متاخرین احتمال داده اند
که بریدن بالکلیه ساقط میشود ومسئله خالی از اشکال نیست **دوم** آنکه دزدی کند ودست

راستش شل باشد مشهور آنست که دست راستش را میبرند وبعضی گفته اند نمیبرند برای آنکه
دست شل را که ببرند خون او را قطع نمیتوان کرد وباعث قتل او میشود بلکه دست چپش را میبرند
یا پای چپش را یا حبس میکنند او را **سیوم** دزدی کند در دست چیزی نداشته باشد یا دست
چپش شل باشد اشهر آنست که دستش را میبرند وبعضی گفته اند نمیبرند واو را در زندان حبس میکنند
در صورتیکه هر دو دستش شل باشد نیز این خلافست **چهارم** آنکه جلادی که دستش را میبرند اگر
بغلط دست چپش را ببرد وبعضی گفته اند بریدن دست راست ساقط میشود واکثر گفته اند
دست راستش را میبرند ودیت دست چپش را باو میدهند ومشهور آنست که بعد از بریدن دست
سنت است که دستش را داغ کنند تا خون بند شود **فصل چهارم** در بیان طریق ثبوت
حد دزدیست وآن موافق مشهور بدو گواه است یا بدو مرتبه اقرار کردن وبعضی گفته اند بیک
اقرار نیز ثابت میشود وخالی از قوتی نیست وبنا بر مشهور اگر یکمرتبه اقرار کند مال را از او میگیرند
وحد نمیزنند تا مرتبهٔ دیگر اقرار کنند واگر غلام یا کنیز اقرار کند بدزدی اعتبار ندارد مگر آنکه
آقا تصدیق ایشان بکند واقراری که از روی جبر وشکنجه باشد بحسب شرع اعتبار ندارد
هرچند

هرچند عین مال دزدیده را بیاورد وبعضی گفته اند که اگر بعد از اقرار عین مال دزدیده بیاورد
حد ثابت میشود وروایتی براین مضمول وارد شده است **فصل پنجم** در بیان بقیه
احکام است ودر آن چند مطلب است **اول** در حکم کفن دزد که قبر را شکافته باشد وکفن را
دزدیده باشد چند قولست **اول** آنکه دستش را میبرند مطلق خواه قیمت کفن بقدر انصاب باشد
وخواه نباشد **دوم** آنکه اگر کفن بقدر انصاب بود ودزدیده است دستش را میبرند والا نمیبرند
بلکه تعزیرش میکنند **سیم** آنکه در مرتبهٔ اول انصاب شرطست ودر مرتبهای دیگر دستش را میبرند
هرچند کمتر از انصاب باشد **چهارم** آنکه اگر کفن دزدیده است مطلق دستش را میبرند واگر عادت
بنبش قبر کرده است دستش را میبرند هرچند کفن برنداشته باشد **پنجم** آنکه دستش را
نمیبرند مطلقا خواه کفن برده باشد وخواه نه وخواه کفن بقدر انصاب باشد وخواه نه مگر آنکه
مکرر این کار را کرده باشد که دستش را میبرند ودر شهر قول دوم است **مطلب دویم**
اگر کسی آدمی را بدزدد واگر بالغ است آنکه دزدیده اند دستش را نمیبرند واگر نابالغ است
که طفل ممیز است که تمیز میان نیک وبد میکند باز نمیبرند واگر کودک غیر ممیز است اگر بنده است

وانرا از عوز دزدیده است و قیمتش بقدر نصاب است دستش را میبرند اگر آزاد باشد بعضی گفته اند
دستش را نمیبرند و بعضی گفته اند دستش را میبرند نه برای دزدی بلکه برای آنکه فساد در زمین کرده است
و ظاهر اقوال و حقیقت اخبار بعضی آنست که اگر کودک ممیز آزاد نه با مرد بالغ آزاد را بفروشد باز
دستش را میبرند و خلاف مشهور است مطلب سیم کیسه برو طرار که از جیب و بغل مردم
زر میربایند اکثر علما گفته اند که اگر از جیب جامه بالا بدزدد دستش را نمیبرند و اگر از جیب جامه زیر
بدزدد میبرند بعضی گفته اند اگر زر را مثلا در جامه خود گره زده بسته باشد اگر از اندرون بسته
است دست میبرند و اگر از بیرون بسته است نمیبرند و ظاهر روایت غیر این است و طراران
و عیاران علانیه دستار و اشیا میربایند دست بریدن نیست ایشان را تعزیر بلکه میکنند
مطلب چهارم کسی که خوردنی بدزدد در سال قحط دستش را نمیبرند زیرا که فی الجمله عذری است ایشان را
و در باب قطع دست کسی که جامه کعبه معظمه را بدزدد خلاف است که کسی که در خانه بسته بدزدد
دستش را میبرند یا نه و هم چنین کسی که شتران و حیوانات و غیر آنها را بدزدد در وقتی که مالک
یا چهره مالک نظر با آنها کند میبرند یا نه مشهور در آنها آنست که نمیبرند مطلب پنجم کسی که دو مرتبه
دزدی کند

احکام کیسه بر

احکام خوردنی دزد

کسیکه دو مرتبه دزدی کند و حکم ...

کسیکه دو مرتبه دزدی کند و هر دو در یک مجلس نزد حاکم شرع ثابت شود دستش را میبرند و پایش را
نمیبرند و خلاف است که آیا بدزدی اول میبرند یا بدزدی دویم و فایده یکی در عفو کردن یکی ظاهر میشود
و اگر گواهان بدزدی اول گواهی اول دادند و بعد از دزدی بریدن دست اول بعد از دست بریدن
بدزدی دیگر گواهی دادند دویم میبرند و بعضی در بریدن پا در این صورت توقف کرده اند
مطلب ششم اگر دو کس دری را بشکنند و قدر یک نصاب هر دو با هم بدر آورند بعضی گفته اند
دست هر دو را میبرند و بعضی گفته اند دست هیچ یک را نمیبرند و این احوط است مطلب هفتم
کسیکه چیزی بدزدد و در میان خانه بلع کند و بیرون آید اگر آن بلع کردن آنرا فانی میکند
و بحسب عادت بر میگردد و پیش از فاسد شدن بیرون نمی آید مانند طعامی که میخورد دستش را
نمیبرند و اگر بحسب عادت بیرون می آید بی نقصانی یا اگر ناقص شود قیمتش از نصاب
کمتر نمیشود دستش را میبرند مثل آنکه اشرفی و یاقوتی و یا مرواریدی را بلع کند و در دست
دفع شود علی المشهور بین الاصحاب مطلب هشتم اگر کسی شراب یا خوک دزدد خواه
از مسلمان و خواه از کافر ذمی که در امان باشد دست بریدن بر او نیست و هم چنین اگر

دو کس نقد نصاب دزدند

کسیکه دزدد و ... بلع کند

کسیکه شراب یا خوک دزدد

اگر طنبور یا چنگ یا دف یا نای و امثال اینها را از آلات حرام بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را
بدزدد و گفته اند اگر برای شکستن برداشته است بر او حد نیست و اگر برای دزدی برداشته است
و قیمت شکسته اش به قدر نصاب است حد بر او لازم میشود باب پنجم در حد محاربت و در آن
چند فصلست اول در معنی محاربت و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای تر
سانیدن مردم خواه در دریا و خواه در صحرا و خواه در شب و خواه در روز و خواه در آبادی و خواه
در بیابان اگر اهل حربه عظیم باشد یا سبکی باشد و مشهور آنست که زن و مرد هر دو در این باب یک حکم
دارند و بعضی گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی گفته اند شرط کرده اند که از اهل ریبه و تهمت باشد
و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد که مردم از آن بترسند و اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از حمله
او نترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اکثر این دو شرط را اعتبار
نکرده اند و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف آنرا راهزن و قاطع
طریق گویند و بر هر تقدیر و اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی این کار کند محارب نیست و دیده بان
و راه زنان یا کسی که مدد ایشان کند در غیر راه زنی که با ایشان در راه زنی داخل نشود
و در حد حکم

معنی محارب

و در حد حکم راهزن ندارد و دزدانی که بجانها میروند و بتغلب و استیلاء علانیه مال میبرند حکم محارب
دارند و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است و عوض ندارد
هر چند دزد حربه با خود نداشته باشد و اگر محارب اراده مال باشد و صاحب مال امید غلبه داشته
باشد جایز است جنگ کند و جایز است که متعرض نشود که مال را ببرد مگر آنکه بردن آن مال
باعث هلاک او گردد که با عدم ظن هلاک باید محاربه کند بنا بر مشهور و اگر غرض آن عوض او
باشد که خواهد با زن او و یا محارم او آن عمل قبیح کند تا ظن هلاک نداشته باشد واجب است
که مدافعه نماید و اگر قصد هلاک او داشته باشد اگر ظن هلاک نداشته باشد و تواند گریخت
مخیر است میان جنگ کردن و گریختن و اگر ظن داشته باشد در محاربه تواند گریخت موافق
مشهور گریختن واجب است و اگر نتواند گریخت مدافعه و مقاتله واجب است خواه ظن هلاک
داشته باشد و خواه نداشته باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه بذلت
کشته شود و در این صورتها اگر کشته شود ثواب شهید دارد فصل دوم در بیان حد محاربت
که حق تعالی میفرماید انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا

حد محارب

او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض یعنی نیست سزاوار و پا
داش آنها که محاربه میکنند با خدا و رسول و سعی مینمایند در زمین از برای فساد مگر آنکه بکشند
ایشان را یا بردار کشند یا ببرند دستها و پایهای ایشان را مخالف یکدیگر یا بیرون کنند ایشان را
از زمین و میان علما در این مسئله دو قول است اول آنکه امام علیه السلام مخیر است میان چهار امر
اول آنکه او را گردن بزنند دوم آنکه او را زنده بردار کشند و بردار ظاهرا نه روش ملوکست
که بحلق آویزند بلکه چوبی در زمین نصب میکنند و او را بر آن چوب بطناب میپیچند و میگذارند
تا بمیرد و غالب تا سه روز زنده نمی ماند هرگاه طعام و آب نه دهند او را سیم آنکه دست راست و
پای چپ را ببرند چهارم آنکه او را از آن شهر بیرون کنند و بهر شهر دیگر که برود حکام آن شهر
بنویسند که او را بیرون کرده شده است با او طعام مفروشید و آب مدهید و دختر باو مدهید
و خرید و فروش با او مکنید تا آنکه بشهر دیگر رود و هم چنین نگذارند که در هیچ شهر قرار گیرد و
مشهور اینست که نگذارند تا زنده است چنین میکنند و در روایتی وارد شده است تا یکسال
چنین میکنند هر صورتی که توبه کند در اثنای سال چنانچه روایت نیز ایمائی دارد مذکور خواهد شد

و اگر خواهد

و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع شود و اگر برود و بر میگردانند کفار مانع شوند با ایشان قتال
میکنند او را بگیرند قول دویم آنکه اینها را بر سبیل تخییر نیست بلکه هر یک از اینها حد جماعتیست
اگر آدم کشته است و بس آنرا میکشند و اگر آدم کشته است و مال هم برده است مال را پس
میگیرند و دست راست و پای چپ میبرند پس او را میکشند و بردار میکشند برای عبرت
و اگر مال گرفته و نکشته است دست راست و پای چپ را میبرند و از شهر بیرون میکنند چنانچه
مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است قصاص جراحت میکنند و اگر و به برهنه
کرده ترسانیده و نه جراحت زده و نه مال برده است همین از شهرها بیرون میکنند و لیس در
روایتی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه راه زنی کنند و آدم بکشند او را میکشند
و اگر آدم بکشد و مال هم ببرد او را میکشند و بردار هم میبندند و اگر مال ببرد و نکشد دست راست
و پای چپ او را و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمین بیرونش میکنند راوی پرسید
که حد بیرون کردن چیست فرمود که یکسال بیرون میکنند او را از شهری که این کار در آن
کرده است بشهر دیگر پس مینویسند بآن شهر که آن را بیرون کرده ایم با آن طعام و آب

مفروشید و با او دختر ندهید تا بیرون رود بزمین دیگر پس اهل آن را بنویسند بآن جماعت
و پیوسته حالش چنین است تا یکسال چون چنین کنند توبه میکند با خواری و مذلت و قول
اول که تخییر است اشهر است میان متاخرین و چون اشهر آنست که این حد را امام علیه السلام
جاری میتواند کرد نه دیگران چندان فایده در تحقیق آن نیست و اگر کسی را کشته باشد که کفو
او باشد و بعوض آنرا توان کشت وارث بحکم حاکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر او عفو کند
امام علیه السلام حد بر آن جاری میسازد بعفو کردن وارث برطرف نمیشود حد فصل سیم
در احکام است و در آن چند مسئله است اول آنکسی را که بردار کشند زیاده از سه روز
بردار نمیگذارند پس از دار بزیر می آورند و غسل میدهند و پیشتر او را امر بغسل نکرده باشند
و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشد و نماز بر آن میکنند و آن دفن میکنند دوم کسیکه
بعد از سه روز بقصد دیدن دار کشیده برود و خواه بطریق شرعی بدار کشیده باشند و خواه
بغیر آن و خواه بجهت شرعی باشد یا غیر او آنرا ببیند سنتست که غسل کند و بعضی واجب
دانسته اند سیم شرط نیست در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب

احکام دار کشیده

دزدی

دزدی برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد بجملا شرایط دزدی در اینجا شرط نیست چهارم
محاربه ثابت میشود بیکبار اقرار یا بدو گواه عادل پنجم کسیکه مندیلی و جامهٔ مردم را برباید
یا متاع از دکان مردم رباید بتزویر در رسالتهای دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را
گیرد و مال را از او پس میگیرند و آن تعزیر میکنند حاکم شرع دستش را نمیبرند و در روایتی وارد شده
است که کسیکه برسالتهای دروغ مال مردم را گیرد دستش را میبرند اکثر علما عمل نکرده اند کسیکه
بنگ یا داروی بیهوشی بخورد کسی دهد و او را بیهوش کند و مالش را بردارد او را
تعزیر میکنند و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن عمل را بر او میزنند باب ششم در بیان
حد مرتد است و در آن چند مقصد است اول در معنی ارتداد است و آن کافر شدن
بعد از اسلام باینکه اقرار کند که از دین اسلام بدر رفتم یا اظهار یکی از ادیان باطل کند
مانند دین یهودان یا ترسایان یا انکار کند چیزی را که ضروری دین اسلام باشد یا اثبات
کند چیزی را که ضروریست که داخل در دین نیست یا کاری کند که صریح دلالت بر خروج
از اسلام و عدم اعتقاد بآن کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب یا ماه یا سایر ستارگان

در معنی حد مرتد

سجده کند یا برای مخلوقی به قصد خدای او سجده کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات
افکند یا دانسته العیاذ بالله لکد بر قرآن یا صحیفه یا کتب قرآن و حدیث اهل بیت علیهم السلم
زند یا بدون ضرورت در میان کعبه معظمه یا ضرایح مقدسه رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین کاری کند بول و غایط یا نجاستی در آن جاها بیندازد یا کعبه را
از روی اهانت خراب کند و امثال اینها و ندیده ایم کسی از علماء رضوان الله علیهم ضروریات
دین را که منکر آنها کافر است ضبط کرده باشند و فقیر در رساله عقاید اکثر آنها را ذکر کرده ام
مثل وجوب بودن نمازهای پنجگانه و عددهای رکعتهای آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و
سجود بلکه تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت فی الجمله و مشروط بودن آنها بطهارت فی الجمله و وجوب
بودن غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و باد وضو را و وجوب
غسل و کفن و نماز بر مرده کامل و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزه ماه رمضان و آنکه خوردن
و آشامیدن بر وش معتاد مأکول عادی را و جماع کردن در قبل زنان ناقض روزه است
و وجوب بودن حج و مشتمل بودن بر احرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و وقوف عرفات
ووقوف مشعر

ووقوف مشعر بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و ندب
و مطلوب بودن جماعت در نماز و مطلوب بودن تصدق بر مساکین و فضیلت علم علماء و نیکی درست
گوئی که ضرری نه بخشد و بد بودن دروغی که در آن مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و لواط و شرب
خمر و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر
برادر و دختر خواهر و عمه و خاله بلکه مادر زن و خواهر زن با زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم
بردن بی سببی اگر محتمل آن باشد و حرمت قتل مؤمن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام
بی سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی با پدر و مادر و خویشان و بدی عقوق ایشان و مقرر
بودن میراث فی الجمله و مشروع بودن بیع شری فی الجمله و سایر امور که در دین اسلام بمرتبه شیوع
یافته باشد و بادیه نشینان و لران و کردان همه میدانند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد
است **مقصد دوم** در اقسام مرتد و احکام و احکام آنها سه حرف است اما اقسام مرتد یا زن است
یا مرد یا مرتد فطریست یا مرتد ملیست **اوّل** زن مرتد خواه مسلمان زاده باشد و خواه بعد از
کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علماء آنست که او را نمیکشند بلکه آنرا جبر بر توبه میکنند

اقسام مرتد و احکام آنها
زن مرتده

اگر توبه کرد از او قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات نمازها میزنند که توبه
کند یا در حبس بماند تا بمیرد و در حدیث صحیح از آنحضرت صادق علیه السلم که زن مرتد شود آنرا نمیکشند
و خدمت میفرمایند او را خدمت شدیدی و از خوردنی و آشامیدنی آنقدر باو میدهند که
نمیرد و جامهای درشت و کنده او را بپوشانند و از برای نمازها او را میزنند و در روایت دیگر وارد
شده است که او را حبس موبد میکنند و کار بر او تنگ میگیرند **دوم** حکم مرد ملیست که مرتد شود
بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه او مسلمان باشد و اینرا
مرتد فطری میگویند و مشهور آنست که اگر توبه کند توبه اش مقبول نیست و بهر حال آنرا میکشند
و همین که مرتد شد زنش بر او حرام میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان ورثه اش
قسمت میکنند و خلافست که آیا میان خود و خدا توبه اش مقبولست یا نه بعضی گفته اند مقبول
نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و اکثر محققین علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد خدا مقبولست
پس اگر کسی بر ارتداد او مطلع نشود و یا کسی نباشد که آنرا تواند کشت و توبه کند عبادات
و معاملاتش صحیح است و از عذاب الهی نجات می یابد و لیکن اکثر گفته اند که مال
از وارثش

حکم مرد مرتد

از وارثش باو بر نمیگردد و زنش بر او حلال نمیشود **سیوم** مرد مرتد ملیست که پدر و مادر
اش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد و بعد از آن مرتد شود آنرا توبه میفرمایند
اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه نکند آنرا میکشند و در مدت مرتد توبه فرمودن
خلافست بعضی گفته اند آنقدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند موافق روایتی
که سه روز او را تکلیف توبه میکنند و در روز چهارم میکشند و باید که اگر او را شبهه عارض شده
باشد سعی نمایند در ازاله شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبه سیم و چهارم
علی اختلاف آنرا میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند و کشنده مرتد امام است علیه السلم
و بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است اما اگر کسی
بغیر امام و نایب امام او را بکشد گناه کرده است و او را تعزیر میکنند و بعوض نمیکشند آن را
زیرا که او واجب القتل است اما بد کرده است که بی رخصت امام علیه السلم او را کشته است
مقصد سیم در بیان سایر احکام است **اوّل** فرزندانی که مرتد پیش از مرتد شدن بهم
رسانیده باشند حکم مسلمان دارند خواه فطری باشد و خواه ملی اگر مادر پدر هر دو مرتد

حکم فرزندان مرتد

باشند و در حال ارتداد از ایشان فرزندی بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمانی
یکی از ایشان را بکشند او را بعوض نمیکشند و خلافست که آیا او را به بندگی میتوان گرفت اشهر
و اقوی آنست که نمیتوان گرفت و بعضی گفته اند که اگر در میان کافران حربی باشد میتوان بنده
کرد و اگر در میان مسلمانان باشد نه بعد از بالغ شدن ایشان را تکلیف اسلام میکنند
اگر قبول اسلام نکردند میکشند **دوم** اگر کسی در حال غضب ردّه بگوید و دعوی کند که بی اختیار
از من صادر شده یا در حال غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شد
یا کسی مرا اکراه کرد و جبر کرد نسبت بحال او ممکن باشد از او میشنوند و اگر در حال مستی ردّه
بگوید اشهر میان علما آنست که مرتد نمیشود و مستحق قتل نمیشود و اگر عقل از او زایل شده باشد
و بعضی گفته اند که حکم مرتد دارد **سیوم** ثابت میشود ردّه بیکمرتبه اقرار یا بگواهی دو عادل
چهارم هرگاه زن مرتد شود در عدّهٔ طلاق میدارد و اگر در عدّه توبه کرد عقدش بحال خود است
و اگر نکرد تا عدّه منقضی شد زوجیّت میان ایشان برطرف میشود و این حیله ایست
که بعضی از شیاطین تعلیم به بعضی از زنان که خواهند از شوهران جدا شوند داده اند و راضی
بطلاق نمیشود

ارتداد حال غضب

حکم زن مرتد

بطلاق نشود میکنند که پا بر قرآن مجید بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عدّه منقضی شود و در
خانهٔ شوهر حرام بشوی و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر این باعث ارتداد او شود و بر این حالت
بماند و در اثنای عدّه بمیرد ابد الاباد با کفّار در جهنّم معذّب خواهد بود با آنکه معلوم نیست که با حرمت
چنین عملی قبیح موجب ارتداد گردد **پنجم** کسیکه ناسزا گوید بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و یا فاطمه زهرا و یا به یکی از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جایز است که هر که
بشنود او را بکشد اگر خوف ضرر بر جان و مال خود یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و در این
باب ظاهرا خلافی میان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که همه مردم در باب من مساویند هر که از کسی بشنود که مرا به بدی یاد میکند
و دشنام میدهد واجب است بر شنونده که او را بکشد و او را به نزد پادشاه مرافعه نکند و بر پادشاه
واجبست که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد آن را که بمن ناسزا گفته و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که هر که بشنود که کسی علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه را دشنام میدهد یا از او بیزاری
میجوید والله که خونش حلالست اما میترسم که شما را بعوض بکشند بکشید و من هر از نفر ایشان را

حکم کسیکه ناسزا بحضرت رسالت و ائمه معصومین علیهم السلام گوید

برابر یکی از شما نمیدانم اگر خوف نداشته باشید که شما را بعوض بکشند بکشید و اگر کسی دعوی پیغمبری
کند یا شک کند در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند که هر که بشنود میتواند کشت و بعضی
گفته اند که مخصوص حاکم شرع است **باب هفتم** در بیان سایر حدود است و بعضی از احکام
متفرقه و در آن چند فصلست **فصل اوّل** حدّ سحر و جادو کردن از جملهٔ گناه کبیره است و اگر
مسلمانی جادو کند ثابت شود او را میکشند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را تعزیر میکنند
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کاهن ملعون است و ساحر ملعون است و در حدیث
معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که برود به نزد ساحری یا کاهنی یا دروغ گوئی و آنچه گویند تصدیق
کند بتحقیق که کافر شده بجمیع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت بمن و من جادو کردم که
او را بر خود مهربان کردانم حضرت فرمود اُف باد بر تو که مکدّر کردی دین خود را و تو را لعنت کردند
ملائکهٔ اخیار و ملائکهٔ فلک و آرزو و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و روزها روزه میداشت
و شبها بر پا می ایستاد و پلاس پوشید حضرت فرمود که با اینها توبه اش مقبول نمیشود
مگر آنکه

مگر آنکه شوهرش از او راضی شود و گفته اند سحر عملیست یا نوشته ایست یا عملیست که تاثیر
کند که کسی را با کسی دوست کند یا دشمن کند و آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدّس حق تعالی
باشد که بخدا متوسّل شود و التماس نماید داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و اعداد باشد سحر است و اشکالی
که در آنها تکسیر اسماء الله و آیات کریمه میکنند محل اشکال است و احوط آنست که آنها را نیز
نکنند و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و الرضوان میفرموده اند که دعا و قرآن که برای مطلبی خوانند
خوب است نه مندبها ان که دغدغهٔ جادو در آن میشود و شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران از اقسام سحر
شمرده اند گفتن و نوشتن و افسون کردن را در آتش را دخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب
بکواکب میدانند و گره زدن و دمیدن در آن را و استخدام ملائکه کردن بتسخیر جنّات و ساختن
و طلسمات نوشتن و بآن ملحق کردانیده اند شعبده را که امور غریبه ظاهر سازند از راه جلد دستی
چنانکه معرکه گیران میکنند و از جملهٔ سحرها یا از قبیل آنست کهانت یعنی خبر دادن از جنّ
و گفته اند از جملهٔ آنست چلّه که میدارند و ریاضت میکشند برای دیدن جنّ و تسخیر کردن ایشان
و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نمیشود و باعتقاد خود

تسخیر ملائکه میکنند که خدمت باو بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر بمردم با جنیان و شیاطین را
حاضر میکردانند برای انکه خبرها از ایشان به پرسند و نقل کنند یا باعتقاد خود جن را داخل
بدن زنی یا کودکی میکنند که بر زبان او سخن بکوید و خبرها بدهد و بعضی اکثر آنها را داخل کرفته اند
و بعضی را اعتقاد آنست که سحر حقیقتی نیست ندارد و محض خیالست و اثری بر آن مترتب
نمیکردد و بعضی قایلند که بر دو قسم است بعضی محض تخییل و تسویلست مانند شعبده
و بعضی اصل دارد و اثرها نسبت بجمعی بر آن مترتب میشود از محبت و عداوت و عزت
و ذلت و امثال اینها و علامه رحمه الله علیه کفته است که کاه هست که سحر باعث کشتن و
بیماری و جدائی میان مرد و زن میشود بسبب محبت و عداوت میان دو کس میکردد و اکر حلال
داند بکند کافر میشود و اکر حرام داند و بکند یا یاد کیرد یا یاد دهد کافر نمیشود و بعضی کفته اند کافر
میشود و روایت کرده اند که نجاشی ساحران را طلبید که در ذکر عماره ولید دمیدند او دیوانه
شد و حیران کردید و بصحرا دوید با وحشیان صحرا محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس
مردی را فرستادند که بکیرد چون او را کرفت شروع کرد بطپیدن و اضطراب و کفت بکذارید
مرا و اکر

و کفت بکذارید مرا و اکر نکذارید بمیرم او را سر ندادند در همان ساعت مرد نقل کرده اند که زن جادو
کری بیکی از امراکرفت پس شوهرش آمد دیوانه و حیران کفت بکوئید دست از من
بردارید آن زن کفت بکوئید برای من رشته چند بیاورند دری چند آوردند کرهی چند بر آن
رشتها زد و با او در پرواز کرد بر او دست نیافتند تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود و حق اینست که
در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار آثار و انوار آنحضرت کهانت و سحر بسیار بود
و آثار عظیمه بر آن مترتب میشد اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضرت رسالت و اهل بیت
با جلالت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و انتشار قرآن و دعا و اسما و تعوذ اکثر مردم بنا
مثل این زمانها آثارشان بسیار ضعیف کردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد عظیم
و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان کم اثر میکند و اکثر تاثیر در مردم ضعیف العقول است
مانند زنان و کودکان و امثال ایشان فقیر شنیده ام از مرد ثقه از صدقای والد مرحوم خودم که در
زمان نواب کیتی ستان علیه الرحمه و الغفران و الرضوان جوکی از هند آمد باین ولایت و شهرت
عظیم کرد که مناطر و طلسمات و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و بسعی بسیار

حکایت عجیبه

حکایت جوکی

راه میبافتند شخصی مرا تکلیف بسیار بدیدن او برد و بر او وارد شدم ملتفت من نشد
و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل آن علوم غریبه کرده بودم بر طبعم بسیار کران آمد و چون برخواستم
به نزدیک او رفتم و در کوش او کفتم که اکر اینها که دعوی میکنی یکی را در این شهر بعمل آوردی مردی و
این را کفتم و بیرون رفتم بعد از چند روز شنیدم که او تفحص من میکند و التماس میکند که من
یکبار دیکر بدیدن او بروم یکی از آشنایان او مرا الحاح بسیار بدیدن او برد چون داخل شدم
بر خلاف سابق مرا تعظیم و تکریم بسیار کرد و مرا بخلوت برد و کفت بخدا سوکند میدهم ترا
که بکو آن سخن که با من کفتی چه معنی داشت و از چه جهت کفتی کفتم مکر اثر عظیمی از آن سخن
یافتی کفت من نیامدم باین شهر مکر باین قصد که پادشاه و امرا و اعیان همه را تسخیر کنم و یک پسر و
یک دختر در این شهر بکذارم و بعد از آن که تو آن سخن کفتی هر عملی مجربی که داشتم کردم و هیچ اثر
ندیدم نمیدانم چه جهت دارد در جواب کفتم که تو آن اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند
کرده و اثر دیده اکنون به شهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات و عبادات و جمع ایشان را
فرو کرفته و هیچ خانه نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچ کس
نیست

که بر بازویش چندین تعویذ نباشد و دعا نباشد و سینهای ایشان مملوست از عقاید
حقه و قرآن و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بر خدا در چنین شهری جادوهای باطل تو چه اثر می کند
کند و منظرهای کفرآمیز تو چه کار از آنها می آید این را که شنید دست مرا بوسید و روز دیکر
سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود شد و سحر بیک اقرار و دو کواه عادل موافق مشهور ثابت
میشود **فصل دویم** کسیکه مردی را ببیند که اراده بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام
او دارد بکمتر از زنا و لواط کردمی تواند که متوجه دفع شود و اکر در دفع کردن آن فاسق کشته
شود خونش هدرست و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند مانند مادر و
خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر **فصل سیم** کسیکه بر خانه کسی مشرف
شود از بامی اکرچه بام خانه او باشد یا از رخنه دیواری لنظر بحرم مردم نامحرم کند میتواند
آنرا دفع کند و اکر ممتنع نشود میتواند بر او چوبی یا سنکی بیندازد و اکر باین انداختن کشته
شود خونش هدرست و اکر محرم زنان باشد زجرش میتواند کرد اما چیزی بسوی
او نمیتوان انداخت مکر انکه زنان برهنه باشند که در اینصورت تجویز کرده اند سنک و یا چوب

حکم کسیکه اراده فعل قبیح بزن یا پسر یا غلام کسی نماید

حکم کسیکه مشرف بخانه کسی شود

اقا غلام خود را حد میتواند زد

پدر بر پسر حد میتواند زد

مجتهد در غیبت امام حد میتواند زد

اندامش اگر کشته شود خونش هدر است و باید که ممکن باشد بکمتر دفع کردن تعدی زیاده
نکند مثل انکه اگر بسنگ ریزه تواند دفع کرد بسنگ بزرگ نزند و اگر حیوانی از کسی رو با
بادی یا ادمی بیاید و بر جز بمنع نشود میتوان کشت و خونش هدر است **فصل چهارم**
مشهور انست که اقا غلام خود را حد میتواند زد و اگر کاری کند که مستوجب حد شده باشد
و اگر بقدر حد بزند ان را بدون انکه عملی کرده باشد که مستوجب حد باشد بعضی گفته اند واجب است
انرا ازاد کند و مشهور انست که سنت مؤکد است و در حدیث صحیح وارد شده است
که کفاره ندارد بغیر انکه او را ازاد کند **فصل پنجم** جمعی از علما قائل شده اند که پدر بر فرزند
و شوهر بر زن حد میتواند زد و اگر مسئله دانند و بعضی جایز ندانسته اند و ظاهر کلام بعضی از
فقها انست که اقا و پدر و شوهر در صورتی حد میتوانند زد که مجتهد باشند و بعضی باشند
گفته اند که مسئله اجماعی باشد میتوانند زد و احوط انست که غیر مجتهد نکند اگر چه دور
نیست که به تقلید مجتهد تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد داشته باشد
پس اگر بگواه ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود **فصل ششم** خلاف است

معنی تعزیر

فرق میان حد و تعزیر

که ایا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلم میتواند اقامت حدود بکند یا نه جمع کثیر از علما را
اعتقاد انست که مجتهد جامع الشرایط عادل میتواند در زمان غیبت اجرا جمیع حدود
بکند حتی دست بریدن و کردن زدن و سنگسار کردن و بر دار کشیدن و بعضی گفته اند حدو
دی که بکشتن برسد جاری میتواند کرد و بعضی گفته اند انچه منتهی بجراحت شود نیز نمیتواند
کرد و بعضی گفته اند حد زدن مطلق کار امام علیه السلم و نایب خاص اوست و مجتهد هیچ احد را
نمیتواند زد و مسئله خالی از اشکال نیست و تحقیق این مسئله بسیار ضرور نیست زیرا که هر مجتهدی
برای خود عمل خواهد کرد **باب هشتم** در بیان تعزیرات است و در آن چند فصل است **اول**
در معنی ان و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی یا اهانتی است که
بر گناهی کننده که فاعل ان مستوجب حد نباشد و بعضی گفته اند مقدار معینی برای ان نباشد
مطلقا یا غالبا و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر **اول** عدم تعیین اندازه ان چنانچه مذکور
شد **دویم** مساوی بودن ازاد و بنده مگر انکه حاکم مصلحتی در ان داند **سیم** تفاوت تعزیر

در بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت نمیکند مگر در جاها که تعزیر بان ختم کردد **چهارم** انکه متعلق
تعزیر لازم نیست که نسبت به فاعل معصیت باشد مانند تعزیر کودک و دیوانه بخلاف حد
که بنابر مشهور بر غیر مکلف وارد نمیشود **پنجم** ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف بینه حد که بعد از
ثبوت نزد امام ساقط نمیشود بتوبه مگر انکه اقرار ثابت شده باشد که امام در بعضی از حدود
مخیر است میان انکه بر او اقامت کند یا به بخشد **فصل دوم** در بیان احکام تعزیرات است
بدانکه تعزیر امام و نایب امام علیه السلم را جایز است بلکه واجبست بر هر که فعل حرامی کند
یا ترک واجبی کند اگر چه باستخفافی و اهانتی باشد یا زدن یا حبس کردن یا ملامت و
سرزنش کردن و مشهور انست که ان حدی ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی گفته اند
از ده تازیانه است تا بیست تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه است تا نود تازیانه
و بعضی گفته اند کمترش حدی ندارد و زیادتش میبایید از نوع ان حد نسبت بان
صنف زیاده نباشد مثل انکه تعزیر اعمالی که از قبیل تازیانه یا زنا یا مقدمات ان باشد
در ازاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده کمتر از پنجاه تازیانه باشد و در خوردن و اشامیدن

در بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت نمیکند مگر در جاها که تعزیر بان ختم کردد چهارم

احکام تعزیر

انواع تعزیر و پنج قسم بودن ان

حرام کمتر از هشتاد تازیانه باشد و هم چنین در دشنام کمتر از حد فحش باشد و این
قول خالی از قوتی نیست و اکثر فقها گفته اند که مکروه است غلام و کودک را زیاده از ده
تازیانه زدن و در روایت معتبری وارد شده است که تادیب کودک وارد شده
است **فصل سیم** در بیان انواع تعزیرات و بعضی دیگر که در ابواب سابقه مذکور شد
نیز اشاره بانها میشود و ان پنج قسم است **اول** کسیکه در روزه ماه رمضان با زن خود
جماع کند اگر زن نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجب است و حاکم شرع هر یک را
پنج تازیانه میزنند و اگر زن را جبر کرده باشد مشهور انست که کفاره زن را مرد میدهد
و تازیانه را نیز بمرد میزنند یعنی او را پنجاه تازیانه میزنند **دوم** کسیکه زن ازادی داشته
باشد و کنیز را بی رخصت او نکاح کند و دخول کند هشت یک حد زنا میزنند او را
یعنی دوازده تازیانه میزنند و نیم و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد
شده است که ذمیه و کافره را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه انست که میان
تازیانه را بگیرد و بزند و بعضی گفته اند که سست تر و میانه حال بزنند و اقول اقویست

سیم دو مرد برهنه را در یک لحاف بیابند بنابر مشهور که مذکور شد چهارم مرد و زنی را
که برهنه در یک لحاف بیابند بر قولی که گذشت پنجم کسیکه بانگشت بکارت دختری را
ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد تازیانه میزنند و مشهور تعزیر است
ششم کسیکه اقرار بزنا و یا لواطه کمتر از چهار مرتبه بکند هفتم کسیکه پسری را ببوسد هشتم
دو زن بیگانه که ایشان را در یک لحاف برهنه بیابند نهم کسیکه شخصی را دشنام دهد که
فحش نباشد و او مستحق اهانت نباشد یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد مثل آنکه
گوید که من حرام زاده نیستم دهم آنکه کسی بزن خود بگوید که من ترا باکره نیافتم
یازدهم آنکه طفلی دیوانه را فحش بگوید دوازدهم دو مرد که هر دو یکدیگر را دشنام
بگویند هر دو را تعزیر میکنند سیزدهم کافری که سحر کند چهاردهم طفل یا دیوانه که شراب
خورند پانزدهم کسیکه شراب فروشد و حلال داند شانزدهم کسیکه بمکر و حیله
مال کسی را بگیرد و بگریزد مانند طراران هفدهم کسیکه بکاغذهای ساخته و رسالتهای
دروغ مال مردم بگیرد هجدهم کسیکه بنگ بخورد کسی دهد یا داروی بیهوشی نوزدهم
کسیکه

کسیکه جلق کند و بدست خود استمنا کند تا منی آید بیستم کسیکه غلام خود را بکشد آنرا تعزیر
میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام را تصدق میکند بیست یکم مسلمانی که کافری را بکشد که
آن کافر در امان باشد بیست سیم کسیکه در مجلس شراب با اختیار خود بنشیند بیست چهارم کسیکه
ماهی بی فلس بخورد یا بوزینه یا سپرز حیوان یا سایر اجزای حرام حیوان بخورد بیست پنجم
طفل یا دیوانه که زنا یا لواطه کند بیست ششم وطی کردن با چهارپایان بیست هفتم کسیکه زنی را
بر عمه یا خاله اش عقد کند بی رضای ایشان با علم بحرمت بیست هشتم کسیکه زن یا متعه یا کنیز خود را
در حیض یا نفاس از پیش جماع کند او را بیست و پنج تازیانه میزنند ربع حد زنا بیست نهم
کسیکه موی سر زنی را بتراشد و در روایت وارد شده است که او را میزنند زدنی دردآورنده
و حبس میکنند آنرا اگر موی زن روئید مثل را میگیرند و بزن میدهند و اگر نروئید دیت آن
زن را میگیرند و باو میدهند سی ام کسیکه عبادت واجبی را ترک کند و اظهار نماید سی یکم
کسی که فعل حرامی بکند که حد برآن قرار نداده باشند و اصرار نماید این دو طایفه را امام علیه السلم
و نایب امام تعزیر مینمایند او را بآنچه مصلحت داند کمتر از حد شرعی چنانچه مذکور شد سی دوم

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مردی آمد بنزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شکایت یا رسول الله من از مردی را سوال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی خدا مرا
پنج تازیانه زد حضرت پنج تازیانه دیگر بر او زد گفت سوال بکن بوجه لئیم خودت سی سیم بسند معتبر
منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله مردی را دید در مسجد قصه میخواند او را تازیانه زد و بیرون کرد
ممکن است مراد قصه‌ها دروغ باشد سی چهارم در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه در مسجد الحرام
بول و غایط کند او را کتک سخت میزنند و اگر در کعبه بکند او را از حرم بیرون میکنند و گردن میزنند
سی پنجم در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که سود خوار را تعزیر میکنند اگر باز کند باز
تعزیر میکنند اگر باز کند او را میکشند سی ششم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گوشت
حیوان مرده یا خون یا گوشت خوک بخورد او را تادیب میکنند و در مرتبه دوم نیز تادیب میکنند در مرتبه
سیم میکشند سی هفتم در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
در مکانیکه مردم وضو میساختند آمدند و نشستند که وضو بسازند مردی آمد و خود را بآن حضرت زد
که افتادند دستهای مبارکش بر زمین آمد حضرت برخاستند و وضو را تمام کردند و چون فارغ شدند
سه تازیانه

سه تازیانه بر او زدند فرمودند که دیگر با مسلمانان چنین مکن سی هشتم در حدیث معتبر وارد شده است
که کسی گواهی دروغ بدهد و نزد امام علیه السلم ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت
دانند و او را بر دور محلات میگردانند که مردم او را بشناسند گواهی او را قبول نکنند سی نهم
بعضی از علما گفته اند که اگر مردی و پسری که میان ایشان قرابتی نباشد در حجره خلوت بیابند
و محل تهمت باشند یا مرد و زن نامحرم را در یک خانه بیابند و ظن تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند
چهلم کسیکه با حلیله خود بعد از مرگ او جماع کند او را تعزیر میکنند چهل یکم مردی یا زن
آزاد مسلمان اگر غلام را یا کنیز را یا کافری را که در امان باشند یا کودکی را یا دیوانه را فحش گوید
او را تعزیر میکنند چهل دوم بعضی از فقهای امامیه گفته اند که اگر کسی کوری را یا لنگی را یا پیسی را
یا صاحب خوره را باین آفتها سرزنش کند مثل آنکه گوید ای کور او را تعزیر میکنند چهل سیم
اگر کسی کارهای که موجب حد است در زمانهای شریف بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید
غدیر و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک یا روز مولود یا روز مبعث یا روز دحو الارض یا در
زمانهای که در آن محزون باید بود مثل دهه محرم خصوصا در روز عاشورا در مکانهای شریف مانند

مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام یا در مسجد جامع
گفته اند که با حد تعزیر هم میکنند حاکم شرع چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نجاشی شاعر را که در ماه
رمضان شراب خورده بود هشتاد تازیانه زد شب او را نگاه داشت و در روز دیگر بیست و پنج تازیانه
زد و فرمود که این بیست تازیانه را برای این بود که جرأت کردی با شامیدن شراب در ماه
رمضان **چهل چهارم** در روایت معتبر شده است که هرگاه کافر ذمی مسلمانی را فحش گوید و بد و نسبت
دهد بزنا او را هشتاد تازیانه برای فحش میزنند و هشتاد تازیانه کم یک برای حرمت
اسلام و سرش را میتراشند و در میان اهل دینش میگردانند تا دیگران چنین نکنند **چهل**
پنجم هرگاه کسی بگوید بکری که از عمه و یا از خواهر یا خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد الزنا او را
تعزیر میکنند زیرا که ایشان این نکاح را صحیح میدانند **چهل ششم** از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقولست که دو کس را آوردند به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که یکی
بدیگری گفته بود که ای پسر دیوانه او در جواب گفته بود که توی پسر دیوانه پس امر فرمود دیگر را که
آن دیگر را بیست تازیانه بزنند و فرمود که بدان که او هم خواهد زد پس تازیانه را بدیگری داد

و فرمود تو

و فرمود که تو هم بیست تازیانه بزن **چهل هفتم** در چند روایت وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام کسی که
هجو مسلمانی میکرد او را تعزیر میکرد و او را هجوی که فحش صریح نداشته باشد و الا مستحق حد میشود
و ایضاً از آنحضرت منقولست که اگر کسی بکسی گوید لا اب لک یا لا ام لک باید که چیزی
تصدق کند و این دشنام بوده است در میان عرب یعنی پدر مباد ترا یا مادر مباد ترا
بسند صحیح منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مردی بدیگری گفت
که من بمادر تو محتلم شدم آن مرد او را بخدمت حضرت آورد و گفت این مرد مرا فحش گفته است
حضرت فرمود که خواب بمنزله سایه است اگر خواسته باشی سایه او را تازیانه بزن اما او را کتک
سخت درد آورنده میزنیم که دیگر ایذاء مسلمانان نکند و چنین سخنان بروی ایشان نگوید
پس فرمود که کتک سخت زدند **چهل هشتم** در حدیث معتبر منقولست که هرگاه زن شوهر داری
زنا کند و حامله شود و بعد از وضع حمل فرزند خود را بکشد صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند
و بعد از آن سنگسارش میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تازیانه
برای زنا میزنند و صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند **چهل نهم** در بعضی از روایات

وارد شده است که هرگاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود که شوهر داشته است مرد را حد
میزنند و زن را سنگسار میکنند و اگر آن مرد را بنزد امام نیاورند صاع آرد تصدق میکند و صاعی
یکمن تبریزی است و چهارده مثقال و ربعی است مشهور موافق حد مرد معمولست بر تعزیر هرگاه کافی
داشته باشد و تقصیر در تفحص کرده باشند **پنجاهم** هرگاه آزادی و غلامی شریک در کشتن آزادی
شوند و وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را تعزیر میکند و پهلوهای او را بتازیانه میزنند
و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سه طایفه را حبس میفرمودند
اطبای جاهل را و مکاران مفلس را و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم مؤلف
گوید که ضبط بنحوی که در این رساله شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان الله علیهم نشده
بلکه عشری از اینها را ایراد نموده اند و متفرق ذکر کرده اند **قسم دوم** در بیان قصاص
و دیاتست و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان احکام قصاص است و در آن چند
فصل است **فصل دوم** در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی را بناحق کشتن از
اعظم گناهان کبیره است حق تعالی میفرماید که من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها

احکام قصاص

و غضب الله

و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا الیما یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمداً پس جزای او جهنم است
همیشه در آن خواهد بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و مهیا گرداند برای او عذاب الیم
را و بعضی از روایات وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را بکشد و اکثر علما
خلود را تاویل کردند بمکث بسیار و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که از اول چیزی که
حق تعالی در آن حکم خواهد خون مردم است و فرمود که بحق خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که
اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که اعانت کند بر کشتن مؤمنی به نیم کلمه چون
در صحرای محشر درآید در میان دو دیده اش نوشته باشند که نا امید است از رحمت خدا و قتل
بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل **عمد آنست** که قصد کند بالغ و عاقل
کشتن کسی را بفعلی که غالباً کشنده باشد و یا نباشد و بکشد یا قصد نداشته باشد و کاری
کند که غالباً کشنده باشد **و شبیه عمد آنست** که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن
نداشته باشد و اتفاقاً کشته شود مثل آنکه طفلی را کتک کمی بزند که کشنده نباشد برای تادیب

معنی قتل عمد

معنی شبه عمد

اقسام قتل عمد

وآن بمیرد بآن کشته وخطا آنست که قصد آن شخص نداشته باشد مطلقا وچیزی بر او بخورد وبکشد
مثل آنکه تیری به صیدی بیندازد وبآدمی بخورد واورا بکشد یا بالش بلغزد وبر روی کسی بیفتد
واو بمیرد **فصل دوم** در بیان اقسام قتل عمد است وآن چند نوع است **اول** آنکه خود
مباشر باشد وآن چند قسم است **دویم** آنکه قصد کشتن او داشته باشد وکاری بکند که غالبا
کشنده است مثل آنکه به شمشیر گردنش را ویا خنجر شکمش بزند که باندرونش برسد وخلافی نیست
در این که از قسم عمد است وموجب قصاص است **سیم** آنکه قصد کشتن نداشته باشد اما فعلی بکند
که غالبا کشنده است مثل آنکه گرز چوب بآدمی زنند وقصد کشتن ندارد یا آنکه اورا از عمارت
رفیعی می اندازد وقصد کشتن ندارد واین ظاهرا خلافی ندارد که حکم عمد دارد **چهارم** آنکه قصد کشتن
دارد اما کارش غالبا کشنده نیست مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن واتفاقا باعث
کشتن وهلاک او باشد ودر این قسم خلافست اکثر گفته اند حکم عمد دارد وبعضی گفته اند
شبیه عمد است که بعد از این مذکور خواهد شد **پنجم** آنکه قصد کشتن ندارد وفعلش
غالبا کشنده نیست اما باتفاق کشته شود مثل آنکه مشتی بر کسی زد وآن مرد اکثر علما
این را شبیه

این شبیه عمد میدانند وبعضی اینرا داخل عمد شمرده اند **هشتم** اگر کسی نفس کسیرا بگیرد در
زمان قلیلی که غالبا این کشنده نمیباشد واو بمیرد مشهور اینست که اگر قصد کشتن داشته
است عمد است والا شبیه عمد وبعضی مطلقا عمد میدانند **نهم** آنکه کاری بکند که کشنده
نباشد اما بیمار شود واز آن بیماری بمیرد مثل آنکه چند چوبی برآن زد که کشنده نبود وبسبب آن
بیمار شد ودر آن بیماری مرد اکثر اینرا داخل عمد میدانند وبعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد
کشتن او نداشته باشد **دهم** آنکه کسیرا در آتشی یا بآبی اندازند که او قادر بر بیرون آمدن
نباشد وهلاک شود حکم عمد دارد واگر تواند بیرون آمدن تقصیر کند یا تعمد وبیرون نیاید تا هلاک شود در
اینصورت اورا بعوض نمیکشند وخلافست که آیا دیت میدهند اکثر گفته اند دیت نفس نیست
بلکه دیت جراحت یا آفتی که باو رسیده تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بود بوارث میدهند وبعضی
گفته اند دیت نفس میدهند واگر معلوم نباشد که میتوانسته بیرون آمدن دینا مده یا نمیتوانسته
قصاص لازم می آید علی المشهور **یازدهم** کسیکه جراحتی بر کسی بزند ومجروح مداوا نکند تا بمیرد
وجراحتش قابل مداوا باشد مشهور میان علما آنست که او میتوان کشت وهمچنین است

حکم هر جراحتی که بر کسی بزنند مثل آنکه دست کسیرا یا انگشت کسیرا ببرد واو بآن جراحت بمیرد
قصاص لازم میشود خواه الجراحت کشنده باشد وخواه نه خواه قصد کشتن داشته باشد وخواه نه
وبعضی در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد وجراحت کشنده نباشد اشکال کرده اند
آنکه فصادی کسیرا فصد کند وخود نبندد موضع فصد را تا هلاک شود مشهور آنست که نه قصاص برو
میآید ونه دیت وبعضی احتمال لزوم قصاص داده اند **دوازدهم** آنکه کسی خودرا از بالای موضع
مرتفعی بزیر افکند وبر شخصی بیفتد وآن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که اگر آن
افتادن کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر چند آن فعل کشنده نباشد قصاص
لازم میشود واگر قصد قتل نداشته باشد وآن فعل غالبا کشنده نباشد شبه عمد است ودیت
لازم میشود واگر قصد آن شخص در اصل نداشته باشد وبند اند که آن در آن موضع است حکم خطا دارد
ودیت بر عاقله است وبر هر تقدیر آن شخص که خودرا انداخته اگر بمیرد خونش هدر است
واگر دیگری اورا بیندازد هر دو را ضامن است بتفصیلی که مذکور شد **سیزدهم** اگر اقرار
کند که من بجادو اورا کشتم زیرا که بگواه چنین امری که منتهی بر قصد اوست ثابت نمیتواند شد
خلافست

خلافست که باقرار اورا بعوض میکشند یا نه بعضی گفته اند بمجرد اقرار اورا بعوض میکشند و
شیخ طوسی رحمه الله گفته اند که سحر حقیقتی ندارد واین قسم اثرها بر آن مترتب نمیشود واورا
بعوض نمیکشند اما برای حد سحر میکشند چنانچه گذشت وبعضی گفته اند که اگر بگوید بسحر اورا
کشتم وسحر من غالبا کشنده است حکم عمد دارد واگر بگوید نادر میکشد می پرسند که قصد کشتن
داشتی یا نه اگر بگوید قصد کشتن داشتم باز حکم عمد دارد والا حکم شبه عمد دارد واگر بگوید باسم
دیگری میخواستم بکنم بغلط باسم او کردم حکم خطای محض دارد ودیت بر عاقله است **نوع دوم**
آنست که او سبب شود وکشته شده خود مباشر شود وآن چند قسم است **اول** آنکه زهر
در طعام کند ونزد کسی بیاورد واو بخورد وبمیرد اگر بداند که زهر در این طعام کرده اند وعاقل
وممیز باشد ودانسته بخورد وبر صاحب زهر نه کشتن خواهد بود ونه دیت واگر نداند که زهر
در طعام کرده اند وخورد ومرد اکثر گفته اند که اورا بعوض میکشند مطلقا وبعضی گفته اند اگر
بقصد کشتن کرده است مطلقا میکشند واگر بقصد کشتن نکرده است وآن مقدار زهر غالبا
کشنده است اورا میکشند والا دیت میگیرند واگر زهری در طعام صاحب خانه کرد ورفت

نوع دوم قتل عمد

و صاحب خانه آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا بدیت قایل شده اند و
بعضی گفته اند حکم صورت سابق دارد دویم انکه چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و او را بخانه
خود بطلبد و بنادانی آن مهمان در چاه بیفتد و بمیرد و موجب قصاص میگردد و موافق مشهور و
بعضی گفته اند اگر افتادن در آن چاه غالبا سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته حکم
قصاص دارد والا دیت ثابت میشود سیم انکه کسی که جراحتی بر کسی بزند و مجروح دوای
زهر داری بر جراحت خود بگذارد و بمیرد و اگر جراحت کاری بوده است و او را از استقرار
حیات انداخته بود جارح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده دوای سمی با آن
جراحت شریک شده و او را کشته است اگر معلوم باشد که آن جراحت کشنده نبوده و آن
دوا باعث کشتن او شده وارث میتواند قصاص اما جراحت را بکند از جارح اگر
قصاص توان کرد والا دیت الجراحت را بگیرد و اگر معلوم نباشد و هر دو مرده باشد میتواند
وارث دیت را الجراحت زننده بدهد و آن را بعوض بکشد نوع سیم آنست که حیوانی
با آن در قتل شریک شود و آن نیز چند قسم است اول انکه آنرا بدریا افکند و ماهی
اورا بلع

نوع سیم قتل مع

و ماهی او را بلع کند پیش از انکه باب برسد در این صورت خلافست بعضی بقصاص قایل شده
و بعضی بدیت و اول گویا قوی تر است و اگر ماهی دهان گشوده باشد و آنرا دانسته بدهان ماهی
بینداز د اتفاقا قصاص میتواند کرد دوم انکه کسی را نزد شیر درنده بیفکند که نتوان از آن
گریخت و او را بکشد یا سگ درنده را بر او حمله دهد و او را بدرد مشهور آنست که قصاص میتواند
کرد و بعضی بدیت قایل شده اند اول اوجه است سیم اگر ماری بدارد و بر بدن کسی که او را
بگزد یا مانع گریختن او شود تا مار او را بگزد یا ماری را به بیندازد بجانب او که او را بگزد و بال کشته
شود و در شق اول اتفاقا قصاص میتواند کرد و در دو شق دیگر بنابر اشهر و اقوی چهارم انکه جراحتی
بر کسی بزند و درنده یا گزنده مانند شیر یا مار او را بگزد و بهر دو جراحت بمیرد اکثر گفته اند
که اگر دیت از او گیرند نصف دیت میگیرند و اگر قصاص کنند او را نصف دیت بوارث
او میدهند و بعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت نمیدهند و گفته اند همین حکم
دارد و اگر آزاد و بنده شریک شوند در کشتن بنده اگر خواهند بنده را بعوض میکشند و نصف
دیت بنده را از آزاد میگیرند و باقی غلام میدهند پنجم انکه دستش را به بندد

و در بیابانی که در آن جا درندگان باشند بیندازد و آنرا درندگان هلاک کنند مشهور آنست
که او را قصاص نمیتوان کرد و میتوانند دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص داده اند نوع چهارم
آنست که انسانی با او در قتل شریک شود و او نیز بر چند قسمست اول انکه دیگری که
اقوی و ادخل باشد در قتل با او شریک شود مثل انکه مردی چاهی بکند و دیگری بیاید و شخصی را
در آن افکند و بمیرد در این صورت قاتل آن کسیست که آنرا انداخته و بر حفر کننده چاه چیزی
لازم نمیشود و هم چنین اگر شخصی کسیرا از بلندی بزیر اندازد و در میان راه کسی او را دو نیم
کند با شمشیر قاتل کسیست که او را به شمشیر زده هر چند که او شمشیر نمیزد او بافتادن میمرد
دوم انکه شخصی کسیرا نگاه دارد و دیگری آن را بکشد و شخص دیگر نظر بکند که کشته میشود
چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماست و صاحب دیده بانی برای ایشان کند که اگر کسی بیاید ایشانرا
خبر کند چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماست گفته اند انکه کشته است بعوض میکشند و انکه نگاه
داشته است در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه آنرا حبس کرد تا کشته شد و انکه نگاه میکرده
دیده هایش کور میکنند سیوم کسیکه امر کند کسی را بکشتن کسی چند صورت دارد اول
انکه

نوع چهارم قتل مع



انکه بالغ و عاقل آزادی را امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر نکشد کشته
میشود زیرا که در خون تقیه نمیباشد و اگر بکشد آن را میکشند و امر کننده را در زندان حبس میکنند
تا بمیرد دوم انکه مامور طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد خواه آزاد و خواه بنده مشهور آنست که امر
کننده را میکشند و بر مامور چیزی نیست و این یکی از آن مواضع است که سبب قوی تر است از
مباشر سیم انکه مامور طفل نابالغ باشد و آزاد باشد و ممیز باشد و نیک و بد و حلال و حرام را
فی الجمله فهمد در این صورت مشهور آنست که بر هیچ یک از آمر و مامور قصاص نیست و عاقله طفل
میدهد دیت را بورثه مقتول و در این شق اقوال نادره دیگر است چنانچه شیخ طوسی قایل
شده است که طفل اگر ده سالش تمام باشد آنرا قصاص میکنند و امر کننده را حبس موبد میکنند
و ابن بابویه و شیخ مفید رحمهم الله گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد آنرا قصاص میکنند
و بعضی احتمال قصاص کردن امر با دیت دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور دور نیست
که کودک را تعزیر و آمر را حبس موبد باید کرد چهارم انکه مامور غلام ممیز باشد بعضی گفته اند
قصاص بر هیچ یک نیست غلام را به بندگی میگیرند ورثه مقتول بقدر جنایت او و آقا را حبس

مؤبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آقا را میکشند و بعضی گفته اند دیت بر آقا لازم

میشود **پنجم** آنکه مامور غلام بالغ باشد و از بعضی روایات ظاهر میشود که مطلقا آقا را میکشند

و فرموده اند که غلام آدمی از بابت شمشیر و تازیانه آدمیست و مشهور آنست که غلام را عوض

میکشند و آقا را حبس میکنند تا در زندان بمیرد و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت کرده است که

غلام خود را امر بکشتن مردم کند آقا را میکشند و غلام را حبس مؤبد میکنند و الا غلام را می

کشند و آقا را حبس میکنند قسم **ششم** آنکه بگوید مرا بکش و اگر نکشی ترا میکشم در اینصورت

جایز نیست آنرا بکشند هر چند کشته شود و اگر بکشد اکثر گفته اند که هر چند بد کرده است اما

چون باذن او کرده است او را عوض نمیکشند و بعضی گفته اند آنرا بعوض میتوان کشت و

بنا بر مشهور که نکشند و بعضی گفته اند دیت از آن میگیرند و بعضی گفته اند دیت نیز ساقط است

و مسئله مشکل است **هفتم** آنکه کسیرا امر کند که خود را بکش مشهور آنست که اگر مامور صبی

غیر ممیز یا دیوانه است آمر را قصاص میکنند زیرا که مباشر در اینجا ضعیف است و اگر صبی ممیز یا بالغ

باشد بر امر چیزی لازم نمی شود اگر اکراه نکرده باشند و محض امر آمر را میکشند مطلقا و بعضی

گفته اند

گفته اند نمیکشند مطلق و بعضی گفته اند اگر به قتل شدید تهدید نکرده است آنرا نمیکشند

مثل آنکه گوید که این کارد را بر شکم خود بزن و اگر نزنی من بر شکم تو میزنم و اگر شدید تر تهدید

کند مثل آنکه گوید این کارد را بر شکم خود بزن و الا تو را بمقراض پاره پاره میکنم در اینصورت

اکراه بعمل می آید و آمر را میکشند و این مسئله نیز در غایت اشکالست قسم **هشتم** آنکه دو

گواه گواهی دهند که فلان شخص فلان مرد را کشت و وارث بگفته ایشان به نزد حاکم بیاید

و طلب قصاص کند و بحکم حاکم آنرا بکشند و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ داده اند

قصاص تعلق بگواهان میگیرند و اگر وارث داند که ایشان دروغ میگویند و قصاص کند قصاص

تعلق بوارث دارد قسم **نهم** اگر دو کس بر او جراحت زنند و هر دو سرایت کند

و آنرا بکشد هر قاتلند و حکمش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر یکی بند مل شود و باصلاح

آید و دیگری سرایت کند و آنرا بکشد و جراحتش مندمل شده قصاص جراحت یا دیت جراحت

را از او میگیرند و آنرا نمیکشند و آنکه جراحتش سرایت کرده است میتوانند کشت اما حلافت

که دیت جراحت اول را باو میدهند و او را میکشند یا نمیدهند قسم **دهم** هرگاه یکی چند

جراحت بر کسی بزند و سرایت کند و او بمیرد اگر موجب دیت باشد خلافی نیست در آنکه دیت

نفس را میدهد و دیت جراحت ساقط میشود و اگر موجب قصاص باشند در آن سه قولست

اول آنکه قصاص جراحتها را میکنند و آخر آنرا میکشند مثل آنکه دستش را و گوشش و بینیش را

بریده و او مرده یا بعد از آن او را کشته این اعضا او را قطع میکنند و بعد از آن آنرا میکشند

دوم ضعیف تر در قوی تر داخل میشود و قصاص ها ساقط میشود و او را گردن میزنند **سیم** آنکه هر

بیک ضربت شده است قصاص بر طرف میشود مثل آنکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها

و پایش را قطع کرد و مرد همین گردنش را میزنند و آنها ساقط میشود و اگر چند فصل کرده همه را

بعمل می آورند مثل آنکه چشمهایش را کند بعد از آن گوشهایش را برید پس زبانش برید پس دستها و

پاهایش را برید وارث نیز چنین میکنند و اگر نمرد گردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است

فصل سیم در بیان احکام اشتراک و در آن چند مقصد است **اول** هرگاه چند نفر یک شخص را

بکشند خواه همه بر او ضربه بزنند که معلوم باشد که ضربه همه دخل در کشتن داشته باشد یا همه او را

بگیرند و از بام بزیر اندازند و یا بدریا اندازند یا ریسمان در گلویش کنند و همه بکشند

تا بمیرد

در احکام مشترک جنایات و مسئله استخراج شده پنج صورت است صورت اول

تا بمیرد قصاص تعلق بهمه میگیرد اما اگر یکی گوشش را برید و باقی بر او خنجر زدند تا مرد بر آنکه گوشش را

برید اول قصاص گوش است و بر آنها قصاص نفس است و وارث که ولی خونست اگر

بدیت راضی شد از همه یک دیت میگیرد و اگر ده کس کشته باشد از هر یک ده یک دیت

میگیرد و اگر خواهد قصاص کند میتواند همه را بکشد اما دیت زیاده از یک کس را بهمه ورثه قاتلها

می باید بدهد مثل آنکه ده کس باشند نه دیت باید بدهد و آن نه دیت میان ورثه ده نفر

بالتسویه قسمت میشود و وارث هر یک مجموع را میگیرند و اگر یک کس را بکشد نه ده یک دیت را

بورثه آنکه کشته میدهد و آنرا از نه قاتل زنده میگیرند از هر یک یک ده یک و بر او نقصانی

وارد نمیشود و اگر دو کس را بکشد بهر یک از وارث دو مقتول نه ده یک میدهد و از هشت نفر

که نکشته است هشت ده یک میگیرند و یک دیت تمام از کیسه آن میرود و اگر پنج نفر را بکشد

چهار دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زنده ها میگیرند و هم چنین اگر چند نفر دست بر روی

کاردی بگذارند و همه زور کنند و دست کسیرا جدا نمایند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت دست

میگیرد که نصف دیت آدمی باشد و اگر خواهد دست همه را میبرد و زیاده بر دیت یکدست را

میدهد بایشان واگر دست یکی را ببرد تفاوت دیت را از آنها میگیرد و باو میدهد مثل آنکه سه کس دست آنرا ببریدند و او دست یکی را ببرد ثلث دیت دست را باو میدهد و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیت دست میگیرد و از کیسهٔ او چیزی نمیرود و اگر دست دو تا را ببرد یک دیت دست از خود میدهد دوم هرگاه دو زن آزاد مسلمان در کشتن یک مرد شریک شوند میتوانند هر دو را بکشد و چیزی ندهد برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از دو زن یک مرد را کشته باشند میتوانند همه را کشت و تفاوت قیمت دیت همه را با دیت مرد آزاد حساب میکنند اگر قیمت یا دیت مجموع زیاده از دیت مرد آزاد باشد زیادتی را میدهد سیوم هرگاه مرد و زنی شریک شوند در کشتن مردی اگر دیت گیرد وارث هر دو میدهد بوده ان چیزی نمیدهد و بعضی گفته اند ثلث را بورثهٔ زن میدهد و دو ثلث را بورثهٔ مرد میدهد و اگر مرد را کشد زن نصف دیت مرد را بورثهٔ مرد میدهد بنابر مشهور و بعضی گفته اند نصف دیت خود را میدهد و هر جا رد باید کرد گفته اند اول رد را میدهد و بعد از آن استیفای قصاص میکند چهارم هرگاه بنده و آزادی شریک شوند در کشتن مرد آزادی

عمدا و ارث

صورت دوم

صورت سیم

صورت چهارم

عمدا وارث میتوانند هر دو را بکشد پس نصف دیت بورثهٔ آزاد میدهد و اما غلام اگر قیمتش به قدر نصف دیت آزاد است به قدر جنایت او خواهد بود و اگر قیمتش کمتر باشد آقا چیزی نمیدهد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت باشد زیادتی آنرا با آقا میدهد تا بقدر دیت و اگر قیمتش زیاده از دیت باشد باز زیادتی را اعتبار نمیکنند و نصف دیت آزاد را با آقا میدهد و اگر اختیار کشتن آزاد کنند و بنده را بکشد نصف دیت آزاد را بورثه او میدهد و آقا قیمت غلام را میدهد اگر کمتر از نصف دیت آزاد باشد و نصف دیت آزاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باو در صورت اول زیادتی که وارث داده از کیسهٔ آن میرود و اگر اختیار کشتن بنده تنها بکند و قیمتش به قدر نصف دیت باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمیشود و وارث از آزاد نصف دیت میگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد باشد زیادتی را با آقا میدهند مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت آزاد باشد که آنرا با آقا میدهد و بقدر نصف دیت میدهد و اگر اختیار کشتن هیچیک نکند از آزاد نصف دیت میدهد و آقای غلام غلام را میدهد اگر زیاده از نصف دیت نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد هرگاه وارث راضی

شود و الا وارث به قدر جنایت از غلام مالک میتوانند شد که به بنده کی بگیرد و در مسئله اول دیگر است که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم هرگاه غلام و زنی شریک شوند در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشد بورثهٔ زن چیزی نمیدهند و باقی غلام نیز چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد نباشد و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهند تا نصف دیت و زیاده از نصف را نمیدهند و اگر زن را بکشند به تنهائی غلام را به بنده کی میتوانند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده از نصف دیت مقتول باشد که زیاده را با آقا میدهند و اگر غلام را بکشند و پس اگر قیمتش بقدر نصف دیت یا کمتر باشد چیزی با آقا نمیدهند و اگر زیاده باشد زیاده را میدهند تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را می گیرند فصل چهارم در بیان شرایط قصاص است و در آن پنج شرط است اول مساوی بودن در بنده کی و در آزادی و در آن چند مقصد است اول در قتل مرد عمد مرد آزاد را بعوض مرد آزاد میکشند و بعوض زن آزاد میکشند اما بشرطی که ورثه زن نصف دیت را از قتل عمد مرد آزاد بدهند بورثهٔ مرد و زن آزاد را بعوض زن آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد میکشند

و مشهور

صورت پنجم

شرایط قصاص

شرط اول

مشهور آنست که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت دیت را نمیگیرند و روایتی وارد شده است که تفاوت را میگیرند از مال زن یعنی نصف دیت مرد را و کسی از علما گویا صریحا باین قائل نشده است دوم در دیت اعضا مرد و زن مساویند تا به ثلث دیت کل برسد چون دیت عضو بثلث رسید یا زیاده دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر یک انگشت زنی را ببرد ده شتر میدهد و اگر دو انگشت زنی را ببرد بیست شتر میدهد و اگر سه انگشت زنی را ببرد سی شتر میدهد و اگر چهار انگشت زنی را ببرد بیست شتر میدهد برای آنکه بثلث دیت رسیده و در مرد چهل شتر و در زن بیست شتر است سیوم غلام را بعوض غلام و کنیز را بعوض کنیز میکشند و همچنین کنیز را بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز میکشند اگر قیمت قاتل مساوی قیمت مقتول باشد یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بعضی گفته اند قصاص کردن مشروط است باینکه تفاوت قیمت را باقای قاتل بدهند و بعضی گفته اند قصاص با آقای مقتول است اگر قصاص کند جایز است به نحوی که مذکور شد و اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن غلام اگر

تفاوت دیت قصاص در زن

اگر قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول میتواند او را به بندگی بگیرد و اگر آقای قاتل
قیمت غلام مقتول را بدهد اکثر گفته اند که میتواند کرد و بدون رضای آقای مقتول اشکالی ندارد
و اگر قیمت قاتل زیاده باشد به قدر قیمت مقتول آقای او به بندگی میتواند گرفت مثل آنکه
قیمتش پنج تومان باشد و قاتل قیمتش ده تومان باشد اما غلام را قصاص میتواند کرد زیاد
تیر آقای قاتل غرامت نمیکشد اینها در صورتیست که عمدا کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد
آقای قاتل اختیار دارد اگر میخواهد غلام را میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام را میدهد و بعضی
گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است
قیمت مقتول را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد زیادتی از آن آقای
قاتل خواهد بود **چهارم** آنکه شخص دو غلام داشته باشد و یک غلام او دیگری را بکشد آقا
میخواهد قصاص میکند و بعوض میکشد و اگر میخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را
بکشد اگر وارث خواهد میکشد و خواهد میبخشد **پنجم** اگر بنده آزادی را بکشد عمدا بنده
بعوض میتواند کشت و وارث مخیر است میان آنکه آنرا بکشد یا به بندگی بگیرد

بنا بر مشهور

بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند که بی رضای آقا به بندگی نمیتوان گرفت و اگر غلامی جراحتی کند
آزادی را عمدا مجروح میتواند آنرا اما جراحت بکند اگر مرد قصاص باشد و اگر دیه طلب کند مولا
باید دیت الجراحت را بدهد و بعضی گفته اند که اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را
میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر مولا دیت ندهد اگر دیت جمیع قیمت غلام را
احاطه کرده است غلام را به بندگی میگیرد و اگر نه بقدر دیت او را به بندگی میگیرد و اگر خواهد
میگوید غلام را بفروشد و به قدر دیت بر میدارد و باقی از آقا خواهد بود و اگر کشتن
یا جراحت کردن بخطا باشد آقا مخیر است میان آنکه دیت را بدهد یا غلام را بدهد به قدر دیت
و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت باشد دیت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد
و زیادتی دیت بر او لازم نیست **ششم** آنکه یک آزاد آزادی بکشد عمدا اگر ورثه
هر دو مقتول اتفاق کنند بر کشتن قاتل طلب دیت نمیتوانند کرد و اگر ورثه یکی از کشته
شده بدون رضای ورثه دیگر بکشند بعضی گفته اند ورثه مقتول دیگر دیت میتوانند
گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند ایشان را حقی نمیماند و مسئله اشکالی دارد **هفتم**

هرگاه آزادی دست راست دو آزاد را ببرد برای اول دست راستش را میبرند و برای دوم دست
چپش میبرند و اگر دست سه کس را ببرد اکثر گفته اند برای سیم پای راستش را میبرند
و اگر دست چهارم را ببرد پای چپش را میبرند و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم
دیت میگیرند و پاهایش را بعوض دست نمیبرند و در مرتبه پنجم و زیاده خلافی نیست که دیت
میگیرند **هشتم** اگر غلامی دو آزاد را به ترتیب بکشد یکی بعد از دیگری بعضی گفته اند
که مطلق تعلق بورثه آخر دارد و مشهور آنست که اگر ورثه اول او را به بندگی گرفته باشد
و بعد از آن دویم را کشته باشد غلام از ورثه دوم خواهد بود و الا از ورثه اول خواهد بود
نهم جراحتی که بر بنده واقع شود اگر در آزاد دیه مقرری دارد نسبتی که آن مقرر به دیت
آزاد دارد همان نسبت را نسبت به قیمت بنده رعایت میکنند مثل آنکه در آزاد اگر
یک دست آنرا ببرند یا ببرند وارد شود نصف قیمت باید داد و اگر جراحت و
جنایتی باشد که در آزاد دیتی وارد نشده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر عیب را
نداشته باشد قیمتش چند است و با این عیب چند است آن تفاوت ارش جنایت

او است

اوست در اینجا آزاد را قیاس به بنده میکنند یعنی فرض میکنند که این آزاد اگر بنده
بودی چند ارزیدی و با این جنایت چند از قیمتش کم میشد آن را با دیت ملاحظه میکنند
میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود بسبب این جنایت نصف قیمتش کم میشد نصف دیت
آزاد را میگیرند **دهم** هرگاه آزادی بر بنده جنایتی کند که مساوی تمام قیمت غلام باشد
مثل آنکه دو دست آنرا یا دو پای آنرا یا ذکر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد مساوی
تمام دیتست و در بنده مساوی تمام قیمت در این صورت آقا مخیر است میان آنکه
غلام را بدهد و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر
اول غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند در این صورت آقا هم غلام را میگیرد
و هم قیمتش را در هر دو صورت اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه می
دارد و ارش جنایت را میگیرد مثل آنکه یک دست غلام را ببرد غلام از آقاست
و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایت مستوعب قیمت دو کس بکند مثل آنکه یک دستش را
یک کس ببرد و دیگری دست دیگرش را ببرد اکثر گفته اند آقا غلام را نگاه میدارد

وازهریک نصف قیمت میکرد و بعضی گفته اند غلام بهردو میدهند وازهریک نصف
قیمت میگیرند شرط دوم در قصاص آنست که قاتل و مقتول در دین مساوی باشند
ودراین باب چند مطلبست اوّل بدانکه مسلمان را بعوض کافر نمیکشند خواه جزیه دهد
یا در امان مسلمان باشد یا حربی باشد واگر جزیه ده را بکشد که از یهودان یا ترسایان
یا گبران باشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و دیت ذمّی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله واگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان مکرّر کشد میان علما خلافست بعضی
گفته اند که اورا میکشند بر قصاص بعد از آنکه وارث کافر تفاوت دیت مسلمان و ذمّی را
بوارث مسلمان بدهد و بعضی گفته اند که امام علیه السلام او را بجهة میکشد که فساد در زمین
میکند نه بر قصاص و تفاوت دیت نمیگیرند و بعضی گفته اند مطلقا او را نمیکشند بلکه
تعزیر میکنند و دیت را میگیرند و مرد ذمّی را بعوض مرد ذمّی و زن ذمّیه میکشند و اگر مقتول
آن باشد نصف دیت ذمّی را ورثه زن میدهد بورثه قاتل و زن ذمّیه را بعوض مرد ذمّی
و زن ذمّیه میکشند و اگر بعوض مرد کشته چیزی بورثه زن نمیدهند چنانکه در مسلمان
گذشت

شرط دوم

گذشت مطلب دوّم اگر کافر ذمّی مسلمانی را بکشد عمدا اشهر آنست که او را و مالش را بورثه مقتول
میدهند اگر خواهند آنرا میکشند برخصت امام واگر خواهند به بندگی میگیرند و فرزندان نابالغ آن
را نیز به بندگی میگیرند و بعضی گفته اند فرزندان را به بندگی نمیتوان گرفت و خالی از قوّتی نیست
و بعضی گفته اند اگر اورا به بندگی بگیرند مالش از ایشان خواهد بود و اگر او را بکشند مالش را نمیگیرند
و مدلول روایت معتبر که در این باب وارد شده است آنست که او را و مالش را بورثه مقتول میدهند
اگر خواهند آنرا میکشند و اگر خواهند به بندگی خود میگیرند و فرزندان در حدیث ذکر نشده و اگر بعد از
کشتن مسلمان مسلمان شود او را نمیتوان کشت و اسلام مانع قتل او میشود یا از آن را میکشند یا دیت
از او میگیرند و متعرّض اموال و اولاد او نمیشوند اما او را به بندگی نمیتوان گرفت و اگر بعد از آن
که به بندگی گرفتند مسلمان شود بندگی او برطرف نمیشود اینها همه در صورتیست که مسلمان را بعمد کشته
باشد و اگر بخطا کشته باشد شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مالی دارد و دیت را از مال او
میگیرند و اگر مالی ندارد امام علیه السلام دیت آنرا از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزله بندگان امامند
و جزیه با امام علیه السلام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است که در خطا دیت را از عاقله او میگیرند و این

ادریس گفته است که دیت را مطلقا امام علیه السلام میدهد خواه مال داشته باشد و خواه نه مؤلف گوید که در شبه عمد
ظاهر اوّل آنست که دیت را از مال ذمّی میگیرند مطلب سوم اگر کافری کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود آنرا بعوض نمیکشند
و اگر کشته شده از اهل ذمّه باشد دیت آنرا میدهد مطلب چهارم اگر ولد الزنا را مسلمان حلال زاده بکشد مشهور
آنست که اگر پیش از بالغ شدن ولد الزنا باشد آنرا بعوض نمیکشند و ظاهر کلام ایشان آنست که دیت هم ندارد
و اگر بعد از بلوغ ولد الزنا و اظهار اسلام آنرا بکشد مشهور آنست که آنرا بعوض میکشند و بعضی گفته اند حکم کافر دارد
و حلال زاده را بعوض او نمیکشند مطلب پنجم اگر کافر ذمّی مسلمانی که مرتد شده باشد بکشد گفته اند آنرا
بعوض میکشند و اگر مسلمانی مرتد را بکشد قصاص نمیکنند اجماعا و در دیت خلافست و مشهور آنست که دیت هم ندارد
و اگر مرتد ذمّی را بکشد خلافست که آیا آنرا بعوض میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد مطلب ششم اگر
کسیرا که قصاص بر او واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن او بکشد مشهور آنست که آنرا بعوض مقتول
کشت و اگر کسی بر او قتل واجب شده باشد بسبب زنا و لواط و غیر امام علیه السلام یا حاکم شرع آنرا بکشد نامشروع
کرده است اما بر او قصاص و دیت نیست شرط سوم در قصاص آنست که قاتل پدر مقتول نباشد و در آن
چند مسئله است اوّل آنکه شخص فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند اگر چه بعمد کشته باشد
بلکه واجب است

شرط سوم

بلکه واجب است که اگر بعمد کشته باشد کفاره قتل عمد بدهد و دیت بوارث دیگر بدهد و حاکم شرع آنرا تعزیر میکند
و اگر بخطا کشته باشد کفاره قتل و دیت بدهد و گفته اند اجداد پدری را نیز بعوض فرزند نمیکشند و فرقی نیست
میان آنکه مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند و مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر میکشند
و اجداد و جدات مادری و جدات پدری را بعوض فرزند زاده و فرزند زاده را بعوض ایشان میکشند
و سایر خویشان را بعوض یکدیگر میکشند دوم هرگاه کسی زن خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد آیا
فرزند طلب قصاص مادر از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور میان علما آنست که نمیتواند کشت و دیت
میتواند گرفت بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد سیم هرگاه دو فرزند بسعادت باشند یکی پدر را
و دیگر مادر را بکشد فرزندی که مادر را کشته است میتواند پدر کش را بکشد و پدر کش نیز مادر
کش را میتواند کشت و اگر نزاع شود در میان ایشان که هر یک خواهند پیشتر بکشند حاکم شرع
قرعه میزند با سم هر یک که بیرون آید دیگری را میکشند و بعد از آن ورثه فرزند مقتول آنرا میکشند
شرط چهارم در قصاص آنست که قاتل کامل العقل باشد و در آن چند مطلبست و مسئله اوّل اگر دیوانه
عاقل و یا دیوانه را بکشد او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و اگر در حالت عقل بکشد

وبعد از آن دیوانه شود آنرا میکشند **دوم** اگر طفل نابالغی کسیرا بکشد خواه مقتول بالغ باشد و خواه کودک
آنرا بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و بعضی گفته اند که اگر طفل ده تمام باشد آنرا قصاص میکنند و بعض
گفته اند که قامتش پنج شبر باشد آنرا قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین متروکست **سیم** اگر بالغی
طفل نابالغ را بکشد مشهور میان علما آنست که آنرا بعوض طفل میتوان کشت و ابو الصلاح رحمه الله قایل
شده است که آنرا نمیکشند و دیت از او میگیرند **چهارم** هرگاه عاقلی دیوانه را بکشد اگر دیوانه قصد او
کرده باشد و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده خونش هدر است نه قصاص لازم میشود و نه دیت
در روایتی معتبری وارد شده است که در این صورت دیت را از بیت المال میدهند و اگر بسبب [?] او را
کشته باشد بعمد آنرا نمیکشند دیت از مال او میگیرند و اگر بخطا کشته است دیت بر عاقله اوست **پنجم**
اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسیرا بکشد بجهت آنکه اگر مست نمیبود مستحق قصاص میشد خلاف است
اکثر گفته اند که قصاص میتوان کرد و بعضی گفته اند دیت میگیرند و اگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد
و مست شده باشد یا دوائی که باعث بیهوشی او شده باشد بآن داده باشند و بنادانی خورده باشد
یا بجبری در حلق او ریخته باشند در اینصورت ظاهر اینست که قصاص نباشد **ششم** اگر کسی در خواب
کسیرا بکشد

کسیرا بکشد بر او قصاص نیست و دیت در مال اوست و بعضی گفته اند دیت بر عاقله اوست **هفتم**
مشهور میان علمای متاخرین آنست که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و جمعی از علما قایل شده اند
که عمد کور نیز حکم خطا دارد و در بعضی روایات شده است که دیت را از عاقله او میگیرند و در سه سال و اگر
عاقله نداشته باشد دیت را از مال او میگیرند در سه سال و در روایت دیگر وارد شده است که از مال
او میگیرند و اگر نداشته باشد امام علیه السلم میدهد یعنی از بیت المال **شرط پنجم** در قصاص آنست که خونش
بحسب شرع محفوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی را بکشد که
زنای او ثابت شده باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض آنرا نمیکشند و هم چنین قصاص نمیباشد برای
کسی که قصاص بر آن لازم شده در جراحتی و آنرا قصاص کنند و بسبب آن بمیرد مثل آنکه دست کسیرا
بریده است آنرا بعوض بریده باشند هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا آن مرد یا آنکه حد زنا و غیر آن زدند
و آن مرد در اینها قصاص نمیباشد **فصل پنجم** در بیان دعوای قتل است و آنچه قتل آن ثابت
میشود و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان مدعی و کیفیت دعوا است شرط است در مدعی
که بالغ و عاقل باشد و رشید باشد و در وقت دعوا و آنکه دعوا کند که صدور فعل از او ممکن باشد پس اگر دعوی

بیان کیفیت ثبوت دعوای قتل

بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت کشته شدن مقتول در آن محل نبوده دعوای آنرا نمیشنوند و هم چنین اگر
دعوی کند که اجتماع جماعت را بر قتل یک کس که اجماع ایشان بر آن امر ممکن نباشد نمیشنوند مثل آنکه گوید که جمع
اهل شرع جمع شدند و آنرا کشتند و اگر از این دعوی برگردد و بگوید ده نفر جمع شدند و آنرا کشتند مشهور
آنست که میشنوند و بعضی شرط میدانند که میباید دعوی مفصل محرر باشد پس اگر دعوای کند که میدانم
فلان کس پدر مرا کشته است و نمیدانم که بعمد کشته است یا شبه عمد یا بخطا نمیشنوند دعوی آنرا و بعض
گفته اند میشنوند و دیت میگیرند و اگر چنین ثابت شود و اگر گوید میدانم که بعمد کشته است اما نمیدانم
شریک داشت یا نه و بعضی گفته اند نقد از ثبوت نمیشنوند و بعضی گفته اند بعد از ثبوت امر بصلح میکنند
بر مقداری از دیت و هم چنین خلاف است در آنکه اگر دعوی کند که یکی از این دو نفر پدر مرا کشته اند یا یکی
از این دو نفر کشته اند بعضی گفته اند دعوایش باطلست و بعض گفته اند میشنوند و میتوانند که هر یک را
قسم داد و اگر گواه بگذراند که گواهان نیز چنین مجمل گواهی بدهند میشنوند برای آنکه اگر
بثبوت نرسد لوث ثابت میشود برای هر یک اگر برگردد و وارث و دعوای یکی بخصوص نکند قسامه
خواهد بود چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و شرط دیگر آنست که دعوی او مشتمل بر تناقض نباشد
مثل آنکه

دیگر اولا دعوی کند که زید به تنهائی پدر مرا کشته است پس دعوی کند که عمر به تنهائی آنرا کشته است
یا با زید شریک بوده است مشهور آنست که دعوای اول و دوم هیچیک را نمیشنوند و بعض گفته اند که اگر
دوم تصدیق کند و بگوید که من کشته ام میشنوند و اگر اول تصدیق کند و آن برگردد بدعوای اول بعضی گفته اند
میشنوند و اگر هر دو اقرار بکنند و بعضی گفته اند هر یک را که آن تصدیق کند بر او لازم میشود و بعضی
احتمال داده اند که قصاص از هر دو ساقط شود و بر هر یک نصف دیت لازم شود و اگر دعوی عمد کند
و بعد از آن برگردد و بگوید شبه عمد بود یا خطا بود مشهور آنست که مسموع است و باید اثبات کند **مقصد دوم**
در آنچه دعوی بآن ثابت میشود و آن سه چیز است **اول** اقرار قاتل بآنکه کشته است او را و اکثر علما را
اعتقاد آنست که یکمرتبه اقرار کافیست و بعضی گفته اند بدو مرتبه ثابت میشود و شرطست که اقرار کننده
بالغ و عاقل باشد و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر
کسی بجبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر بنده اقرار کند اعتبار ندارد چون حق آقا بآن تعلق
دارد و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت میشود و اگر آقا اقرار کند بچیزی که موجب قصاص است در حق بنده
اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری که موجب دیت باشد هر چند بنده اقرار نکند و تعلق میگیرد برقبه

اول آنچه دعوی قتل بآن ثابت شود

سنده ۶ و

بینهٔ موافق مشهور واگر سفیه که اموال خود را ضایع کند یا کسی که قرض بسیار بهم رسانیده باشد زیاده و تعلق
از اموالش باشد و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش اگر اقرار به قصاص کند ثابت میشود
و اگر اقرار کند که موجب دیت اکثر گفته اند ثابت میشود اما با قرض خواهان در مال مفلس شریک نمیشود
بلکه بعد از ادای قرضها اگر مالی بهم رساند میدهد و اگر یکی اقرار کند که من او را بعمد کشتم و دیگری اقرار کند که بخطا
کشتم وارث مخیر است میان هر دو و هر یک را که اختیار کند دعوای آن از دیگری ساقط میشود و اگر یکی اقرار
کند که او را عمدا کشتم پس از دیگری اقرار کند که من کشتم او نکشته است پس اول از اقرار خود برگردد و قصاص
و دیت از هر دو ساقط میشود و امام علیه السلم از بیت المال دیت را میدهد بنابر مشهور و بعضی گفته اند
وارث مخیر است هر یک را که اختیار کند میکشد و دیت از دیگری میگیرد او دستند مشهور روایت است
که از حضرت صادق علیه السلم منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی را بخدمت آن
حضرت آوردند که او را در خرابه دیده بودند که کارد خون آلودی در دست داشته و کشته در آن خرابه بود که در
خون خود دست و پا میزد و حضرت امیر علیه السلام از او پرسید که چه میگوئی گفت یا حضرت من کشتم آن حضرت
فرمود که ببرید آن را بعوض آن مقتول قصاص کنید در اثنای راه که او را میبردند که قصاص کنند مردی بسرعت

تمام آمد

آمد و گفت تعجیل مکنید و آن را بخدمت حضرت برگردانید چون بخدمت حضرت امیر علیه السلم آمدند مرد دویم گفت
یا امیر المؤمنین والله که من کشتم آن مقتول را او نکشته است من کشته ام حضرت فرمود که ایمرد چه باعث
شد ترا که بجان خود اقرار کردی گفت یا امیر المؤمنین علیه السلم چه میتوانستم گفت و حال آنکه این گروه بسیار از من
گواهی میدادند و مرا با کارد خون آلود نزد کشته یافتند که خون از او میرفت و من نزد او ایستاده بودم از
ترس کینگ اقرار کردم و من مرد قصابی بودم گوسفندی در پهلوی این خرابه کشتم و مرا بول گرفت
و کارد در دست داخل خرابه شدم که بول کنم ناگاه این کشته را دیدم که در خون خود می غلطد بتعجب در آن
نظر میکردم که این جماعت داخل خرابه شدند و مرا گرفتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که او را
و قاتل را ببرند بنزد حضرت امام حسن علیه السلم ببرید و بپرسید که حکم در باب اینها چیست چون هر دو را
بخدمت آنحضرت آوردند و بحضرت امام حسن مجتبی ع م قضیه را عرض کردند فرمود که بگوئید بحضرت امیر
کبیر علیه السلم که اگر این مرد یک کس را کشته است و یک شخص را زنده کرده است و از کشتن نجات داده
و حق تعالی میفرماید و من احیاها فکانما احیی الناس جمیعا یعنی هر که زنده گرداند نفسی را پس چنان است
که زنده کرده است همه مردم را دست از هر دو باید برداشت و دیت مقتول را از بیت المال باید داد

دوم هرگاه دو گواه عادل قسم خورند ...

و چون حضرت امیر علیه السلم عرض کردند حضرت حکم آنحضرت نمود و دیت را از بیت المال داد دوم گواه است
و خلافی نیست در آنکه بدو گواه عادل مرد قصاص ثابت میشود و بعضی گفته اند که بگواهی یک مرد و دو زن عادل
ثابت میشود قصاص و جمعی از علما گفته اند که بشهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما دیت لازم میشود
هرچند بر عمد شهادت داده باشند اما فعلی که موجب باشد مثل قتل شبیه عمد یا خطا یا جراحتها که در آنها
قصاص نمیشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی که باندرون رسیده باشد اینها بیک مرد و دو زن دیگر عادل
و قسم ثابت میشود و بنابر مشهور در شهادت شهود شرط است که صریح شهادت دهند مثل آنکه بگوید شمشیر بر او
زد و بهمان زدن مرد یا آنکه آنقدر زد آن را که بآن زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد و بهمان بیماری
مرد و اگر درین صورت قاتل گوید که راست میگوید که بیمار شد اما بآن بیماری نمرد بسبب دیگر مرد بعضی گفته اند
قول او مسموع است با قسم وایضا شرط است که گواهی گواهان با یکدیگر موافق باشد پس اگر یک گواه
گوید که او را در اول روز کشت و دیگری گوید در آخر روز یا یکی گوید که در خانه کشت و دیگری گوید در بازار
کشت یا یکی گوید بخنجر کشت و دیگری گوید بشمشیر کشت ثابت نمیشود و خلاف است که در این صورت
اما لوث ثابت میشود برای قسامه یا نه و اگر یکی شهادت دهد که دیدم او را کشت و دیگری گوید از او اقرار
شنیدم

شنیدم که او را کشته باشد ثابت نمیشود کشتن اما لوث محقق میشود اگر یکی گوید که اقرار کرد که او را
عمدا کشته ام و دیگری گوید که اقرار کرد او را کشته ام اما تصریح نکرد بعمد جهت کشتن ثابت میشود و در
نوع کشتن قول قاتل مسموع است و اگر یکی گوید که او را عمدا کشت و دیگری گوید او را کوشت و بر عمد شهادت
ندهد مشهور آنست که قتل ثابت نمیشود اما لوث محقق میشود و در این باب چند مسئله است اول آنکه
دو کس بر دو کس گواهی دادند که فلان شخص را کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند
که گواهان آن را کشته اند اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه اول کرد قصاص بر دو مرد شاهد ثابت میشود و
اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد قصاص از همه بر طرف میشود دوم اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است
و دو گواه دیگر گواهی دهند بر دیگری که او کشته است و در این مسئله خلافست و بعضی گفته اند اینها هیچیک را
نمیکشند و از هر یک نصف دیت میگیرند اگر گواهی بعمد و شبه عمد دهند و اگر بخطا گواهی دهند از عاقله هر یک
نصف دیت میگیرند و بعضی گفته اند وارث مخیر است تصدیق هر یک از گواهان که میکند آن را که گواهی
بر او داده اند میکشند و در این مسئله اقوال دیگر است و محل اشکالست سیم هرگاه دو گواه شهادت دهند
بر مردی که آن شخص را کشته است پس مرد دیگر بیاید که بگوید من کشته ام آن را و این مردی که

کواهان بران کواهی داده اند پکشانت دراین صورت میان علما آنست که وارث میتواند بکشد آن کس را که بران کواهی داده اند واکه اقرار کرده نصف دیت را میدهند بوارث آن شخص که انرا قصاص میکند ومیتواند که انرا بکشد که اقرار کرده است وچیزی بوارث آن نمیدهند برای انکه اقرار کرده است که من تنها کشتم انرا ومیتواند وارث مقتول هر دورا بکشد امّا باید که نصف دیت بدهد بوارث انکه کواه برکواهی داده و نمیدهند چیزی بوارث انکه اقرار کرده است واکر بدیت راضی شود از هر یک نصف میکیرد واین مضمون را روایت صحیحیست که دراین باب وارد شده است وبعضی قایل شده اند که وارث مخیرست میان قتل هر یک که خواهد

سوم چیزی که بان قتل ثابت میشود

سوم ازانها که قتل بانها ثابت میشود قسامه است یعنی قسمی چند که مدعیان خون میخورند وبان ثابت کنند خون را وحق تعالی برای احتیاط در خون مسلمانان وعدم جرات فسقه بر قتل ایشان در خون اوّل قسم را بر مدعی وزر داده اند واکر ردّ کند بر مدعی علیه بخلاف حکم اموال که اوّل قسم متوجه مدعی علیه میشود اکر کواه نباشد واکر او ردّ کند مدعی قسم میخورد وبعضی کفته اند که اکر ردّ نکند ونکول از قسم کند باز ثابت میشود امّا قسامه در جائی است که لوث باشد یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق قول مدعی که اکر لوث نباشد بروش سایر دعواها یک قسم متوجه مدعی علیه میشود وبیک قسم دعوی ازو ساقط میشود واکر قسم را ردّ کند مدعی قسم

در تحقیق لوث

مدعی قسم میخورد ومثل سایر دعاوی واین مقام چند بحث است **اوّل** در تحقیق لوث وآن مذکور شد امریست که مفید ظن باشد برانچه مدعی دعوی میکند مثل انکه یک کواه عادل کواهی دهد که او کشته است یا جمعی از فساق یا کفار یا زنان یا اطفال کواهی دهند که از کفته ایشان ظن قوی بهم رسد که آن کشته است یا ببینند که آن تازه کشته شده وکسی حربه خون آلودی دارد ونزدیک او ایستاده تا نزدیک او میکریزد یا کشته در خانه جماعتی یافت شود یا انکه کشته در میان قلعه یا قریه کوچکی یا محله یافت شود ودر میان ایشان دشمنی ظاهر بوده باشد در حق ایشان لوث خواهد بود بنابر مشهور که اکر وارث خون دعوای قتل کند بر ایشان ویا بر بعضی از ایشان قسم یاد میتواند کرد برای اثبات دعوی خود یا انکه از دور ببینند که مردی حربه حرکت میدهد وبکاری میفرماید چون نزدیک بیایند کشته را ببینند این نیز موجب لوث است یا انکه یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند که یکی ازین دو شخص اورا کشته در حق هر یک لوث متحقق است که اکر وارث یکی را تعیین کند قسم میتواند یاد کرد وهم چنین اکر جماعتی پراکنده شوند وکشته در میان افتاده باشد در وقت مجادله لوث در حق هر یک ثابت است واکر کشته را در میان دو قریه بیابند بهر یک که نزدیکتر است لوث بانها متحقق است واکر نسبتش بهر دو مساوی باشد

نسبت بهر دو لوث ثابت است امّا بشرط عداوت ظاهری که میان آن وایشان بوده باشد واکر مقتول پیش از مردن بکوید که فلان مرا ضربت زد موجب لوث نیست بنابر مشهور وبعضی کفته اند لوث است ومشهور انست که در لوث شرط نیست که اثر جراحتی بوده باشد زیرا که ممکن است که کشتن بکرفتن نفس یا فشردن خصیه وامثال اینها بوده باشد واکر کشته را در خانه بیابند ودر آن خانه غلامی بوده باشد لوث نسبت بغلام ثابت میشود خواه مقتول باشد یا غلام دیکری ووارث با قسامه بر عمد میتواند غلام را بکشد یا به بندکی بکیرد واکر غلام دیکری باشد واکر غلام مقتول باشد نیز فایده در بعضی صور ظاهر میشود واکر لوث نسبت باهل خانه ثابت شود یکی از آنها ثابت کند که در وقت کشته شدن او در الخانه نبوده لوث از آن ساقط میشود واکر ثابت نتواند کرد بقسم از او دفع میشود

در عدد قسامه

بحث دوم در عدد قسامه است وخلافی نیست در انکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسم است ودر شبه عمد او خطا خلافست بعضی کفته اند در اینها نیز پنجاه قسم است وبعضی کفته اند بیست وپنج قسم است واین قول بحسب دلیل قویترست واوّل احوط دانسته اند وقسامه چنانچه در کشتن میباشد در جراحت اعضا نیز میباشد مثل اینکه دست کسیرا بریده اند ولوث نسبت بکسی حاصل است وکواه نیست

وکواه نیست ومجروح دعوی میکند بر انکه لوث براو ثابت شده است بقسم میتواند ثابت کرد امّا در عدد قسم در اینجا نیز خلافست وبعضی کفته اند هر عضوی که دیت او برابر دیت آدمی باشد حکمش مانند حکم قتل است که مطلق پنجاه قسم است بنابر یک قول وبنابر قول دیکر در عمد پنجاه است ودر شبه عمد وخطا بیست وپنج وآنچه مذکور شد باین نسبت کم میشود پس اکر عضوی را دعوی کند که عمد بریده ودیت آن مثل دیت آدمی باشد مثل انکه زبان اورا بریده یا بینی اورا بریده یا هر دو دست اورا بریده پنجاه قسم ثابت میشود واکر دعوی میکند که یک دست اورا بریده یا یک چشم اورا کور کرده که دیتش نصف دیت آدمیست بیست وپنج قسم خواهد بود واکثر علما کفته اند که در اعضای اکر مثل دیت آدمی باشد مطلقا شش قسم است وهر چه کمتر شود باین نسبت کم میشود وچنانچه اکر یک دست را بریده باشد سه قسم خواهد بود واین قول اقوی واشهر است

در کیفیت قسامه

بحث سیوم در بیان کیفیت قسامه است وحکم اش انست که هر کاه قرینه لوث باشد وبر خصوص شخصی دعوی کند وارث که فلان شخص مورث مرا کشته است ومن علم دارم وباین قسم میخورم برای از خویشان وقبیله خود بعدد قسامه جمع میکند وهر یک قسم یاد میکنند که فلان شخص فلان مقتول را بعمد کشته است اکر بعمد دعوی

کنند پنجاه کس مرا آنها خواه وارث خون باشند و داخل در عیال باشند خواه نباشند و اگر پنجاه
نفر نباشند یا باشند و قبول قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرر میکنند تا پنجاه تمام شود مثل آنکه اگر
بیست و پنج نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد میکنند و در دعوی
قتل خطا بیست و پنج نفر قسم یاد میکنند بنا بر قول اقوی و در اعضا بنا بر قول اقوی شش نفر و اگر سه نفر
باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر بغیر مدعی احدی نباشد همه قسمها را او یاد میکند و اگر کسری در
قسم واقع شود در بیست که باید تمام کنند و مشهور آنست که شرطست در قسامه که ذکر کنند در قسم کشنده
شده را با نسبش بنحوی که اشتراکی نباشد و ذکر کنند که تنها کشته است یا شریکی داشته است و آنکه بعمد
کشته است یا شبه بعمد و یا بخطا هرگاه مدعی و خویشان و قبیله و آن عددی که میباید از قسم یاد کنند مدعی علیه اند
که از قسم کنند بر منکر آن و قبیله و عشیره آن مجموع پنجاه قسم یاد کنند که او را نکشته اند و اگر عشیره و قبیله قسم
یاد نکنند منکر به تنهائی پنجاه سوگند یاد کند و اگر خود نکول نماید و قسم یاد نکند و عشیره و خویشان پنجاه
قسم یاد کنند و بعضی گفته اند کافیست برای رفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود سوگند یاد نکند اگر
چه یکسو گند باشد رفع دعوی نمیشود و اگر مطلق پنجاه قسم با آن عددی که باید یاد کرد منکر و اقارب او
یاد نکنند

او یاد نکنند مشهور آنست که دعوای قتل بر ایشان ثابت میشود و بعضی گفته اند میتوانند منکر رد کند
قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد نکند دعوای او باطل میشود و اگر قسم یاد کند دعوی ثابت میشود
اگر کافری دعوای قتل بر مسلمانی داشته باشد که کافر را کشته است و باید دیت بدهد خلافست که آیا
به قسامه ثابت میتواند کرد یا نه و اول اشهر است و آقا کشتن غلام خود را به قسامه ثابت میتواند کرد
و بعضی گفته اند در این جا یک قسم و این قول ضعیف است **بحث چهارم** در سایر احکام توابع
قسامه است و در آن چند مطلب است **اول** هرگاه آنها که دعوای قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک
کس باشد مثل آنکه وارث میگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند اگر مدعی سوگند یاد کند یک
پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر قسم را با آنها رد کند دو قولست بعضی گفته اند پنجاه قسم را بر آنها قسمت میکنند
و اکثر علما گفته اند که هر یک از آنها پنجاه قسم یاد میکنند **دوم** هرگاه بر دو کس دعوای قتل کند و در
یکی لوث باشد و بر دیگری لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت است پنجاه قسم یاد میکنند
و بنسبت شرکت بر آن قتل ثابت میشود پس اگر دعوای عمد کرده باشد و قسم یاد کند و خواهد او را
بکشند باید که نصف دیت او را بدهد و آنرا بکشد و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند

او را میتواند داد و اگر او رد کند سوگند یاد میکند و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت میشود **سوم**
هرگاه وارث خون متعدد باشند مثل آنکه مقتول دو پسر داشته باشد و لوث متحقق شود مجموع دو پسر
با سایر اقارب مقتول پنجاه قسم یاد میکنند در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد وارث
حاضر بالغ اختیار دارد و اگر میخواهد صبر میکند تا دیگری حاضر بالغ شود و اگر میخواهد خود با اقارب پنجاه
قسم یاد میکند و به قدر حصه او ثابت میشود چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود به قدر حصه خود
بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد **چهارم** هرگاه لوث بر کشتن شخصی متحقق باشد و دو پسر مثلا
داشته باشد و یکی گوید که آن شخص کشته است که لوث در آن متحقق است و دیگری گوید که آن بکشته است
خلافست که آیا لوث بر طرف میشود یا باقیست و بنا بر مشهور که لوث بر طرف نمیشود پسر اول پنجاه قسم
یاد میکند و نصف دیت را میگیرد **پنجم** هرگاه وارث خون بمیرد وارث او در قسامه قایم مقام است
ششم خلافست که متهم به قتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعض گفته اند تا شش
روز حبس میکنند اگر مدعی ثابت نکرد آنرا رها میکنند و بر این مضمون روایتی است و بعض گفته اند
تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند تا ثابت نشود حبس نمیکنند و بعضی گفته اند اگر حاکم شرع را
ظنی بهم رسیده

ظنی بهم رسیده که آن قاتلست آنرا شش روز حبس میکنند و الا فلا و قول نادریست که اگر مدعی
دعوی کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یکسال حبس میکنند و این قول ضعیف است **هفتم** هرگاه
کشته در میان انبوه مردم بیابند مانند بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از هم صف مردم جمع
شوند یا بر سر پلی یا جسری یا مسجد جامعی یا در بیابانی که نزدیک قریه و شهری نباشد و لوثی نباشد
و دیت او را امام علیه السلم از بیت المال مسلمانان میدهد **فصل ششم** در کیفیت استیفای قصاص است
و در آن چند مقصد است **مقصد اول** مشهور آنست میان علما که در قتل عمد قصاص لازم میشود
و بس و اگر وارث خون و قاتل هر دو راضی بدیت بشوند و صلح کنند بر مالی قصاص ساقط میشود و آنچه
صلح کرده اند لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند و قاتل راضی نباشد و گوید مرا عوض بکش او را
جبر نمیتواند کرد بر دیت و اگر قاتل گوید که دیت میدهم و وارث راضی نشود قصاص ساقط نمیشود
و بعضی از علما گفته اند در عمد یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون اختیار دارد اگر خواهد
قصاص میکند و اگر خواهد دیت میگیرد و قاتل را اختیاری نیست **مقصد دوم** در بیان وارث قصاص
دیت است بدانکه خلافی نیست میان علما که زن و شوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه

چهار قول است اوّل آنکه هرکه میراث مال میبرد میراث از دیت میبرد و اختیار قصاص دارد دوم آنکه مخصوص عصبه
است یعنی خویشان پدری و برادران و خواهران مادری تنها نه اختیار قصاص دارند و نه از دیت
میراث میبرند و همچنین خالو و خاله و عمو و عمّهٔ مادری از قصاص و دیت میراث نمیبرند و بعضی حکم محروم
بودن را مخصوص برادران و خواهران مادری دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری نکرده اند زیرا که
روایات در خصوص ایشان وارد شده است و این قول خالی از قوتی نیست سیوم آنکه اگر خویشان
پدری مادری باشند خویشان پدری تنها و مادری تنها میراث نمیبرند چهارم آنکه زنان را مطلقا اختیار
قصاص کردن و عفو کردن نیست و اختیار با مردان است و اگر بدیت قرار دهند ایشان میراث میبرند
مقصد سوم در حکم وحدت و تعدد وارث است اگر وارث خون یک کس باشد خلافست که آیا بدون رخصت
امام یا حاکم شرع قصاص میتواند یا نه بعضی گفته اند موقوف برخصت نیست و بعد از ثبوت بدون رخصت
حاکم شرع قصاص میتواند کرد و بعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکند
حاکم شرع او را تعزیر میکند و چیزی بر او لازم نمیشود و بعضی گفته اند تعزیر نیز لازم نمیشود بر هر تقدیر
در باب قصاص اعضا تاکید در رخصت حاکم زیاده از قصاص نفس است و این خلاف را اکثر فقها

در حکم وحدت و تعدد وارث و قصاص

در وارث واحد ذکر کرده اند امّا ظاهر آنست که در متعدد نیز همین خلاف جاریست و دلایل مشترکست
و اگر وارث خون متعدد باشند دو قول است و بعضی گفته اند که هر یک را جایز است استیفای حق خود از
قصاص کردن بعد از ثبوت و ضامن است حصّهٔ باقی ورثه را که قدر هر یکرا از دیت بدهد و قول دیگر آنست
که جایز نیست هیچیک را بدون اذن دیگران قصاص کردن بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند که همه شمشیر را بگیرند
و بر گردن او بزنند یا همه یک شخص بیگانه را یا یکی از خودها را وکیل کنند که او بکشد پس اگر یکی از ورثه بدون
اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع کرده است و در حکم آن دو قول است اوّل آنکه بد کرده است
امّا قصاص نمیتوان کرد آنرا بلکه سایر ورثه حصّهٔ خود را از دیت از آن وارث میگیرند و بعضی گفته اند
از ترکهٔ قاتل که مقتول شده میگیرند سایر ورثه او از آن وارث که قاتل را کشته میگیرند و اکثر گفته اند
میان این شق مخیّر است قول دوم آنست که ورثهٔ قاتل که مقتول ثانیست بقصاص آن میتوانند
کشت و باید دیت مقتول اوّل را بورثهٔ مقتول ثالث و سایر ورثهٔ مقتول اوّل بدهند از ترکهٔ مقتول
ثانی که قاتل اوّلست مقصد چهارم در بیان حکم وارث طفل و غایب اگر وارث خون متعدد باشد
مثل آنکه مقتول چند پسر دارد و بعضی حاضرند و بعضی غایب مشهور آنست که وارث حاضر میتواند

در بیان حکم وارث که بتعدد ورثه احد قصاص کند
حکم وارث طفل یا غایب

استیفای قصاص بکند بشرط آنکه حصّهٔ غایب را از دیت ضامن شود و بعضی گفته اند باید انتظار بکشد تا آنها
حاضر شوند و اگر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند بعضی گفته اند انتظار میکشند که طفل بالغ شود و
دیوانه عاقل شود و بعضی گفته اند در این مدت قاتل را حبس میکنند و اگر وارث پدر یا جدّ پدری که اهلیت ولی
طفل اند داشته باشد بعضی گفته اند بولی میتواند استیفای قصاص بکند بعضی گفته اند صلح بر دیت
نیز اگر مصلحت داند میکند و اگر بالغ عاقلی در میان ورثه باشد بعضی گفته اند میتواند قصاص کرد با ضامن
شدن حصّهٔ طفل یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت اشکالست مقصد پنجم هرگاه وارث متعدد باشند
و بعضی ارادهٔ قصاص نمایند و بعضی ارادهٔ دیت گرفتن کنند و قاتل بدیت دادن راضی شود و یا
بمبلغی دیت را کنند باز میان علما خلافست اکثر گفته اند که آنها که بدیت راضی نشده اند قصاص میتوانند
کرد و باید که قدری حصّهٔ آنها که صلح کرده اند از دیت بدهند و بعضی گفته اند که در این صورت قصاص
نمیتوانند و باید بدیت راضی شوند و بر این مضمون احادیث صحیح دلالت کرده است و احوط است
ولیکن اوّل اشهر است و اگر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان
علما آنست که قصاص میتوانند کرد امّا باید که حصّهٔ که عفو کرده اند از دیت بورثهٔ قاتل بدهند و اگر

در بیان آنکه با تعدد ورثه بعضی قصاص و بعضی دیت خواهند

شخصی عمداً کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور آنست که ورثه مخیّر اند اگر خواهند قصاص میکنند
و اگر خواهند میبخشند و اگر خواهند دیت میگیرند اگر قاتل راضی شود بدادن دیت و اگر دیت گیرند
آنرا صرف قرضهای مقتول میکنند و بعضی گفته اند که اگر قاتل دیت می باید ورثه قبول کنند و آنرا قصاص
نکنند مگر آنکه ضامن شوند بقدر دیت از قروض مقتول را مقصد ششم در بیان حکم تعدّد مقتول است
اگر یک شخص چندین کس را بیکدفعه بکشد مثل آنکه خانه بر سر همه منهدم سازد یا همه را جراحتی بزند
که بیکدفعه بمیرند ورثهٔ جمع مقتولین صاحب حق خواهند بود و اگر اتفاق کنند و همه یکمرتبه استیفا کنند
حق خود را همه گرفته خواهند بود و اگر یکی از ایشان بقرعه یا بپیش دستی آنرا بکشد استیفای آن
شده خواهد بود و در حقّ دیگران خلافست بعضی گفته اند برای هر یک از آنها یک دیت از مال آن
میگیرند و بعضی گفته اند حقّ ایشان ساقط میشود و قول اوّل اشهر است و ایضاً خلافست که آیا
میتوانند بعضی طلب قصاص و بعضی طلب دیت و اگر چند کس را متعاقب کشته باشد یکی بعد از
دیگری وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص بکند و خلافست که آیا سابق را تقدّمی است یا نه
و بر هر تقدیر اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون رضای دیگران حکمش همانست که در

تعدد مقتول و قاتل واحد

در بیان استیفای قصاص

شق سابق مذکور شد و در آن خلافی در آن جاریست و مشهور آنست که دیگران هریک تمام دیت را میگیرند **مقصد هفتم** در بیان استیفای قصاص است علما گفته اند که سنت است که امام یا حاکم شرع دو گواه عادل که مسایل قصاص را دانند حاضر گردانند در هنگامیکه استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص اعضا باشد آلتی که بآن قصاص میکنند بزهر نیالوده باشند و در قصاص نفس نیز گفته اند باید آلت مسموم نباشد اگر باعث آن شود که بادکند یا از هم بپاشد و آنرا غسل نتوان داد یا کفن نتوان کرد و باید که آلتی که بآن قصاص میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب زیادتی باو برسد هرچند قاتل او را بآلت کند کشته باشد و بعضی در این صورت تجویز آلت کند کرده اند اما باید کند تر از حربهٔ قاتل نباشد و اول احوط است و مشهور آنست که در قصاص قتل باید که بشمشیر آنرا گردن بزنند هرچند بنحو دیگر کشته باشد مثل آنکه غرق کرده باشد آنرا یا سوزانیده باشد یا بضرب سنگ یا چوب کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان طریق که او کشته است آنرا میتوان کشت مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد مثل آنکه از پیش او لواط آنرا کشته باشد یا بجادو آنرا کشته باشد یا شراب در حلق او ریخته باشد تا آن مرده باشد

تا آن مرده باشد که در این صورتها اکتفا بگردن زدن میکنند و اکثر گفته اند که باید که امام شخصی را تعیین کند برای حد زدن و قصاص کردن و از بیت المال وظیفه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت آن را از قاتل یا جنایت کننده میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید که بگذارید من خود را خود بکشم یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو بدون تقصیر قطع کننده او بمیرد بر او چیزی نیست و اگر زن حامله مستحق حد قصاص شده باشد پیش از وضع حمل جایز نیست بر او اقامت حد یا قصاص کردن برای رعایت فرزند هرچند حرام زاده باشد **مقصد هشتم** در بیان احکام متفرقه است و در او چند مسئله است **اول** اگر شخصی دست کسیرا ببرد پس دیگری را بکشد اول دست او را برای اول میبرند بعد از آن آنرا برای دوم میکشند و همچنین اگر او کشته باشد کسیرا و آخر دست کسیرا بریده باشد باز اول دستش را میبرند و آخر گردنش را میزنند **دوم** اگر دو دست کسیرا ببرید و دو دستش را بعوض بریدن پس جراحت مجروح اول سرایت کرد و بهمان جراحت مرد آنرا بعوض میکشند و چیزی بعوض دستها بریدن باو نمیدهند بنابر مشهور و در مسئله اشکال است

هرگاه قاتل عمد بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد اکثر علما گفته اند دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته باشد از خویشان نزدیک او میگیرند پس از خویشان دورتر و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده است و بعضی گفته اند مطلق دیت نمیگیرند **سیم** در روایت معتبری منقولست که مردی را نزد عمر آوردند که برادر مردیرا کشته بود عمر او را بدست برادر مقتول داد که آنرا بکشد پس زد او را تا گمان کرد که او مرده است پس آنرا یاران او بخانه بردند و در آن رمقی یافتند و معالجه کردند تا باصلاح آمد چون از خانه بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو قاتل برادر منی و من ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را به نزد عمر برد عمر حکم کرد که آنرا بکشد چون بیرون ش آوردند میگفت ایگروه مردم این مرد مرا یکبار کشته است و چون آنرا بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم گذرانیدند و بر حال او مطلع شد فرمود که بر و تعجیل مکنید تا من بروم نزد یک عمر ملعون و مسئله را تعلیم او کنم چون به نزد عمر آمد و فرمود که حکم خدا چنان نیست که تو گفته گفت پس حکم چیست فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول برای آنچه نسبت بآن کرده است پس برادر مقتول آنرا بکشد برادر چون اینرا شنید دست از او برداشت و آنرا بخشید برای آنکه ترسید که اگر آنچه نسبت

در مقتول که دستش بریده باشد

آنچه نسبت باو کرده است بآن بکند کشته شود و بمضمون این روایت اکثر قدمای علما عمل کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر آنکه وارث آنرا بغیر طریق شرعی قصاص کرده است چنانچه ظاهر روایت آنست که آنقدر چوب بر او زده بود که بگمان خود آنرا کشته بود و پس اگر شمشیر بر گردن او زده باشد و کاری نیفتاده باشد این حکم ندارد و آنرا میتوان کشت **پنجم** در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که اگر شخصی مردیرا بکشد و مقتول مقتول دستش بریده باشد اگر دستش را در جنایتی بریده اند که بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده و دیت دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهند که او را قصاص کنند باید که دیت دست بریده را بورثهٔ قاتل بدهند و آنرا قصاص کنند و اگر خواهند دیت بگیرند باید دست را اسقاط کنند و باقی را بگیرند و اگر دستش در جنایتی بریده نشده و دیت دست خود را نگرفته قاتل را در عوض میکشند و دیت دست را نمیدهند و اگر دیت بگیرند دیت تمام میگیرند حضرت فرمود که چنین یافته ایم در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلم و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند مطلق دیت دست را رد نمیکنند **ششم** و در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که اگر شخصی انگشتان دست کسیرا ببرد و دیگری بقیهٔ کف

شروط قصاص اعضا

انرا ببرد اگر خواهد که دوم را قصاص کند باید که دیت یک انگشت را با و بدهد و دست انرا ببرد واکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند دست دوم را نمیتواند برید باید ارش بگیرد **فصل هشتم** در بیان احکام قصاص اعضا و جراحات و شرایط آنها و در آن دو مبحث است **اول** شرط است در قصاص اعضا که عمدا آن عضو را قطع کرده باشد بفعلی که غالبا باعث تلف بشود یا انکه قصد تلف عضو داشته باشد هرچند آن فعل غالبا سبب نباشد چنانچه در قتل عمد مذکور شد **وایضا** چنانچه در قصاص نفس مذکور شد و در قصاص اعضا نیز شرطست که در اسلام و ازادی مثل یکدیگر باشند یا انکه شخصیکه جنایت براو واقع شده کاملتر باشد از انکه جنایت کرده مثل انکه بنده دست ازاد را ببرد یا کافر دست مسلمان را ببرد که درین دو صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و اگر زنی عضو مردیرا ببرد زنرا قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و زیادتی دیت را میباید بدهد مثل انکه مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد باشد اما زن تفاوت دیت را میباید بدهد مثل انکه مردی یکدست زنیرا بریده باشد اگر آن زن خواهد دست انرا ببرد نصف دیت دست را که ربع دیت ادمی

میباشد

کیفیت قصاص جراحات

میباشد باو بدهد و دست او را ببرد و بیشتر مذکور شد که تا بثلث دیت نرسند دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای کافر بعوض مسلمان میکنند و قصاص اعضای بنده را بعوض ازاد میکنند با عضو در سلامتی و علت مساوی باشند یا عضو مقطوع بهتر باشد مثل انکه دست صحیح را بعوض دست شل نمیبرند بلکه دیت دست شل را میگیرند و دست شل را بعوض دست صحیح و دست شل هردو میبرند مگر انکه ارباب خبرت و طبیبان حاذق خبر دهند که اگر این دست شل بریده شود خونش بند نخواهد شد تا بمیرد و در این صورت دیت میگیرند **مبحث دوم** در کیفیت قصاص جراحاتست در جراحتها که بر سر واقع میشود و انرا شجه مینامند باید که در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کنند و طول و عرض آن جراحت را بریسمان یا چیز دیگر بگیرند که بهمان مقدار قصاص کنند و اول و اخر انرا نشان میکنند که زیاده بریده نشود اما عمق عقب رندارد بلکه باید انقدر فرو برند که اسم آن نوع بر آن صادق اید مثل انکه جراحت موضحه بوده است یعنی استخوان نمایان شده بوده است و در این جراحت آن مقدار بنه میبرد که استخوان ظاهر شود **مبحث سیوم** شرطست در قصاص که در آن بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده نباشد

شرط در قصاص جراحات

پس اگر جان سالم و خطر

پس اگر چنان نباشد و خطر مردن باشد قصاص نمیکنند بلکه دیت میگیرند مثل انکه حربه بشکم کسی زند که باندرون رسید و آن مرد و زنده ماند در اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالب آن کشنده است و در اینجا بندرت چنین شده است که نمرده است و هم چنین جراحتی که بر سر زنند تا مغز سر شکافد آن نیز چون محل خطر است در آن قصاص نیست و دیت میگیرند **وایضا** قصاص نمیباشد در شکستن استخوان سر یا شکستن استخوانهای بدن یا بدر کردن استخوان از جای خود زیرا که خطر است در زیرا که اکثر و در بعضی مقدار جنایت را ضبط نمیتوان کرد مانند شکستن استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار بشکند و بیشتر نشکند **مبحث چهارم** خلافست میان علما که ایا پیش از مندمل شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتواند کرد یا نه اکثر گفته اند جایز است و بعضی گفته اند باید صبر کنند تا معلوم شود که او باین نخواهد مرد بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر بآن جراحت بمیرد قصاص نفس لازم میشود و قصاص عضو ساقط میگردد **پنجم** گفته اند که قصاص اعضا را تاخیر میکنند از شدت گرما و سرما با عتدال هوا و قصاص را باهن میکنند که آسان تر باشد و اگر شخصی چشم مردیرا بانگشت بدر اورد بعضی گفته اند که آن نیز میتواند بانگشت

چشم

خلاف علما در باب دیت قصاص

تاخیر قصاص اعضا

اگر کسی گوش کسی را قطع کند و بجا بچسباند ملتئم شود

چشم او را در آورد و بهتر انست که باهن سرکج بدر آورد که زجر بسیار واقع نشود **ششم** هرگاه شخصی گوش کسی را ببرد و او در همان ساعت گوش را بجای خود بچسباند و ملتئم شود مشهور انست که قصاص ساقط نمیشود و گوش جارح را میتواند برید و خلافست که ایا میتواند گفت که تا گوش من خود را جدا نکنی من نمیگذارم که گوش مرا ببری یا نه و هم چنین اگر بعد از قصاص گوش جارح مجروح گوش خود را بچسباند باز خلافست که جارح میتواند بگوید که گوش خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه **وایضا** همین خلاف در گوش جارح هست اگرچه بعد از قصاص گوش خود را بچسباند و بر هر حال اکثر گفته اند که اگر خطری در جدا کردن گوش چسبانیده نباشد میباید جدا کند برای انکه بعد از جدا کردن حکم میته دارد و با او نماز نمیتوانند کرد و جمیع احکام مذکوره محل اشکال است **هفتم** اگر کسی را دو چشم داشته باشد یک چشم او را کسیکه یکچشم دارد کور کند از و قصاص میکنند هرچند بهر دو چشم کور میشود دو چشمش کور شود بالبیت چشمش کور شود بالبیت چشم مردم را کور نکند و اگر بعکس باشد که صحیح العینین چشم صحیح اعور را کور کند چون این نزدیک چشم بجای دو چشم اوست اگر دیه دهد میباید دیت

اعور چشم چپ عوض اعور را کور کند نور دیده را ضایع کند

دو چشم را بدهد یعنی دیت تمام انسان و اگر قصاص کند مشهور آنست که یک چشمش را کور میکنند
و دیت یک چشم را نیز میگیرند و بعضی گفته اند اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند و دیت لازم
نمیشود و احادیث معتبر بر قول اول وارد شده است **هشتم** هرگاه کسی نور دیدهٔ شخصی را
ضایع کند و حدقه بحال خود باشد او را قصاص میکنند بهمان نحو که حدقه باقی باشد و نورش زایل
شود چنانچه روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی نزد عمر آمد و دعوی کرد بر
شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب در دیدهٔ او نزول کرده و دیده هایش بحال خود است
اما هیچ نمی بیند آن شخص گفت من دیت چشم را با آن میدهم او قبول نکرد عمر عاجز شد و هر دو را
به نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید جنایت کننده دیت را داد او راضی
نشد تا آنکه دو دیت را داد آن راضی نشد و گفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود آیینه را گرم
کردند و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش در اطراف چسبانیدند و آیینه را برابر قرص آفتاب
داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند در آیینه تا نور دیده اش بر طرف شد و حدقه اش
بحال خود ماند و اکثر علما باین مضمون عمل کرده اند **نهم** قصاص میباشد در ابروها

در نور دیده را ضایع کنند

قصاص موی سر و ریش و ابرو

و موی سر و ریش

در ابروها و موی سر و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله و در بدن ذکر کرده نیز قصاص میباشد و تفاوتی نیست میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ
و ختنه کرده ختنه نکرده اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنینی که جماع نتواند کرد نمیبرند
بلکه ثلث دیت آنرا میگیرند و در خصیه ها نیز قصاص میباشد و در یک خصیه نیز قصاص میباشد
مگر آنکه ترسند که خصیهٔ دیگر نیز ضایع شود که در اینصورت دیت میگیرند **دهم** حکم قصاص عضو
صحیح است بعوض معیوب و بر عکس گفته اند که عضو صحیح را بعوض عضوی که خوره در آن بهم
رسیده باشد قصاص میکنند اگر چیزی از آن نیفتاده باشد و بینی که احساس بو نکند
بعوض بینی که احساس بو کند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش کر میبرند و اگر بعض از بینی را بریده
باشند ملاحظه میکنند که نسبت بجمیع بینی او چه نسبت دارد همان قدر را میبرند مثل آنکه بریده شود
نصف بینی او است نصف بینی جارح را میبرند و همان مقدار را نمیبرند زیرا که ممکن است که بینی مجروح
بزرگ باشد اگر آن مقدار ببرند تمام بینی جارح بریده شود و اگر یک جانب بینی را بریده باشد
از همان جانب قصاص میکنند و این احکام هم در گوش جاریست و گوش صحیح را بعوض گوش

قصاص عضو صحیح بعضو معیوب و بعکس

سوراخ کرده میبرند و اگر گوش دیگری را ببرد خلافست بعضی گفته اند گوش صحیح را میبرند و از برای
گوش پاره شده ارش میگیرند **یازدهم** در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنا بر مشهور
و بعضی گفته اند که اگر توان بهمان مقدار شکسته است بی زیاده و نقصان ببرد قصاص میکنند و اگر
دندان کسی را بکند چند قسم است **اول** دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی میتوانند کند **دوم**
اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکند و خود دندان زیادتی داشته باشد دندان زیادتی او را بعوض
میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را بعوض نمیکنند و دیت میگیرند **سوم** اگر نابالغ که دندان شیر را
انداخته و دندان نو بر آورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز نینداخته مشهور آنست که در اینحال
قصاص و دیتی نیست و انتظار میکشند که دندانهای دیگر بریزد و عوض آنها بیرون آید اگر آن
دندان نیز درست روئید بعضی گفته اند چیزی بر او لازم نیست و اکثر گفته اند ارش لازم است
یعنی غلامی که در این مدت یک دندان نداشته باشد با حال غلام اگر دندان داشته باشد اگر
قیمتش تفاوتی داشته باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند و میگیرند و اگر روئید سیاه
یا کج یا بغیر از سمت دندانها یا با علت دیگر که عیب باشد یا درازتر از سایر دندانها یا کوتاهتر از آنها

در شکستن دندان و در دیت دندان زیادتی

در این صورت ها

در این صورت ها ارش میگیرند چنانچه مذکور شد اگر دندانهای دیگر روئید و آن نروئید اکثر گفته اند
که رجوع میکنند باهل خبرت اگر گویند ممکنست که بروید تا مدتی انتظار آن مدت میکشند و بعضی
گفته اند که تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی اگر نروئید اکثر گفته اند قصاص میتوانند کرد که
دندان آن را بکنند و بعضی بدیت قایل شده اند و بعضی موافق چند روایت قایل شده اند
که برای هر دندان طفل یک شتر میدهند **چهارم** اگر بالغ دندان بالغ را بکند که هیچ یک دندان
شیر نداشته باشند در اینجا خلاف نیست که قصاص میباشد ولیکن اگر اهل خبرت دو وقوف گویند
که دندان را عوضش خواهد روئید اکثر گفته اند تاخیر میکنند قصاص و دیت را تا آنکه بروید یا یاس
حاصل شود که نمیروید پس اگر نروید قصاص یا دیت ثابت است و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته اند
نه ارش ثابت میشود و نه دیت و مشهور آنست که ارش میباشد بآن معنی که مذکور شد و بعضی احتمال
داده اند که در اینصورت قصاص ساقط نشود زیرا که این عطیه تازه الهیست که خدا باو داده و اگر
معیوب بروید ارش و عیب را میگیرند و اگر دندان جنایت کننده بعد از قصاص بروید بار دیگر قصاص
نمیکنند بنا بر مشهور **پنجم** در قصاص دندانها است شرطست که مثل آنرا قصاص کنند پس دندان

شرط قصاص دندان
در احکام زیادتی و نقصان

پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای جانب چپ و بر عکس قصاص
نمیکنند **دوازدهم** در احکام زیادتی و انفصال عضو جانی و مجنی علیه است اگر کسی که یک انگشت
دست راستش کم باشد دست کسی را ببرد که انگشتانش تمام باشد اگر دیت گیرد دیت تمام
گیرد و اگر قصاص کند خلافی نیست در آنکه ناقص را بعوض دست کامل میتوان برید اما خلافست
در آنکه آیا طلب دیت انگشت ناقص میتواند کرد یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا میتواند گرفت و بعضی گفته‌اند
مطلقا نمیتواند گرفت و بعضی گفته‌اند اگر یک انگشت بحسب خلقت کم بوده یا بآفت افتاده
عوض ندارد و اگر بعوض گرفته بریده‌اند یا دیت آنرا گرفته دیت انگشت را میباید بدهد و قول اول
اشهر است **مطلب دوم** در بیان احکام دیاتست و در آن چند فصلست **فصل اول**
در بیان مقدار و احکام دیات انواع قتل و در آن دو مقصد است **اول** در بیان مقدار دیت قتل
است دانستی که قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا اما دیت قتل عمد یا صد شتر است که هر یک
مسنه باشند یعنی پنجساله یا زیاده داشته باشند یا دویست گاو یا دویست حله یمنی که هر حله
دو جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم و در قتل عمد قصاص لازم میشود

عضو زاید و مجنی علیه

در بیان مقدار دیه قتل

با شرایط

با شرایطی که گذشت و اگر بدیت راضی شوند دیت یکی از اینهاست و اگر راضی نشوند مگر بزیاده
از اینها باید آنقدر بدهند که راضی شوند و دیت عمد را در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام بعضی از
قدمای علما هزار حله است که هر حله دو جامه است و حله سند معتبری ندارد و مشهور میان علما آنست
که قاتل مخیر است هر یک از اینها که خواهد میدهد و بعضی گفته‌اند اگر قاتل از جماعتی است که
غالب مال ایشان شتر است مانند ایل بادیه شتر میدهند و اگر غالب مال ایشان گاو است
گاو میدهند و هم چنین در سایر اجناس و مشهور در دیت شبه عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه
شتر ماده دوساله یا در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله یا در چهار و سی و چهار شتر پنجساله یا در شش آبستن
بدهند و ظاهر حدیث آنست که بر همه شتر نر جب بنیه باشند و بعضی گفته‌اند سی شتر ماده دوساله
و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و در سایر دیتها مثل سابق است و این دیت موافق مشهور
در عرض دو سال داده میشود و این دیت و دیت سابق هر دو از مال قاتل داده میشود و دیت خطا
موافق مشهور بیست شتر ماده یکساله یا در دو است و بیست شتر نر دوساله یا در سه و بیست شتر
ماده دوساله یا در سه و سی شتر ماده سه ساله یا در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یک

شبه عمد

خطا

یکساله و بیست و پنج شتر ماده دوساله و بیست و پنج شتر ماده سه ساله یا در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر
ماده یکساله و بیست و پنج شتر ماده دوساله و بیست و پنج شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار
ساله و این دیت در عرض سه سال داده میشود و خواه دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا بر قاتل نیست
بر عاقله اوست چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل
آنست که در عمد مذکور شد اگر کسی مسلمان را در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم
و رجب میباید یک ثلث دیت بر دیت بیفزاید و بدهد از جهتی که دهد و جمعی از فقها قایل
شده‌اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم دارد و اکثر متاخرین گفته‌اند مستندی ندارد و غافل
شده‌اند در تهذیب **و کلینی** هر دو سندش مذکور است و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه حرام بعضی
گفته‌اند یک ثلث کافیست و بعضی بدو ثلث قایل شده‌اند که اضافه باید کرد و در دیت اعضا
اگر در شهر حرم یا حرم واقع شود چیزی زیاده نمیشود و دیت زن در جمیع اجناس مذکوره بنصف
دیت مرد است و دیت ولد الزنا اگر ظاهر اسلام کند موافق مشهور مثل دیت مسلمانست و بعضی
گفته‌اند مثل دیت کافر ذمیست و بعضی گفته‌اند در اصل دیت ندارد و در دیت ذمی یعنی

یهود

یهود و نصرانی و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند خلافست اکثر گفته‌اند که هشتصد درهم است و در
بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده است و در بعضی موافق دیت مسلمان نیز وارد شده است
و حمل کرده بر کسی که عادت کرده باشد بکشتن ایشان امام علیه السلام میتواند که دیت ایشانرا
غلیظ گرداند تا رفع جرات او بشود و بنا بر مشهور دیت زن ذمیه چهارصد درهم است و دیت غلام
قیمت اوست مادام که زیاده از دیت حر نباشد و اگر زیاده باشد بدیت آزاد بر میگردد و
زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحتهای اعضای او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس
اگر جنایتی بر او واقع شود که در آزاد نصف دیت باشد در آن نصف قیمت خواهد بود چنانچه
گذشت **مقصد دوم** در بیان مقدار درهم و دینار است موافق زرهای این زمان چون موافق مشهور
اختیار دادن اجناس مذکوره با قاتل و جارح است و غالباً غیر طلا و نقره متعارف نیست که داده شود
باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علما که دینار در جاهلیت و اسلام تفاوت
نکرده است و دینار و مثقال شرعی یکی است و هر یک موافق اشرفی تمام الوزن دو سیقی چهار دانگ و نیم
مثقال صیرفیست یعنی سه ربع مثقال صرافانست پس هزار دینار بحساب این زمان هزار اشرفی

در بیان مقدار درهم و دینار

تمام عیار است و در زمان سابق چون نقره گران تر و یا طلا ارزان تر بوده یکدینار مساوی ده درهم
بوده است لهذا ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شده است و در این زمان از دو برابر نیز
تفاوت بیشتر شده است و چون بنا بر مشهور اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم
ایشان را جبر نمیتوان کرد اگر چه احوط آنست که دیت دینه بحساب طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر
در رساله اوزان تحقیق کرده ام موازی شصت و سه دینار فارسی است اعنی سه بیستی و سه دینار
موافق عباسی ده دانگی قدیم و موافق زر نه دانگ و نیم جدید درهم موازی شصت و شش دینار و
نه جزو از نوزده جزو یکدینار خواهد بود که از سیزده قازبکی و نیم کمتر باشد پس دیت مرد آزاد که ده هزار
درهم است بزر ده دانگی قدیم ده تومان است و بزر نه دانگ نیم جدید شصت و شش تومان و سه
هزار و صد و پنجاه و هشت دینار و دیت زن نصف این مبلغ است و دیت اهل ذمه موافق
مشهور که هشتصد درهم است بضرب جدید پنج تومان و سه هزار و پنج دینار و سایر دیات که ان شاء الله
بعد از این مذکور میشود برین قیاس است و باین حساب معلوم میتواند شد **فصل دوم** در اسباب
ضمان که موجب

ضمان که موجب دیت میگردد و آن بر سه نوع است **نوع اول** آنکه خود مباشر باشد نه بعد او آنرا
افراد بسیار است **اول** طبابت کردن و مشهور میان علما آنست که اگر طبیب بی وقوف باشد
یا معالجه طفل یا دیوانه بدون رخصت ولی شرع او کند یا بالغ را بی رخصت آن معالجه کند ضامن است
که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد برخصت بیماری معالجه کند و تلف شود چند
قول است یکی آنکه ضامن است مطلقا و میباید دیت بدهد هر چند که کار رضا شد و بعضی گفته اند
مطلقا ضامن نیست بعضی گفته اند اگر شیر ابراء ذمت آن کرده است بیمار ضامن نیست و
الا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که طبابت کند
یا بیطاری کند که برائت بگیرد از ولی و الا ضامن است در حدیث دیگر منقولست که آنحضرت حکم کرد
بضامن بودن ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را بریده بود **دوم** آنکه کسی در خواب بر روی
کسی بغلطد یا بسبب دیگری کسی را بکشد یا مجروح کند نیز گفته اند دیت بر عاقله اوست و
بعضی گفته اند از مال خود میدهد **سیم** هرگاه مردی در جماع کردن قبل یا دبر زن خود یا در
فشردن آن و در بر گرفتن آن عنف بکند که زن بمیرد مشهور آنست که دیت بر مال او لازم میآید

در بیان ضمان که موجب دیت میگردد
ضمان بسبب طبابت

در خواب بر کسی بغلطد و بکشد

در جماع عنف کند و زن بمیرد

چهارم مشهور آنست که کسی متاعی را بر سر خود بگیرد که بجای ببرد و بر آدمی بخورد و آنرا بکشد یا
جراحتی بکند از مال خود ضامن است که دیت بدهد **پنجم** هرگاه کسی صدا بر کسی بزنند و آن بمیرد
اگر صدا بالغ زند که عاقل باشد و بیمار و دیوانه باشد ظن غالب حاصل خواهد بود که از آن صدا
نمرده است و بمرگ خود مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر آن مرد بیمار یا کودک یا دیوانه
یا غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد مشهور آنست که دیت بر آن لازم است در مال آن و بعضی گفته اند
دیت بر عاقله اوست و هم چنین است حکم اگر بشمشیر بر کسی حمله کند و آن بمیرد **ششم** هرگاه بشمشیر
بر کسی حمله کند و آن بگریزد و در گریختن بچاهی یا از بامی بیفتد یا شیری او را ببرد و بعضی گفته اند
میباید دیت بدهد و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت میدهد و الا دیت بر آن نیست و بعضی گفته اند
اگر در گریختن بی اختیار باشد بر آن دیت لازم است **هفتم** هرگاه دو کس در دویدن بر یکدیگر
بخورند و هر دو بمیرند وارث هر یک نصف دیت از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی بمیرد نصف دیت
بر دیگری لازم میشود و بعضی موافق روایتی ببطلان دیت قایل شده اند و اگر دو غلام بر یکدیگر بخورند
اگر هر دو با اسبشان بمیرند نصف دیت هر یک و نصف قیمت اسبش بر ورثه دیگری لازم است

که از مال

متاعی بر سر کسی بخورد و بکشد

صدا بر کسی زند و بمیرد

دو کس بهم خورند یکی بمیرد

که از مال آن بدهند و اگر بمیرد با اسبش نصف دیت او و نصف دیت اسبش بر دیگری لازم است
بنا بر مشهور و اگر دو طفل نابالغ سوار شوند و اسب بتازند و بر یکدیگر بخورند و بمیرند نصف دیت
هر یک بر عاقله دیگر است **هشتم** اگر شخصی در میان تیر اندازان بگذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد
اگر تیر انداز گفته باشد که با خبر باش و آن شنیده باشد و باز آمده باشد خونش هدر است و اگر
نگفته باشد یا گفته باشد و او نشنیده باشد یا شنیده باشد در وقتی که او را حذر ممکن نباشد دیت
بر عاقله تیر انداز است و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته در میان ایشان بگذرد و تیر بر آن کودک
بخورد و بکشد بعضی گفته اند دیت بر آنست که کودک را بدوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقله
تیر انداز است **نهم** روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دختری بر دوش
دختری سوار شد دختر دیگر چوبی یا دستی بر دختر دوم زد آن دختر بر جست دختر اول از
دوش آن افتاد و مرد حضرت و نمودند که آن دختر هر یک نصف دیت آنرا بدهند و اکثر علما
باین روایت عمل کرده اند و بعضی موافق روایت دیگر قایل شده اند که دیت او سه حصه میشود
حصه تعلق بدختر مرده دارد که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دختر دیگر هر یک ثلث

در میان تیر اندازان بگذرد و تیر بر او بخورد و بکشد

روایت در باب دختری که بسبب ضرب دیگری
دختر دیگر بیفتد و بمیرد

ضمان کردن کسی که دیگری را در شب از خانه بیرون برد

او دیت را میدهند و بعضی گفته اند اگر دختری که آنرا بر داشته بود بطریق اجبار رفته است تمام دیت را
آن میدهد که فریب زده است و اگر باختیار رفته است تمام دیت را خود میدهد **دهم**
مشهور میان علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است که تا او را بخانه برگرداند
و اگر برنگرداند و غایب باشد دیت آنرا بدهد مگر آنکه ثابت کند که آنرا دیگری کشته است پس از او دیت
ساقط میشود و این در صورتیست که آن ناپیدا باشد و اگر آنرا مرده بیابند و اثر قتل بر آن
نباشد اکثر گفته اند باز دیت بر آن لازم است و بعضی گفته اند در این صورت دیت از آن ساقط
میشود و اگر آنرا کشته بیابند و بر دیگری کشتن آنرا ثابت نکنند بعضی گفته اند آنرا بعوض مقتول
میکشند و اکثر گفته اند دیت میدهد و بعضی گفته اند اگر لوثی متحقق باشد نسبت بآن شخص که
آنرا برده است یا دیگری بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه برای او ثابت شود او را میکشند و اگر
شبیه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر لوث نباشد از آنکه او را از خانه بیرون آورده است دیت
میگیرند و از عمر بن ابی المقدام منقولست که گفت من در مسجد الحرام بودم ابو جعفر
دوانقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود و مردی او را ندا کرد که ای امیر این دو مرد شب

بخانهٔ برادرم

بخانهٔ برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانهٔ خود و بسوی من برنگشت و بخدا سوگند که نمیدانم چه
کردند با آن ابو جعفر دوانقی گفت چه کردید با او گفتند ای امیر با او سخنی گفتیم و باز بخانهٔ خود برگشت با
ایشان گفت فردا وقت نماز عصر در همین مکان بنزد من بیائید در روز دیگر وقت عصر نزد او حاضر
شدند دستش در دست حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بود بحضرت گفت میان ایشان حکم کن
حضرت فرمود خود میان ایشان حکم کن حضرت را سوگند داد که میان ایشان حکم کن پس برای آنحضرت
جای نماز حصیری گستردند و حضرت در روی آن نشستند و دو خصم آمدند و در برابر آنحضرت نشستند
چون ایشان دعوای و جواب دعوی را بنحو روز گذشته عرض کردند حضرت بکاتب خلیفه خطاب کرد که
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مردی را از خانهٔ خود بیرون برد ضامن
است مگر آنکه گواه بگذرانند که او را بخانه برگردانیده است ای غلام اینها را ببر گردن بزن گفت
یا ابن رسول الله من آنرا نکشتم من او را نگاه داشتم و رفیق من کاردی بر او زد و آنرا بیک ضربت
کشت حضرت فرمود که ای غلام دست از او بردار رفیقش را رفیق گفت یا ابن رسول الله من
او را عذاب نکردم او را بیک ضربت کشتم برادر مقتول را فرمود که این را گردن بزن به قصاص

دیهٔ طفلی که میان دایه و اقارب او نزاع شود

دایه اگر در خواب طفل را بکشد روایت در باب دزدی که زنا کرده است

برادر خود را آن که آنرا نگاه داشته بود حکم فرمود که او را بزندان بردند تا زنده است در زندان باشد
و هر سال پنجاه تازیانه او را بزنند گویا حضرت در این واقعه بعلم خود عمل فرمودند چون بعلم امامت
میدانستند که ایشان آنرا کشته است و پاس تدبیر ایشان را باقرار آوردند مانند اکثر قضایای جد
امجد خود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله **یازدهم** طفلی را بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر بدهد
و بعد از آنکه بیاورد مادر و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست آنرا سوگند میدهند و قولش
مسموع است مگر آنکه معلوم باشد که این غیر آن طفل است در اینصورت میباید دیت آن طفل را
بدهد اگر طفل دیگر نیاورد که محتمل که آن طفل است اگر دایه در خواب بر روی طفل بگردد و آنرا
هلاک کند روایات بسیار وارد شده است که اگر غرض او از دایه شدن طلب فخر و عزت بوده است
باید دیت از مال خود بدهد و اگر جهت فقر و تنگدستی دایه شدن دیت بر عاقله او است و اکثر
قدما باین روایت عمل کرده اند و اکثر متأخرین قائل شده اند که دیت مطلق بر عاقله است
و اول اقوی تر است و در روایتی از حضرت صادق علیه منقولست در باب دزدی که بخانهٔ
زنی رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با آن زن زنا کرد فرزند آن زنی خواست که آنرا دفع کند

دزد فرزند را

روایت در باب زنی که یار خود را در حجلهٔ خود آورد و شوهر او را کشت

در باب چهار کس که باهم شراب خوردند و دو نفر از ایشان کشته شدند

دزد فرزند را کشت و اسباب را برداشت که بیرون ببرد آن زن دزد را کشت حضرت فرمود که از
وارثان دزد پسر را میگیرند چهار هزار درهم برای آن زن که بجبر با او زنا کرده از مال دزد میگیرند و خون
دزد هدر است و اکثر قدما عمل بروایت کرده اند و متأخران مناقشه در بعضی احکام مذکوره کرده اند
در روایت دیگر از آن حضرت علیه السلم منقولست که در باب زنی که در شب زفاف
یار خود را آورده و در حجلهٔ خود پنهان کرد چون شوهر ارادهٔ مجامعت کرد یار از حجره در آمد و خواست
شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و آنرا کشت و زن شوهر را کشت حضرت فرمود که زن باید دیت یار را
بدهد که او را فریب داده و بخانه آورد و زنرا باید قصاص شوهر بکشند و جمعی از علما گفته اند که خون
یار هدر است دیت ندارد و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم چهار کس باهم آمدند و شراب خوردند و دو کس مجروح شدند و دو کس کشته شدند حضرت
فرمود که دیت آن دو کس که کشته شده اند بر آن دو کسست که مجروح اند و دیت خود را بسبب
جراحت از دیت کشتها کم میکنند و در روایت دیگر وارد شده است که دیت دو مقتول را بر
قبیلهٔ چهار کس حواله میکنند و دیت دو مجروح را از دیت کشتها بر میدارند و در روایت

حکایت شش نفر طفل که یکی از ایشان غرق شد
حکم نصب کردن سنگ و بریدن چاه

معتبر وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شش نفر طفل در میان آب
فرات بازی میکردند یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که مانده بودند دو نفر شهادت دادند
که آن سه نفر دیگر آنرا غرق کردند و آن سه نفر شهادت دادند که آن دو نفر غرق کردند حضرت فرمود
که آن دو نفر که سه کس بر ایشان شهادت داده اند سه خمس دیت را میدهند و آن سه نفر که دو کس بر
ایشان شهادت داده اند دو خمس دیت را میدهند و اکثر متاخرین این حکم مخصوص آن
واقعه دانسته اند و با وجود لوث بقسامه قائل شده اند   اگر آفت که سبب شده
باشد نه مباشر و آن نیز افراد بسیار دارد   اگر سنگی نصب کند یا چاهی بکند و کسی پایش
بر سنگ برآید و بیفتد و بمیرد اگر اینها را در ملک خود کرده باشد و کسی بسبب آن هلاک
شود ضامن نیست مگر آنکه شخص اجنبی را تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار باشد یا سر چاه را
پوشیده باشد و باو نگوید که این سنگ یا چاه سر راه است در این صورت اکثر گفته اند ضامن
است دیت آنرا و هم چنین اگر در صحرای مباح کرده باشد بر او ضمانی نیست و اگر در ملک
دیگری کرده باشد برخصت او باز ضامن نیست و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب تلف
کسی

کسی مسجد در کنار شارع بسازد
سبب تلف کسی شود
فرزند خود را بتعلیم شنا دهد تعلیم
شنا کند غرق شود

تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است و اگر در شارع چاه کنده باشد در آن به بیفتد کسی و بمیرد
و اگر در شارع تنگی باشد یا در شارع گشاده و در میان شارع که غالباً محل مرور است بکند اکثر گفته اند
مطلقا ضامن است و اگر شارع فراخ باشد و در کنار شارع بکند در جائی که بر آن مرور کم واقع می
شود اگر برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای جمع شدن آب باران باشد اکثر گفته اند
ضامن نیست و بعضی نیز در این بضمان قایل شده اند و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلم کنده است
ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای مصلحت خود کنده مانند بیت الخلا که در شارع مفتوح
میکنند ضامن است دیت هر کرا در آن بمیرد یا مجروح شود بنابر مشهور   اگر کسی مسجدی در
کنار شارع بسازد و سبب تلف کسی شود و بعضی گفته اند ضامن نیست و بعضی گفته اگر باذن امام علیه السلم
ساخته است ضامن نیست و بنا بر مشهور که احیای زیادتی طریق مسلمانان جایز نیست مسجد
ساختن حرام است و مطلقا ضامن است اگر کسی فرزند خود را بکسی دهد که شنا تعلیم او کند و او
غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامن است دیت آن طفل را و اگر تقصیر نکرده است خلاف است
و اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی حکم بضمان کرده اند و اگر طفل یا دیوانه را بی رخصت ولی شرعی

ده نفر منجنیق انداختند سنگ
بیکی از ایشان آید
دو کشتی در اثنای حرکت بهم بخورند
و هر دو شکسته شوند

ببرد که تعلیم شنا کند و غرق شود ضامن است   و اگر ده نفر منجنیق بیندازند و سنگ
رد شود و بر یکی از ایشان آید بمیرد خود و نه نفر دیگر شریکند در قتل او و یک عشر حصه مقتول ساقط
میشود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک دیت لازم میشود و اگر منجنیق بشخصی مخصوصی ببندند
و بقصد او بیندازند و بر آن واقع شود و بمیرد حکم قتل عمد دارد و باعث قصاص میشوند و بعضی از
علما موافق روایتی قائل شده اند که اگر سه کس شروع کنند در خراب کردن دیواری و بر یکی
از ایشان فرود آید و او بمیرد جمیع دیت آن بر دو نفر دیگر لازم است و اکثر گفته اند چون خودش
نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت لازم میشود   هرگاه دو کشتی در اثنای
حرکت بر یکدیگر بخورند و هر دو شکسته شوند اموال و نفوس تلف کردند اگر باد اختیار را از دست هر دو
ایشان گرفته بدون اختیار ایشان واقع شود هیچ یک ضامن نیست و اگر باختیار ایشان
حرکت میکرده و صاحب کشتی که کشتی را میرانده صاحب مال یکیست نصف قیمت هر کشتی و نصف
اموال هر کشتی هدر است و نصف قیمت هر کشتی و آنچه در آن است از اموال بر صاحب کشتی دیگر است
از ملاحان نیست و اموال از دیگران نصف قیمت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن جمیع
اموال

اگر کسی در ملک خود یا در زمین مباح
دیوار بسازد و منهدم شود و کسی تلف کند
جواز نصب ناودان بر شارع

اموال هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف شده باشند اگر عمد کرده اند
قصاص بر ایشان لازم است و اگر بخطا کرده اند دیت بر مال ایشان لازم میشود   اگر کسی
در ملک خود یا در زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف شود آن ضامن نیست
و اگر دیواری متصل بشارع یا بخانه همسایه بسازد و اگر راست ساخته یا مایل بخانه خود ساخته و
منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست و اگر دیوار را مایل بخانه همسایه یا مایل بشارع
ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن میل کند بشارع یا بخانه همسایه و تواند علاج کرد و نکند یا اثر انهدام
در دیوار ظاهر شود و علاج نکرد تا خراب شده در همه این صور اگر کسی تلف شود یا مجروح ضامن است
علی المشهور   مشهور میان علما رضوان الله علیهم اینست که جایز است ناودان بر راه
مسلمانان نصب کردن و هم چنین چوبها از دیوارها بیرون آوردن و پنجرها و روزنها ساختن مادام
که مرتفع باشند و ضرر بپیاده و سواره و کجاوه نرسانند اگر چه روایات وارد شده است که حضرت
صاحب الامر علیه السلم که ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان برطرف خواهند کرد و بنا بر مشهور که جایز است
اگر به بیفتد و کسی را بکشد یا مجروح کند یا مال کسی را تلف کند خلافست در ضامن بودن صاحب

ناودان و غیر او و جمیع کثیر از علما قایل شده اند که ضامن است دیت نفوس و قیمت اموال را
از مال خود و بنابر ضمان اکثر آنچه از ناودان بیرون است بیفتد خلافی میان قائلین بضمان نیست
که همه را ضامن است و اگر همه ناودان بیفتد که بعضی در میان دیوار است و بعضی بیرون اکثر
گفته اند مطلقا نصف آنچه تلف شده است ضامن است و بعضی گفته اند قیاس میکنند قدر بیرون
دیوار و قدر اندرون را و بنسبت اندرونی را ضامن نیست و بنسبت بیرونی را ضامن است

آتش در ملک غیر افروزند و ضرری بدیگران رسد

اگر کسی آتشی در ملک دیگری بیرخصت او برافروزد و باد آتش را بامتعه و اموال او برساند و تلف شود
نفوس و اموال بشوند همه را ضامن است و اگر در ملک خود یا در زمین مباحی آتشی برافروزد و چنین
مفسده مترتب شود اگر مظنهٔ تعدی بهمسایه نباشد یا اکتفا به قدر ضرورت کرده باشد ضامن
نیست و اگر در وقت وزیدن باد تند وزد زیاده از قدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در
خانهٔ همسایگان بیفتد ضامن است بنابر مشهور

اگر کسی در شارع عام بول کند پای کسی بلغزد و بمیرد

اگر کسی در میان شارع بول کند
و پای کسی از آن بلغزد و بیفتد بمیرد و بعضی گفته اند ضامن است دیت آنرا و همچنین اگر پای
کسی بدرد رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضامن است و اکثر گفته اند ضامن نیست

و اگر راه را

و اگر راه را آب بپاشند و کسی بلغزد یا اسب کسی بیفتد و اسب یا صاحبش تلف شود یا پوست
خربزه و یا هندوانه یا خیار و امثال اینها از چیزهای لغزنده بر سر راه بیندازد و کسی بسبب
آن تلف شود یا مال کسی ضایع شود خلافست میان علما بعضی از اینها همه حکم بضمان کرده اند
و بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر اینها را دیده و میتوانسته است
حذر کردن نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله خالی از اشکالی نیست

کوزه بر لب بام گذارد بیفتد و بکشد کسی را

اگر کوزه را بر بام خانه خود بگذارند و بیفتد بشارع و کسی را تلف کند یا مالی را ضایع
کند اگر تقصیری در گذاشتن نکرده مشهور آنست که ضامن نیست ~~اگر کوزه بر بام خانه بگذارند و~~
~~بیفتد بشارع و کسی را تلف کند یا مالی را ضایع کند اگر تقصیری~~

شتر مست

اگر شتری مست
شود یا حیوانی سرکش و موذی شود یا سگ درنده باشد صاحبانشان محافظت اینها چنین بکنند
و اگر جنایت اینها را موافق مشهور ضامن است و اگر ندانند که اینها چنین اند یا دانند تقصیری در
محافظت اینها نکرده باشد ضامن نیست و اگر اینها بر کسی حمله کند و او برای دفع ضرر از خود
چیزی بر اینها بزند و بمیرد ضامن نیست و اگر گربه کسی ضرر برساند صاحبش ضامن نیست

اما گفته اند اگر ضرر رساند میتوان کشت اگر حیوانی بطویلهٔ دیگر ببرد و آنرا بکشد یا مجروح کند مشهور آنست
که اگر صاحبش تقصیر از حفظ آن کرده است ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان صاحبخانه
آنرا که داخل شده است بکشد صاحبخانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و جمعی دیگر از اصحاب حاضر بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر
میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله حیوانی حیوانی را کشته است چیزی
لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود که تو حکم کن میان ایشان او نیز مثل قول اول جواب گفت
حضرت فرمود که یا علی تو حکم کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله اگر گاو در طویله خر داخل شده
است و آنرا کشته است صاحب گاو ضامن قیمت خر است و اگر خر داخل طویله گاو شده است
و ضامن گاو او را کشته است صاحب گاو ضامن نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست
بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوند را که برای من کسی را قرار داده است که بحکم پیغمبران
حکم میکند

اگر کسی داخل خانهٔ دیگری شود سگ صاحبخانه او را بگزد اگر برخصت
صاحبخانه داخل شده است صاحب خانه ضامن است و اگر بیرخصت داخل شده است
ضامن نیست

ضامن نیست و براین مضمون احادیث بسیار است

اگر دابهٔ کسی جنایت کند

دابه هرگاه جنایتی بکند چند
قسم است **اول** آنکه صاحب دابه سوار باشد دابه را رو و در این صورت مشهور آنست که سواره
ضامن است آنچه جنایت کند دابه بدست خود با جماعاً و بسر خود بنابر مشهور و جنایتی که بپا کند
ضامن نیست **دوم** آنکه سوار باشد و ایستاده باشد در اینصورت مشهور آنست که ضامن
است جنایت سر و دستها و پاها را **سوم** آنکه پیاده باشد و سر دابه را کشد ضامن جنایت
سر و دستها است و ضامن جنایت پاها نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پیش انداخته
باشد و براند و مشهور آنست که جمیع جنایتهای او را ضامن است **پنجم** آنکه در جمیع این صور
دیگری آن دابه را رم بدهد و بآن سبب جنایتی بکند ضمان بر آن کسیست که آنرا رم داده است
بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی که
بکند بر او است **ششم** آنکه دابه از دیگری باشد و شخص بکرایه یا عاریه سوار شود اگر
صاحب همراه نباشد در همه اقسام مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد مشهور
آنست که صاحب ضامن جنایتهاست نه سواره و اگر در اینصورت دابه صاحب خود را

تعدد موجب جنایت

پسندار ذو صاحب ضامن نیست مگر آنکه سبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی از مکاریان
مکه است **هفتم** آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه و دابه
بر آقا است و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر بدن کسی واقع شود تعلق بقیمت غلام میگیرد
و بعضی گفته اند اگر برخصت مولا سوار شده است بر مولی است و اگر جنایت بر مال کسی واقع
اکثر گفته اند مولی ضامن نیست و لیکن بعضی گفته اند بعد از آزادی میگیرند و بعضی گفته اند آن را
سعی میفرمایند که دیت را کسب کند و بدهد **تعدد موجب جنایت** آنست که چند موجب با یکدیگر جمع
شده باشند و آن نیز چند قسم است **اول** آنکه مباشر و سبب با یکدیگر جمع شوند و غالب مباشر
قولیست مثل آنکه کسی چاهی بکند و دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد یا یکی شخصی را آنکه دارد و
دیگری آنرا بکشد و امثال اینها که در این مواضع مباشر قولیست و گاهی باعتبار زنادانی
مباشر سبب اقوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و روی آن را پوشیده
باشد محل و دیگری نداند که چاه در اینجا است دستی بر کسی زند و بآن سبب در آن چاه افتد
در اینجا سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است و از این باب فرضها در پیش
گذشت

گذشت و گاه است که دو سبب با هم جمع شوند مثل آنکه یکی سنگی بر سر راه گذاشته باشد و دیگری
چاهی کنده اول پایش بسنگ بر آمده و بعد از آن بچاه افتد چون اول سنگ سبب شده اکثر گفته اند
که آن ضامن است و در این مقام متعارفست که مسئله زبیه و اسد را ذکر میکنند یعنی گودالی که
میکنده اند که شیر در آن بیفتد آنرا شکار کنند در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار نفر رفتند بدیدن شیری که در زبیه افتاده
بود یکی پایش لغزید و افتاد و دیگری چنگ زد گرفت او نیز بسوم چسپید و سیوم در چهارم چسپید
و هر چهار بگودال افتادند و شیر ایشان را هلاک کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب ایشان حکم
کرد که اول طعمه شیر بود که بسبب افتاده و فرمود که ورثه او ثلث دیه بورثه دوم بدهد و ورثه دوم
ثلث دیت بورثه سیوم بدهند و ورثه سیوم تمام دیت بورثه چهارم بدهند و در روایت دیگر
وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که چنین واقعه در یمن واقع شد حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه چنین حکم کرد که قبیل آن جماعت که بر سر زبیه ازدحام کرده بودند باید که بورثه اول ربع
دیه بدهند و بورثه دوم ثلث دیه و بورثه سوم نصف دیت و بورثه چهارم یک دیت تمام و علما را

در بیان دیات اعضا

دیت موی سر و ریش

در توجیه این دو روایت سخن بسیار است و فقیر نیز در تصانیف خود در اینمقام تحقیقات کرده ام
که این رساله محل ذکر آنها نیست و احتیاج باین مسئله کم واقع میشود **در بیان دیات اعضا**
و آنها دو قسم است یکی آنکه تقدیری از شارع بخصوص وارد نشده است و در آن ارش ثابت است
یعنی فرض میکنند که اگر شخصی بنده باشد بسبب جنایت چه مقدار قیمت او بهم میرسد همان تفاوت
را نسبت بدیت آن شخص حساب میکنند مثل آنکه اگر بنده بود ده یک قیمتش کم میشود در اینجا
ده یک دیت را میگیرند و قسم دیگر آنست که از شارع بخصوص دیتی در آن وارد شده است
و غالب آنست که آنچه در آدمی دو تا است در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت مانند چشم
و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست مانند ذکر و زبان در آن یک دیت است و هر یک به تفصیل ان شاء الله تعالی مذکور
شد **اول** در دیت موی سر و ریش است و مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکند که موی سر مرد
بر طرف شود و نروید تمام دیت مرد لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت لازم میشود و هم چنین در
موی ریش مرد اگر نروید تمام دیت است و اگر بروید ثلث دیت و بعضی گفته اند در موی سر و ریش
هر یک اگر نروید صد اشرفی باید داد و مستند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک از سر
و ریش

و ریش اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند اگر موی سر نروید صد اشرفی نیست و موی ریش اگر
نروید ثلث دیت آدمی و اگر موی سر زن را ببرد یا بتراشد اگر نروید تمام دیت زن لازم می
شود و اگر مثل بروید مهر مثل آن زن لازم میشود و بعضی گفته اند اگر بروید ثلث دیت زن لازم
می شود و در روایت معتبر وارد شده است در باب کسی که موی سر زن را به تراشد او را میزنند
زدن دردآورده و حبس میکنند آنرا در زندان مسلمانان تا معلوم شود که مویش میروید یا نمیروید
و اگر بروید مهر مثل زنان خویشان آنرا از آن میگیرند و اگر نروید دیت تمام از آن میگیرند و بعضی
گفته اند مدت معلوم کردن که میروید یا نمیروید یکسال است و روایتی بر این مضمون وارد شده است
و بعضی گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافیست و اگر خلافش ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد
و اگر بعضی از موی سر یا ریش را ازاله کند آن بعض را باطل سر قیاس میکنند و بآن نسبت
دیت میگیرند **دوم** در موی ابروها اکثر گفته اند که دیت که در هر دو پانصد اشرفی است و در هر یک
دویست و پنجاه اشرفی خواه نروید و جمعی گفته اند که اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند در
هر دو مجموع دیت آن شخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند

دیت موی ابرو

دیهٔ موی مژگان

در هر دو و اوّل اشهر است **سوم** در موی مژگانها اگر ازاله کنند و نروید خلاف است بعضی گفته اند
اگر مژگان هر دو چشم باشد تمام دیت آن شخص است و از یک چشم نصف دیت آن و اگر بروید
ارش است و بعضی گفته اند خواه بروید و خواه نروید ارش است و در موهای دیگر بدن تقدیری وارد
نشده است اگر موجب نقص باشد ارش خواهد بود **چهارم** در کور کردن هر دو چشم تمام دیت آن

دیهٔ چشم

شخص است و در هر یک نصف آن و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و اوّل و شب کور و غیر آن
و در پلک چشمها خلافست اکثر گفته اند اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کند تمام دیت آن شخص لازم
میشود و در هر چشم نصف آن و در هر پلک ربع آن و بعضی گفته اند در پلک بالا دو ثلث دیت
چشم است و در پلک پائین یک ثلث و اکثر گفته اند در پلک بالا ثلث دیت چشم است و در پلک
پائین نصف دیت چشم و بر این مضمون حدیث صحیح وارد شده است و قوی تر است و بنا بر این
از مجموع پلکها سدس دیت انسان کم میشود و عمل کرده اند بر صورتی که زیاده از یک کس ببرد یا
بعد از دادن دیت بعض با قیرا ببرد چون مستند صریحی نیست در آنکه در مجموع تمام دیت است
و دور نیست که مجموع نیز احیان مقدار ثابت شود اما کسی از فقها ندیده ام که باین قول قایل شده
باشند و اگر

باشند و اگر کسی چشم صحیح کسیرا که یک چشم داشته کور کند دیت تمام آن شخص بر او لازم می
شود اگر یک چشم دیگرش کور مادرزاد باشد یا بآفت آسمانی کور شده باشد و اگر کسی کور کرده
باشد و او دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیت لازم
میشود و موافق مشهور اما این قید از اخبار ظاهر نمیشود و اگر حدقه چشم کور یک چشم درست باشد

دیهٔ بینی

چیزی نه بیند و کسی آنرا بکند مشهور آنست که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی
ربع گفته اند **پنجم** بینی است و در آن تمام دیت است اگر جمیع را قطع کند با استخوان یا از پائین
استخوان جمیع آنچه نرم است ببرد و اگر بشکند بینی را و باصلاح نیاید و فاسد شود باز تمام
دیت لازم میشود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته اند که صد اشرفی میدهد و اگر شل
و ناقص بماند دو ثلث دیت میدهد و در روثه بینی اکثر گفته اند نصف دیت است و بعضی
گفته اند ثلث اما در تفسیر روثه خلاف کرده اند اکثر گفته اند دیواریست که در میان پرهای
بینی است و بعضی گفته اند سر بینی است و در پرهای بینی اگر بریده شود خلافست بعضی
گفته اند در هر یک نصف دیت است و بعضی گفته اند در هر یک ثلث دیت است و این قول

قوی تر است و بدانکه کتاب ظریف مستند اکثر احکام دیاتست و آن کتابیست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم برای عمال نوشت در باب دیات بآن عمل کنند و اگر چه اکثر علما سندش را صحیح نمیدانند اما
فقیر سندش را در کمال صحت میدانم و هر جا که کتاب ظریف میگویم اشاره بآن کتابست و در آن کتاب
مذکور است که اگر روثه بینی را قطع کند یعنی کنارش را پانصد اشرفی میدهند و اگر بتیر و یا نیزه
سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است یعنی اشرفی
و اگر مسدود شود و باصلاح آید دیتش خمس دیت روثه است که صد دینار باشد و اگر سوراخ پرده
میان برسد و رخنه کند و آنرا سوراخ بکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ
کرده است یعنی یک پره را با نصف دیوار میان و اگر یک پره را با جمیع دیوار میان سوراخ کند و پره دیگر
را سوراخ نکند ثلث شش دینار است و ثلث دینار میدهد و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتئم
شده باشد و باصلاح آید و اکثر فقها از این مضامین غافل شده اند و بنحو دیگر نقل کرده اند و در حدیث
دیگر وارد شده است که کسی که بینی کسیرا ببرد ثلث دیت بینی میدهد و این را نیز بغیر کلینی ابن

دیهٔ گوش

سعید دیگری متعرض نشده است **ششم** دیت گوش است و هر دو دیت تمام آن شخص است و در هر یک
نصف دیت

نصف دیت و این در صورتیست که تمام گوش بریده شود حتی بیخ گوش از طرف خود خواه گوش شنوا
باشد خواه کر و اگر بعضی از گوش را ببرد و آن بعضی را مساحت میکنند و نسبت بمساحت جمیع
گوش آن شخص ملاحظه میکنند و بآن نسبت از دیت میگیرند و بعضی گفته اند در بریدن نرمه گوش
ثلث دیت گوش است و در دریدن گوش ثلث دیت گوش گفته اند بعضی از علما در شل شدن
گوش که او یخته شود دو ثلث دیت گوش است و اگر شل شده را کسی ببرد ثلث دیت گوش

دیهٔ لب

میدهد **هفتم** دیت لبهاست و خلافی نیست در آنکه اگر هر دو لب را ببرد تمام دیت آن شخص
لازم میشود و در دیت هر یک از لبها خلافست بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت است
و لب پائین دو ثلث دیت و بعض گفته اند در لب بالا دو خمس دیت است که چهار صد دینار است
و در لب پائین سه خمس که شش صد دینار است برای آنکه لب پائین آبرا نگاه میدارد و روایتی
باین مضمون وارد شده است و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف که در لب بالا نصف
دیتست و در پائین دو ثلث دیت و بنا بر این لازم می آید که در هر دو لب زیاده از دیت
آدمی باشد و این خلاف اجماع و سایر اخبار است مگر آنکه فرق باشد میان آنکه هر دو را با هم ببرند

یا جدا ببرند و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت است و تفاوتی میان بالا و پایین نیست و جمعی
از محققین متاخرین اختیار این کرده اند و مسئله مشکل است و اولی صلح است و اگر بعضی از لبها
بریده شود مساحت میکنند آن بعض را نسبت به کل و با آن نسبت دیت میگیرند و حد لب پایین
از طرف عرض آن مقدار است که بن دندانها جدا است متصل به سوراخهای بینی و آنچه محاذی آنست
تا گوشهای لب بالا و عرضش آن قدر است که از بن دندانها جدا است متصل به سوراخهای بینی و آنچه
محاذی آنست تا گوشهای لب و آنچه از گوشهای لب گذشته است داخل لبها نیست و اگر لبها در هم
کشیده شود بیکدیگر متصل نشوند دندانها را نپوشانند بعضی گفته اند تمام دیت لبها لازم است و اکثر
گفته اند ارش باید گرفت و اگر لبها سست و آویخته شود بماند دیتش دو ثلث دیت لبهاست
و اگر کسی لبهای او آویخته را ببرد ثلث دیت میدهد و در کتاب ظریف مذکور است و اگر لب بالا را
شکافد که دندانها نمایان شود و دوا کنند که ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین بد نما
و قبیح بماند دیتش صد و سی و سه دینار است و ثلث دینار و اگر لب پایین شکافته شود و
دندانها نمایان شود و ملتئم شود دیت آن صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر چنان بماند
دیتش

بماند دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اکثر علما گفته اند که سوراخ در هر یک از
لبها که به شود و اگر باصلاح نیاید ثلث دیت آن لب است و اگر باصلاح آید خمس دیت آن لب است

دیت زبان

هشتم دیت زبانست اگر زبان صحیح را از بیخ ببرند تمام دیت آن لازم میشود و اگر زبان لال را ببرد
ثلث دیت اوست و اگر بعض زبان لال ببرد بمساحت جمیع زبان دیت میگیرند و اگر بعض زبان
صحیح را ببرد مشهور آنست که به نسبت حروف که کم شده است و نمیتواند تکلم نماید با آنها نمود با جمیع
حروف که بیست و هشت حرفست میگیرند نه نسبت مساحت زبان و مجموع دیت را بر مجموع حروف بالسویه
قسمت میکنند و با آن نسبت میگیرند مثل اگر ثلث زبانش را بریده اند و چهارده حروف کم شده است
نصف دیت را میگیرند و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند اگر باعتبار مساحت
بیشتر میشود آنرا اعتبار میکنند و اگر باعتبار حروف بیشتر میشود آنرا اعتبار میکنند و در بعضی از
روایات عدد حروف بیست و نه وارد شده است بنا بر آنکه همزه و الف را غیر یکدیگر گرفته اند و اول
اقوی و اشهر است و بعضی گمان کرده اند که فرق میان همزه و الف آنست که اول متحرک است
و ساکن ثانی و این غلط است زیرا که مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضای دهن است

وایضا معلوم است که فرق است میان تا خذ و قال با آنکه در هر دو ساکنند و بعضی از اهل
عربیت گفته اند که بنای بیست و هشت حرف بر اسم است زیرا که الف اسم الف و همزه هر دو است
و همزه نام مستحدثیست تازه بهم رسیده است پس حروف بیست و نه اند و نامها شان بیست و هشت است
پس معلوم شد که حدیث بیست و نه وجه صحیح دارد بلکه اوجه است و اگر کسی خواهد نکته بگوید که همزه را حساب
کرده اند و الف را حساب نکرده اند برای آنکه زبان در مخرج الف دخل ندارد بهتر است برای آنکه در همزه
نیز چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان در آنها دخل ندارد و حساب
کرده اند مانند با و میم و گویا حروف تهجی که برای اطفال مینویسند لا را برای الف الحاق میکنند و الف
که در اول است برای همزه میگویند چون اول ملفوظی الف همزه است و چون ساکن را بدون حرفی
که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن در آورده اند و خصوص لام شاید برای
این باشد که بالف افتتاح کلمه طیبه لا اله الا الله است که افتتاح اسلام و ایمان بآن میشود و اهم
بر سر مطلب اگر در حروف نقص بهم رسد اما متعدد تر از اول یا کند سخنی گوید باید ارش بگیرد و هم چنین
اگر ادای حروف را بنحوی که اول میکرد نتواند کرد و اگر حروف را صحیح از مخرج ادا نتواند کرد مثل
آنکه را را

را لام گوید دور نیست که حکم نقصان حروف داشته باشد و اگر یک کسی جنایتی کرد و نصف حروف
بر طرف شد و دیگری جنایت کرد و نصف آنچه باقی مانده بود بر طرف شد ربع مجموع دیت را از دویم
میگیرند و اگر زبان طفلی را ببرد که هنوز بسخن نیامده باشد اکثر گفته اند تمام دیت لازم میشود و اگر
بحدی رسیده باشد که اطفال دیگر سخن میگویند در آن سن و سخن نگوید و کسی زبانش را ببرد
ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بریدن بسخن آید و بعضی از حروف را گوید معلوم میشود که زبانش آفت
نداشته است بقدر حروفی که کم شده است دیت میگیرند و اگر جنایتی بر کسی بکنند و او دعوی کند
که زبانش لال شده است اکثر گفته اند بقسامه اثبات میشود و در روایتی وارد شده است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی چیزی بر سر مردی زد و او دعوی میکرد که چشمش
چیزی نمی بیند و دماغش چیزی نمیشنود و لال شده است و حرف نمیتواند زد حضرت فرمود اگر راست
میگوید سه دیت آدمی بآن می باید داد گفتند یا امیر المؤمنین علیه السلام چه دانیم که او راست میگوید فرمود
که برای امتحان شامه اش لته سوخته را نزدیک بینی او بدارند که دودش بدماغش برود
و اگر سرش را دور برد آب از دماغش جاری شد دروغ میگوید و الا راست میگوید و برای امتحان

باصره اش را برقرص آفتاب بدارند اگر دیده اش را برهم زند دروغ میگوید و اگر دیده اش بازمی ماند
راست میگوید و برای امتحان زبانش سوزنی بر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون آید دروغ میگوید
و اگر خون سیاه بیرون آید راست میگوید و بعضی باین روایت عمل کرده اند و اگر جنایتی بر زبان
کسی وارد شود و لال شود دیت بگیرد بعد از دیت گرفتن زبانش گشوده شود و بعضی گفته اند
دیت را پس میگیرند و بعضی گفته اند این سخن گفتن عطیه ایست از جانب خدا پس نمیگیرد دیت

دیت دندان

نهم دیت دندانهاست و در مجموع دندانها یکدیت تمام است و مشهور آنست که دیت را
به بیست هشت دندان قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست هشت باشد حکم دندان زاید دارد
که دیتش ثلث دیت اصلیست و بیست هشت دندان چهار را ثنیه میگویند دو از بالا و دو از
پائین و چهار دیگر بعد از آنها را رباعیه میگویند دو از بالا دو از پائین و بعد از آن چهار دیگر را
ناب میگویند نیش و آن دندانهای بلند است و چهار دندان بعد از آن ها را ضواحک میگویند
که غالب در وقت خنده ظاهر میشود و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیاست از هر طرف سه
دندان از بالا و سه دندان از پائین دوازده دندان پیش را مقادیم میگویند و شانزده
دندان

دندان که بعد از ثنیه هاست مواخیر میگویند و مشهور آنست که در دوازده پیش در هر یک پنجاه دینار است
که نصف عشر دیت باشد و مجموع ششصد دینار میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده
دندان مواخیر بیست و پنج دینار است که مجموع چهارصد دینار باشد دو خمس دیت باشد مرد و از زن
نصف این مقدار است اگر به ثلث دیت برسد و تفاوتی نیست میان دندان سفید و سیاه و زرد
و اگر بحسب خلقت چنین روئیده باشد و اگر بعلتی سیاه شده باشد در آن ثلث دیت اصلیست و اگر
جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث دیت آن دندان را میدهد چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است
که اگر چیزی بر دندان بزنند یکسال انتظار میکشند اگر افتاد دیت میگیرند یا نصد درهم و اگر نه نیفتاد
و سیاه شد دو ثلث دیت میگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است و در کندنش
نیز ارش است و بعضی گفته اند در کندنش ربع دیت دندان است و اگر دندان زاید را با دندان
اصلی ضایع کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی نمیدهند و اگر تنها کنده باشد ثلث دیت اصلی
میدهد که جنب آنها واقع شده است اگر در میان مقادیم است ثلث پنجاه دینار است و اگر در میان
مواخیر است ثلث بیست پنج دینار میدهد و بعضی گفته اند در دندانهای زیاد ارش میدهد و اگر جنایت

کسی دندان شکافته شود و نیفتد دیت آن دو ثلث دیت آن دندانست و بعضی ارش گفته اند
و در روایت ظریف نصف دیت دندانست و اگر دندان شکافته شده را کسی بکند بعضی
ثلث دیت آن دندان گفته اند و بعضی ربع موافق کتاب ظریف و بعضی ارش و اول اشهر است
و در آن شکی نیست که اگر دندان با ما لیش بکند زیاده بر دیت دندان نمیدهد و اگر آنچه بیرون و ظاهر است
از دندان بشکند و پایش بماند اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد و بعضی گفته اند نسبت

دیت گردن

جمع حساب میکنند و میدهند دهم دیت گردن است اگر بشکند و کج بماند دیت میدهند و هم
چنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود تمام دیت گفته اند لازم میشود و اگر درست شود و نتواند بجانب

دیت استخوان زنخدان

راست و چپ درست نظر کند یا لقمه را بدشواری فرو برد مشهور ارش است یازدهم دیت
دو استخوانست که یکطرف بگوشها متصل است میشوند و یکطرف بذقن و آنرا لحیانه میگویند اگر هر دو
از جا کنده شوند بی دندانها یکدیت تمام است و اگر با دندانها باشد دو دیت تمام و اگر جدا نشوند

دیت دست

و خاییدن یا بخوردن گفتن دشوار باشد ارش لازم میشود دوازدهم دیت دستهاست
و خلافی نیست در آنکه در قطع هر دست نصف دیت آن شخص است و در قطع هر دو تمام دیت و در آن
نیز خلافی نیست

نیز خلافی نیست که اگر دست را از زند به بُرّد یعنی مفصل کف و ساعد صادقست که دستش را بریده است
و این احکام در آن جاریست و اگر از مرفق به بُرّد خلافست بعضی گفته اند باز همان دیت دست را است
و چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته اند دیت دست میدهد و ارش هم میدهد برای زیادتی ساعد که مابین
مرفق و زنداست و بعضی گفته اند دو دیت دست میدهد یکی برای دست تا زند و یکی از زند تا مرفق
و قول آخر ضعیف است و قول اول احوط است و قول ثانی خالی از قوتی نیست و هم چنین اگر دستش را
از دوش به بُرّد هر سه قول در آنست و بنابر قول آخر سه دیت دست خواهد بود و اگر بعد از آنکه دستش را
از زند بریده باشند دیگری از مرفق به بُرّد بارش قایل شده است و بعضی بدیت است و احتمال ارش
است و احتمال ارش در همه ظاهرتر است و اگر کسی در زیر زند دست دو کف داشته باشد یا در زیر مرفق اگر
هر دو را به بُرّد برای اصلی و برای زاید البته یکی اصلیست و یکی زاید و غالبا آنکه اصلیست درست تر و قوی تر

دیت انگشتان

میباشد پس یکدیت دست میدهد برای اصلی و برای زاید بعضی گفته اند ثلث دیت اصلی را میدهد
و بعضی بارش قایل شده اند سیزدهم دیت انگشتانست و خلافی نیست در آنکه در مجموع انگشتان
دست یکدیت آن شخص است و در جمیع انگشتان پا نیز یکدیت تمام است اما در قسمت دیت بر انگشتان

خلاف است و بعضی گفته اند دیت جمیع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت آدمیت و بعضی
گفته اند در ابهام که انگشت مهین است ثلث دیت است و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت مساوی قسمت
میشود موافق کتاب ظریف و قول اوّل اشهر است و دیت انگشت زیاده ثلث دیت انگشت اصلی
است و کسی که انگشتی را شل کند دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد و اگر انگشت شل را
قطع کند ثلث دیت انگشت صحیح را میدهد و دیت هر انگشتی بر سه مفصل آن قسمت میشود بالسّویه
پس اگر مفصل دوم انگشتان غیر ابهام را ببرد دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد و اگر مفصل
اوّل را ببرد ثلث دیت انگشت را میدهد و در ناخنها مشهور آنست که در هر یک از ناخنهای
دست و پا که قطع کند اگر نروید یا سیاه بروید ده دینار میدهد و اگر سفید بروید پنج دینار میدهد
و در روایت صحیح وارد شده است که در ناخن پنجه دینار است و حمل کرده اند بر آنکه سفید بروید
چهاردهم دیت پشت است اگر بشکند و باصلاح نیاید یا بیاید و عوز نماید یا نتواند نشست تمام
دیت میدهد و اگر باصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث دیت میدهد و در روایت ظریف وارد
شده است که اگر باصلاح بیاید صد دینار میدهد و اوّل اشهر است و اگر پشتش را بشکند و پاهای
او بآن سبب

دیت پشت

او بآن سبب شل شود یکدیت برای پشت میدهد و دو ثلث دیت برای پاها میدهد و شیخ طوسی
رحمه الله گفته است که اگر پشتش را بشکند و بآن سبب راه رفتن و جماعش برطرف شود دو دیت میدهد و اگر
متعدّد کرده در میان فقرات است قطع شود تمام دیت باید داد **پانزدهم** دیت پستانهای زنست هر دو اگر
بریده شود تمام دیت زن لازم میشود و در هر یک نصف دیت و اگر نکمه سر پستان را ببرد بعضی گفته اند
او هم حکم پستان دارد و بعضی بارش قایل شده اند و اگر سر پستانهای مرد را قطع کند بعضی گفته اند
در هر دو مجموع دیت مرد است و در هر یک نصف دیت و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند در هر دو
ثمن یک دیت قایل شده اند که صد و بیست و پنج دینار است و در روایت احتمال دارد که در هر یک
این مقدار باشد و بعضی بارش قایل شده اند **شانزدهم** در قطع حشفه تا بیخ ذکر تمام دیت مرد لازم
میشود خواه جوان باشد و خواه پیر و خواه طفل و خواه خصیه دار و خواه بی خصیه و اگر بعضی از حشفه را
ببرد و دیگری باقی ذکر را ببرد بر اوّل دیت لازم میشود و بر ثانی ارش و در ذکر عنین ثلث دیت است
و در بعضش باین نسبت **هفدهم** در بریدن هر دو خصیه تمام دیت است و در هر یک نصف دیت
بنابر مشهور و در روایت معتبر وارد شده است که در خصیه چپ دو ثلث دیت است و در خصیه راست

دیت پستان

دیت قطع حشفه

دیت خصیه

یک ثلث دیت زیرا که فرزند از خصیه چپ بهم میرسد و جمعی از فقها باین مضمون قایل شده اند و نهایت
دارد و ابن جنید قایل شده است که در خصیه راست نصف دیت است و در خصیه چپ تمام دیت و نسخه کافی
موافقت با یکجز و مطلب او میکند و اگر جنایتی کند که فتق بهم رساند و پوست خصیها بزرگ شود چهار صد دینار
میدهد که دو خمس دیت باشد و اگر چنان شود که پا را گشاده گذارد و قادر بر راه رفتن نباشد مگر بدشواری
هشت صد دینار میدهد که چهار خمس دیت باشد و در کتاب ظریف چنین وارد شده و اکثر علما عمل کرده اند
هجدهم اگر شفرین زن را که لبهای فرجش باشد ببرد تمام دیت زن را میدهد و اگر یکطرف را ببرد
نصف دیت میدهد و اگر پشت زهارش ببرد ارش میدهد و اگر کسی دختری را که زنش باشد
پیش از نه سال وطی کند و افضا شود یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود میباید مهر او را بدهد و دیت او را
بدهد و بر او همیشه حرام است و میباید تا آن زن زنده است نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از
نه سال زن خود را وطی کند و افضا شود دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم است و اگر زنش
نباشد و زنا کند و افضا شود اگر اکراه کرده است او را مهر المثل و دیت بر او لازم است و اگر باکره
باشد ارش بکارت نیز لازم است بنابر مشهور و اگر برضای زن بوده است مهر ساقط میشود و بعضی
گفته اند

دیت بریدن لب فرج زن

گفته اند ارش بکارت نیز ساقط است و اگر بانگشت بکارت دختری را ببرد که بول در اختیارش نباشد
شود بول را نگاه نتوان داشت اکثر گفته اند تمام دیت میدهد و بعضی ثلث دیت گفته اند و در
روایتی مهر المثل نیز وارد شده است و بعضی گفته اند هم دیت میدهد و هم مهر المثل **نوزدهم**
در دیت الیتین است یعنی دو طرف نشستنگاه و در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت است
و از زن دیت زن است و در هر یک نصف دیت زن است موافق مشهور و از کلام بعضی ظاهر میشود
که مراد بریدن گوشتهای برآمده است که چون میایستد بلندتر از آنهاست و بعضی گفته اند مراد شکستن
استخوانهای زیر آنهاست **بیستم** در دیت قدم است و در هر یک نصف دیت و در انگشتان
بنحویست که در دستها گذشت و خلاف نیز در اینجا جاریست و دیت هر انگشت بر سه بند انگشتان
بالسّویه قسمت میشود و دیت ابهام بر دو انگشت و در هر یک از ساقها و رانها نصف دیت است
و بعضی در ساق و ران بارش قایل شده اند و اگر پا را از زانو ببرد بعضی گفته اند همان دیت
پاست دیگر چیزی بر آن نیست و بعضی گفته اند دیت پا را با ارش ساق میدهند و بعضی دو
دیت قایل شده اند و همچنین خلافست اگر از بیخ ران ببرد و اگر پیش را شل کند دو ثلث

دیت الیتین

دیت قدمین

دیت استخوان دبر

دیت پا میدهد و اگر پای شل را ببرد ثلث دیت پا میدهد و در روایتی وارد شده است
که اگر بالا را شل کند تمام دیت میدهد و جمعی کرده اند بر آنکه مطلق راه نتواند رفت **بیت یکم** در روایتی
وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب دبر را که عصعص میگویند بشکند که غایط را ضبط نتواند کرد تمام دیت
میدهد و در روایت وارد شده است که اگر چیزی بر ما بین خصیتین و دبر کسی بزند که بول و غایطش
ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد و بهرد و روایت جمعی از علما عمل کرده اند **بیت دوم** در روایتی
وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شخص القدر پا بر شکم شخصی مالید
که غایط از او آمد حضرت فرمود که آن نیز چنین کند یا ثلث دیت بجریمه این عمل بدهد و جمعی از علما
عمل کرده اند و بعض بارش قایل شده اند **بیت سوم** در کتاب ظریف وارد شده است که کسی

[illegible]

دیت دندانها ... از کتاب ظریف

که دندانهای کسی را بشکند اگر دندانهائیست که محاذ قلب است برای هر دندانه بیست و پنج دینار است
و اگر دندانهائیست که در جانب باروها است برای هر دندانه ده دینار است و اکثر علما چنین فهمیده اند
که برای سر دندانها که مقابل لب است دیت اول میدهد و آنچه در پهلوها است دیت دوم و این معنی بسیار
بعید است بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که دندانهای پائین که همه زیر دل واقع شده است
خواه از پیش

دیت شکستن استخوان

خواه از پیش و پس و خواه از پهلو و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است
و آنچه بالاتر است بجانب باروها ده دینار است **بیت چهارم** اکثر فقها رضوان الله علیهم گفته اند
شکستن استخوان هر عضوی دیتش خمس دیت آن عضو است یعنی پنج یک و اگر باصلاح آید بدون
کجی و عیبی دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضو است و در موضحه هر عضوی یعنی جراحتی که
استخوان نمایان شود چهار یک دیت شکستن آن عضو است و در کوبیده شدن هر عضو که
استخوان خورد شود ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید بی کجی و عیبی چهار خمس دیت
کوبیده شدن است و در جدا شدن هر عضوی که آن عضو معطل شود دو ثلث دیت آن عضو است
و اگر باصلاح آید بدون عضو عیبی دیتش چهار خمس دیت جدا شدن است و این احکام را
از کتاب ظریف اخذ کرده اند و در آن کتاب تفصیل احکام هر عضو مذکور است و بعضی با این
قواعد موافق است و بعضی مخالف و فقیر در بعضی از شروح کتب حدیث بتحقیق تفصیل این
احکام کرده ام و این رساله موجزه گنجایش ذکر آنها ندارد و در آن کتاب مذکور است که
کسی که یکطرف چنبره گردن کسی را بشکند و باصلاح آید چهل دینار میدهد و در هر دو طرف هشتاد

دیت جنایت بر منافع

دیت برطرف کردن عقل

دینار است و جمعی از علما عمل کرده اند و بعضی بارش قایل شده اند **فصل چهارم** در بیان دیت
جنایت بر منافع است که بسبب فعل او قوتی که حق تعالی در آن سال مقرر فرموده ضایع یا ناقص
شود و در آن چند مبحث است **اول** برطرف شدن عقل است اگر بالکلیه زایل شود تمام دیت
آن شخص لازم میشود و اگر زایل نشود اما اگر کم شود ارش لازم میشود و اکثر گفته اند قدر ارش منوط
بنظر حاکم شرعست که از آثار ملاحظه نماید که چه قدر اختلال در عقل او بهم رسیده و بآن نسبت
از مجموع دیت حکم کند و بعضی گفته اند بزمان تقریر میکنند مثل آنکه یک روز عاقل باشد و یک روز
دیوانه نصف دیت باید داد و اگر دو روز عاقل باشد و یک روز دیوانه ثلث دیت باید داد و معلوم است
که تخمینی است و قاعده کلیه از اینها ظاهر نمیشود بس باشد که همه احوالش متشابه باشد اما نسبت
بسابق شعور و تمیزش کم شده باشد و اگر چیزی بر سرش بزند که جراحتی در سرش بهم رسد
و عقلش نیز زایل شود و اکثر گفته اند که دیت جراحت را جدا و دیت برطرف شدن عقل را جدا
میگیرند و بعضی گفته اند که اگر هر دو بیک ضرب واقع شده است کمتر در بیشتر داخل میشود مثل
آنکه چوب بر سرش زد که هم جراحت شد و هم دیوانه شد یک دیت میگیرند و دیت جراحت را
جدا نمیگیرند.

جدا نمیگیرند و اگر چوب بر دستش زد و دستش را شکست و بعد از آن بر سرش هم زد دیوانه
شد دیت هر دو را میگیرند و بر این مضمون روایت صحیح وارد شده است و در آن روایت مذکور
است که یکسال انتظار میبرند اگر در عرض سال مرد آنرا بعوض میکشند و اگر زنده ماند و جنونش
برطرف شد دیت میگیرند و بر این مضمون اکثر قدما قایل شده اند و اگر بعد از دیت گرفتن عاقل
شود اکثر گفته اند دیت را پس نمیگیرند و بعضی گفته اند بقدر ارش میگذارند و باقی را پس می
گیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند که بحسب عادت نمیماند بصلاح آید این بخششی است

دیت ابطال قوت سمع

از حق تعالی دیت را پس نمیگیرند و الا پس میگیرند **دوم** ابطال شنیدن گوش است و اگر از هر
دو گوش بالکلیه شنیدن برطرف شود تمام دیت میگیرند و اگر گواهی دهند اطبا و اهل خبرت
که دیگر عود نمیکند و اگر گویند ممکن است که بعد از مدتی عود کند انتظار آن مدت میکشند و اگر عود
نکرد دیت قرار میگیرد و در حدیث صحیح وارد شده است که یکسال انتظار میکشند و اگر جنایت کرده
تکذیب او کند یا گوید که نمیدانم که راست میگوید امتحان میکنند او را در هنگام صداهای شدید
مانند رعد یا در هنگام غفلت او آن صداهای عظیمی میکنند و در کتاب ظریف مذکور است که در خراب

صدای عظیم بر آن میزنند اگر بیدار شود دروغ میگوید و اگر با اینها معلوم نشد بقسامه ثابت میکنند
پنج قسم بنابر قول و به شش قسم بنابر یک قول و در کتاب ظریف ظاهر میشود که با امتحان با قسامه
قسامه است و اگر دعوی کند که شنوای یک گوش من برطرف شده است بعد از امتحان و قسامه
نصف دیت خواهد بود و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوش من کم شده است قیاس بگوش
دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که گوش معیوبش را محکم می بندند
و گوش صحیح را باز میگذارند و زنگی را در برابر کور دی او حرکت میدهند میگویند بشنو بجائی
که بگوید نمیشنوم و آن موضع را نشان میکنند پس از پشت سرش میزنند وقتیکه گوید
نمیشنوم نشان میکنند و هم چنین از جانب راست و از جانب چپ اگر همه موافق است
معلوم است که راست میگوید بعد از آن گوش صحیح را محکم می بندند و گوش معیوب را میگشایند و از
چهار طرف باز امتحان میکنند اگر موافق بیابد کمتر از گوش صحیح است آن تفاوت را از مجموع
ملاحظه میکنند که چند یکیست و بآن نسبت از دیات گوش میگیرند و در روایات ظریف
با امتحان قسامه نیز وارد شده است و این اقوی مینماید زیرا که گاه باشد که گوشهایش پیشتر از
جنایت این

دیت برطرف کردن قوه بصر

از جنایت این تفاوت را داشته باشد و باید که این امتحان در وقتی باشد که باد نباشد و هوا
معتدل باشد زیرا که در روز باد شنیدن صدا از جوانب مختلف میباشد و اگر گوش کسی را ببرند و
شنوای برطرف شود دو دیت لازم میشود در دو گوش و یک دیت در یک گوش سیوم برطرف
شدن بینائی دیده است اگر بینائی هر دو چشم برطرف شده باشد تمام دیت آن شخص لازم میشود
و اگر یک چشم برطرف شده ثابت نصف دیت و قصاص به قول دو عادل از اطبای حاذق
ثابت میشود و دیت بگفته یک مرد و دو زن نیز ثابت میشود و اکثر فقها گفته اند که اگر اهل
خبرت گویند که دیگر نخواهد دید یا گویند ممکن است ببیند اما مدتش معلوم نیست دیت میگیرند
و اگر مدتی تعیین کنند برای کشیدن انتظار آن مدت میکشند اگر برنگشت دیت میگیرند و
الا ارش میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است که یکسال انتظار میبرند و بعد از یکسال اگر بر
نگشته دیت میگیرند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس نمیگیرند و اگر دیده اش علتش ظاهر نباشد
و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و گذشت در روایت که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که رو بقرص آفتاب آنرا باز میدارند اگر چشمش باز می ماند و بر هم نمیزند راست

میگوید و اگر دعوی کند بینائی یک دیده اش بجنایت کم شده است امتحان میکنند چنانچه در احادیث
صحیحه وارد شده است که دیده معیوبش را می بندند و دیده صحیحش را باز میگذارند و تخم مرغی یا شتر
مرغی را بدست میگیرند و دور میبرند تا جای که بگوید که نمی بینم آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف
چنین میکنند اگر موافق یکدیگر است راست است و اگر مخالف میگردد دروغ گفته و بار دیگر امتحان میکنند
تا موافق آید پس چشم صحیح را می بندند و چشم علیل را میگشایند و باز از چهار طرف امتحان میکنند
اگر موافق آید دیت را بقدر تفاوت مسافت میگیرند مثل آنکه اگر نصف مسافت تفاوت
کرده است نصف یکچشم را که ربع دیت تمام است میگیرند و در روایات ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد
شده است که قسمت میکنند بر شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند و اگر ثلث کم شده
است دو قسم میدهند و هم چنین باین نسبت و این اقوی و احوط است چنانچه شیخ در نهایه و صاحب
جامع الاصول نیز قایل شده اند و اگر دعوی نقص در هر دو دیده کند نظر بدیده هم سن او بنحوی که
گذشت امتحان میکنند و در اینجا اکثر فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان دیده را در زمین هموار
و صاف میکنند نه در روز ابر و زمین ناهموار که اوقات و جهات مختلف نشوند و اگر دیده کسی را
بکنند

دیت ابطال قوت شامه

بکنند و دعوی کند که چشمش کور بوده و چیزی نمیدید و او گوید چشم روشن بود و بعض گفته اند قسم
بر جنایت کننده است و بعضی گفته اند بر چشم کنده شده است چهارم برطرف شدن قوت شامه است
و در آن نیز تمام دیتست و اگر دعوی کند که شامه اش برطرف شده است و معلوم نباشد با حصول
لوث بقرائن اثباتش بقسامه میشود و در روایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت که خرقه را آتش میزنند
و نزدیک دماغش میدارند اگر سرش را پس میبرد و آب از دیده اش می آید دروغ میگوید و الا تصدیق
میکنند و با این اگر قسامه ضم شود چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شامه
اش کم شده است و قرینه بر صدقش باشد ظاهر ش آنست که بقسامه ثابت شود و تقدیرش
را نسبت بکل شامه حواله برای حاکم شرع کرده اند و احوط صلح است و اگر بینی آنرا ببرند و شامه
اش برطرف شود بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود پنجم برطرف شدن ذایقه است اکثر گفته اند
ثلث تمام دیت میشود و ثبوتش به قسامه است و هم چنین نقصش گفته اند بقسامه ثابت
میشود و تقدیر زیاده و کمش نسبت بکل منوط برای حاکم شرع است ششم اگر صدا برطرف
شود که مطلقا سخنش مسموع نشود گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز برطرف

دیت ابطال قوت ذائقه

دیت ابطال سخن گوی

دیت ابطال قوت جماع
دیت ابطال [illegible]
دیت ابطال التذاذ جماع
دیت سلس البول شدن

شود در ثلث اضافه میشود و اگر کاری بکند که طعام را مطلق نتوانند خوابید گفته اند دیت لازم
میشود هفتم اگر جنایت باعث آن شود که جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود
دیت لازم است و هم چنین گفته اند که اگر فرزند بهم رسانیدن برطرف شود دیت لازم میشود هشتم
اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت لازم است و اگر جماع نیز برطرف شود دو دیت لازم است
نهم اگر لذت جماع برطرف شود که جماع کند لذت نیابد یا طعام خورد لذت طعام نیابد
در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش دهم اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنایتی بر شخصی
بکند که مبتلا شود بسلس البول یعنی قطرات بول از و متصل آید بر او دیت کامل لازم است
و در روایتی وارد شده است که اگر تا شب و یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر
تا ظهر آید دو ثلث دیت و اگر تا چاشت آید ثلث دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند

برطرف کردن حیض
برطرف کردن شیر

یازدهم در احادیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم زنی بزند که حیض برطرف شود اگر تا
یکسال عود نکند ثلث دیت زن را میدهد دوازدهم اگر زنی را چنین کند که شیرش برطرف شود
اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی احتمال دیت نیز داده اند دیت حارصه دیت دامیه در بیان
دیات

دیت متلاحمه

دیات جراحتهای سر و بدنست و در آن چند مقصد است اوّل جراحت سر و روست که آنرا
شجه مینامند و آن بر نُه قسم است اوّل خارصه که خدشه کند که پوست شکافته شود دیت آن
یک شتر است دوم دامیه است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آید در آن دو شتر است

دیت سمحاق
دیت موضحه
دیت هاشمه

سیم متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نرسد به پردهٔ که بر روی استخوانست و در او
سه شتر است چهارم سمحاق است و آن جراحتیست که برسد بر پردهٔ که بر روی استخوانست
کشیده شده است و در آن چهار شتر است پنجم موضحه است و در آن پردهٔ شکافته
شود و استخوان نمایان شود و در آن پنج شتر است ششم هاشمه است که استخوان بشکند و در
آن ده شتر است هر چند گوشت و پوست شکافته نشود و بس شتر در شبه عمد و خطا

منقله

بنحویست که در دیت نفس مذکور شد و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمیباشد و دیت میگیرند

دیت مأمومه

هفتم منقله است که استخوان از جای خود حرکت کند و در اینجا نیز قصاص نیست هر چند عمدا
کرده باشد و دیتش موافق مشهور پانزده شتر است و بعضی بیست شتر گفته اند هشتم
دیت مأمومه است که بام الدماغ رسیده باشد یعنی پردهٔ که مغز سر در میان آنست اما آن

پرده شکافته نشده باشد و در آن ثلث دیت آدمیست و در بعضی از روایات و کلام اکثر
فقها سی و سه شتر وارد شده است با آنکه ثلث سی و سه شتر و ثلثی میباید باشد یا ثلث بر
سبیل تخمین وارد شده است یا لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد است یا از رواة افتاده است

دیت دامغه

نهم دامغه است که خریطه که دماغ در میان آنست آن نیز دریده باشد و با این حال زنده ماندن
بسیار بعید است و باین سبب اکثر علما دیت آنرا ذکر نکرده اند و اگر زنده بماند بعضی گفته اند ثلث
دیت برای مأمومه میدهد و ارش برای دریدن خریطه میدهد و در مأمومه و دامغه قصاص نمیباشد
چون محل خطر است احکام بقیه مباحث شجاج در بقیه احکام شجاج است و در آن چند مسئلست
اگر در دو جای سر جراحت موضحه بکند از برای هر یک پنج شتر میباید بدهد و اگر اما آن شخص میان
آن دو تا را ببرد که بیکدیگر متصل شود اکثر گفته اند یک موضحه میشود و پنج شتر کافیست و بعضی
گفته اند یازده شتر میدهد و احتمال دارد که پانزده شتر لازم میشود و حکم سه موضحه داشته
باشد و اگر دیگری این دو موضحه را بیکدیگر متصل کند خلافست در آنکه دیت دو موضحه اوّل
لازمست و دیت یک موضحه بر ثانی دوم اگر یک جراحت موضحه بکند که بعضی از آن بر سر
واقع

واقع شود و بعضی بر پیشانی مشهور آنست که حکم یک موضحه دارد پنج شتر کافیست سیوم اگر جراحتها
که در سر و گردن مذکور شد اگر در روی واقع شود باز حکم سر دارد و دیتش همان دیتهاست
که مذکور شد و اگر مثل آن بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت بدیت آن عضو حساب
میکنند مثل آنکه موضحه که در سر پنج شتر میدهند سر و دیتش مساوی کل دیت آدمیست زیرا که
بجدا شدن آن حیات باقی نمیماند و دیت کل آدمی صد شتر باشد و پنج شتر نسبت با آن
نصف عشر است یعنی بیست یک پس اگر موضحه در یک دست واقع میشود و دیت یک دست
نصف دیت انسانست پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود
چنین گفته اند اکثر فقها و از کتاب ظریف در بعضی تفصیل دیگر ظاهر میشود چهارم ظاهر
کلام فقها آنست که این دیتها که بشتر وارد شده است اگر دیت را از اجناس دیگر دهند
بهمان نسبت میدهند مثل آنکه در جائی که ده شتر وارد شده است ده شتر نسبت
بصد شتر که دیت کل است ده یک است پس اگر از طلا دهند ده یک یک هزار دینار خواهد
بود که صد اشرفی باشد و اگر نقره دهند ده یک ده هزار درهم را میدهند که هزار درهم باشد

احکام سایر جراحات بدن

دهم چنین از سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص این دیات شتر و دینار وارد شده از جنس شتر و دینار بدهند **احکام سایر جراحات بدن** در بیان احکام سایر جراحات بدنست و در آن چند فایده است **اوّل** جراحتی که باندرون شکم ادمی برسد از هر جهة که باشد اگر چه از کو دال کردن باشد و آن را جائفه خوانند و اگر نمیرد در آن ثلث دیت آن شخص است و در آن قصاص نمیباشد و اگر جراحتی در عضو بکند و بعد از آن بجوف آن داخل شود دیت آن جراحت و دیت آن جائفه هر دو را می باید بدهد مثل آنکه خنجری بر دوش کسی بزنند و داخل شکم آن شود هم دیة جراحت دوش را می باید داد و هم ثلث دیت برای آنکه داخل جوف او شده است **دوّم** اگر کسی کاردی یا خنجری زد که بیرون باندرون شکم آن داخل شد پس دیگری آمد و کاردی یا غیر آن بهمان سوراخ فرو برد و جراحت زیاده نشود شخص اوّل دیت جائفه را می دهد و بر ثانی چیزی نیست ولیکن حاکم شرع آنرا تعزیر میکند و اگر حربه هر دو اندرون جراحت را کشاد تر کرد و بیرون بحال خود ماند یا بیرون را کشاد تر کرد اندرون بحال خود ماند ارش میدهد و اگر اندرون و بیرون هر دو کشاد تر شد یک دیت جائفه دیگر جارح دوم می باید بدهد **چهارم**

اگر یکی

اگر یکی حربه بزند و شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد گفته اند قاتل دوم است **چهارم** اگر حربه بر سینه اش بزنند که از پشتش بدر رود و اکثر گفته اند دو جائفه است **پنجم** جمعی از فقها قایل شده اند موافق کتاب ظریف که هر که حربه بزند بر اطراف مردی که از طرف دیگر بدر رود صد دینار طلا میدهد و ظاهر آنست که مراد بآن باطراف دستها و پاها باشد مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضوی که در آن تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر نافذه در یک بند انگشت باشد صد دینار چند برابر دیت آن میشود و در کتاب ظریف تفصیل دیگر در این باب هست که اکثر متعرض آنها نشده اند و باین عبارت مجمل متمسک شده اند **ششم** در کتاب ظریف مذکور است که اگر سوراخی در جد بینی یکطرف رخساره بهم رسد که اندرون دهن نماید دیتش صد دینار است و اگر دوا کنند و بر طرف شود اما اثر سوراخش بماند پنجاه دینار است و اگر هر دو باشد و اثر سوراخ ماند صد دینار است و اگر تیری بزنند که در استخوان بنشیند و از زیر جامه بیرون آید دیتش صد و پنجاه دینار است و اگر سوراخی کند و بیرون نرود صد دینار است و اگر جراحتی در رخساره

دیه سیلی

بهم رسد و اثرش بماند دیتش ده دینار است **هفتم** در روایت معتبر وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم فرمود در سیلی که کسی بر روی کسی بزند و جای او سیاه شود شش دینار بدهد و اگر سبز شود سه دینار بدهد و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهد و اکثر موافق این روایت قایل شده اند و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند که شرط نیست که اثرش همیشه بماند و گفته اند اگر اینها در بدن واقع شود دیتش نصف دیت رو است

دیه عضو شل

چنانچه ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه متصل باین روایت ذکر کرده است **هشتم** در هر عضوی که دیت مقرری داشته باشد اگر آن عضو را شل کنند دو ثلث دیت آن عضو را باید داد و اگر عضو شل را قطع کنند ثلث دیت عضو را باید داد چنانچه گذشت **نهم** مذکور

مساوی بودن دیه زن و مرد تا ثلث

شد که دیت مرد و زن در اعضا و جوارح مساویند تا بثلث دیت مرد برسد پس دیت اعضای زن نصف دیت اعضای مرد میشود خواه آنکه جنایت کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند مرد را برای اعضای زن بی آنکه چیزی از دیت بدهند تا ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض عضو زن قصاص کنند نصف دیت عضو را میدهند قصاص میکنند

میکنند و اگر دیت بگیرند نصف دیة مرد میگیرند و بعضی از علما گفته اند که این حکم که تا ثلث جراحات زن دیتشان مثل جراحات مرد است در صورتیست که جراحت کننده مرد باشد و اگر جراحت کننده زن باشد همه جراحات بر نصف است پس در یک انگشت پنج شتر است و در دو انگشت ده شتر است و در سه پانزده شتر است و در چهار بیست شتر است و همچنین باین نسبت بالا میرود بخلاف آنکه جارح مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر و در دو انگشت بیست شتر و در سه انگشت سی شتر و چهار انگشت بیست شتر **دهم** هر عضوی که در مرد مساوی دیت مرد باشد در زن مساوی زن است مانند زبان و ذکر و دو دست و دو پا و همچنین نصف و ثلث و هر نسبت که با دیت مرد مذکور شد در زن با دیت زن ملاحظه خواهد شد و در کافر ذمی با دیت آن و در غلام با قیمت آن بشرطی که زیاده از دیت آزاد نباشد مثل آنکه اگر ذکر غلام را ببرند قیمت آنرا میدهند چنانچه مذکور شد و آنچه در شرع مقدری ندارد که ارش میدهند آزاد را غلام فرض میکنند و ملاحظه میکنند که بدون این عیب چه قیمت دارد و این تفاوت را از دیت آزاد میگیرند **فصل** در جنایات جنین

در جنایت جنین

که بر جنین واقع میشود یعنی طفل که در رحم باشد یا بر میتی واقع شود و در این چند بحث است

اوّل مشهور میان علما اینست که دیت جنین آزاد مسلمان بعد از آنکه خلقتش تمام شده باشد و هنوز روح در آن ندمیده باشد صد دینار است و مشهور آنست که فرقی نیست میان دختر و پسر بعضی گفته اند در پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار و خالی از قوتی نیست و ابن جنید ره قایل شده است که دیت جنین مسلمان یا غلامیت یا کنیزی که قیمت هر یک نصف عشر دیت باشد و این موافق مذهب عامه است و اوّل اصح است و اگر از کافر ذمّی باشد آن جنین دیتش عشر دیت پدر اوست که موافق مشهور هشتاد درهم است و در روایت وارد شده است که عشر دیت مادر اوست که چهل درهم باشد و بنا بر قول ثانی ممکنست حمل روایت بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما آنست که دیت جنین بنده عشر قیمت مادر اوست و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند که زنده برآید و بمیرد عشر قیمت مادر است و اگر مرده بر بیندازد نصف عشر قیمت مادر است **دوم** هرگاه روح بر جنین دمیده شده باشد و بسبب جنایت بمیرد معلوم شود که حیات

داشته است و بسبب جنایت مرده است در این صورت دیت کامله لازم میباید برای پسر و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز لازم میشود **سوم** هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط بیندازد و بعضی گفته اند علاجی میدهد یا کنیزی و بعضی تعیین قیمت پنجاه دینار کرده اند و مشهور میان علما اینست که مراتب مختلفه دارد **اوّل** آنکه اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب منی بیرون فرج ریخته شود ده دینار میدهد و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و بسبب انداختن آن شود بیست دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی پارچه خون بسته چهل دینار میدهد و اگر استخوان روئیده شده باشد هشتاد دینار میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان روئیده و خلقتش تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه گذشت و شیخ طوسی رحمه الله گفته است در مابین هر مرتبه تا مرتبه دیگر با آن نسبت حساب میکنند و ابن ادریس رحمه الله تفسیر کلام او باین نحو کرده است که بیست روز نطفه است و بیست روز علقه است و بیست روز مضغه است و بیست روز عظام و هر روز یک دینار زیاد میشود و بحث کرده اند

که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است چنانچه در حدیث محمّد ابن مسلم از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه پرسید که مردی زنی را میزند و نطفه می اندازد فرمود که بیست دینار بر او لازم است گفت میزند او را علقه می اندازد فرمود چهل درهم دینار بر او لازم است گفت میزند و مضغه می اندازد فرمود شصت دینار بر او لازم است گفت می زند او را چیزی می اندازد که استخوان در آن بهم رسیده فرمود که بر او دیت کامله لازم است یعنی دیت جنین فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین حکم کرده است گفت صفت نطفه کدام است که توان شناخت فرمود که نطفه سفید است مانند آب بینی غلیظ در رحم چهل روز می ماند تا علقه میشود گفت صفت علقه کدام است فرمود که پاره خون بسته الیست مانند خونی که از محجمه حجّام بدر می آید پس چند روز دیگر می ماند تا مضغه میشود گفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود که پاره خون سرخیست که در میان آن رگهای سبز است بعد از آن استخوان میشود پرسید که صفت استخوان چیست فرمود که بعد از آن استخوان چشم و گوش بهم میرسد و اعضا و جوارحش ترتیب می یابد پس جنین

تمام میشود و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السّلم منقولست که یونس شیبانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهم رسد حضرت فرمود که عشر نطفه زیاده میشود بیست و دو دینار میشود و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار دینار و اگر سه قطره بهم رسد بیست شش دینار و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار و اگر پنج قطره بهم رسد سی دینار و بهمین نسبت بالا میرود تا همه علقه شود پس در آن چهل دینار است و بعد از علقه اگر یک رگ از گوشت در آن بهم رسد دو دینار بالا میرود و همچنین دو دو دینار زیاده میشود تا همه گوشت میشود دیت آن شصت دینار است تا آنکه گرهی مانند استخوان در آن بهم رسد و زیاد میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن هشتاد دینار است و همچنین تا گوشت و پوست بر آن میروید و چون پنجاه شد روح در آن میدهد و شرح احادیث و تفصیل خلقت انسان و تشریح آنرا مفصّلا در کتاب سما و عالم ذکر کرده ام **چهارم** اگر زنی را بکشد و در شکم آن فرزندی باشد و او هم کشته شود و ندانند که پسر بوده است یا دختر مشهور میان علما موافق احادیث معتبر اینست که دیت زن را میدهد و از برای طفل

نصف دیت مرد و نصف دیت زن میدهد و بعضی گفته اند قرعه می اندازند اگر باسم
پسر در آمد در وقت جماع منی را عزل کند و در بیرون فرج ریزد بعضی گفته اند واجب
است که ده اشرفی دیت نطفه را بزن بدهد و اکثر حمل بر استحباب کرده **ششم** اگر کسی جنایتی
بکند و طفل زنده بیفتد و بعد از او کسی اثر ابکشد گفته اند اگر حیات مستقره داشته که مدتی
تعیش میتواند کرد قاتل دوم است و بر اول دیت نیست اما حاکم شرع او را تعزیر میکند
و اگر حیوة مستقره نداشته و در کار مردن بودن است دیت بر اول است و دوم را تعزیر میکنند
و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده باشد قصاص
ساقط میشود و دیت بریدن سر میت را میدهد چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **هفتم** دیت
جراحتها که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حساب میکنند پس اگر چیزی بر شکم زن
زند و دستی طفل ساقط شود اگر زن بمیرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر نمیرد دیت
جنین که پنجاه دینار است میدهد و اگر اول دست بیفتد و بعد از آن جنین بیفتد دیت جنین را
میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده بیفتد و بمیرد دیت ایشان کامل میدهد
و دیت دست

و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده بماند دیت دست را میدهد **هشتم** کسی سر میت مسلمان آزاد را قطع
کند حکم جنین دارد و دیتش صد دینار است و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف میکنند در حج و وجوه
بر و خیرات و صدقات برای میت و خلافست که اگر قرض داشته باشد واجب است که قرضش را بدهند از این
دیت یا نه و اکثر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل بیت المال مسلمانان میکنند و ابن بابویه
رحمه الله قائل شده است که اگر در حال حیوة او اراده کشتن او داشته باشد و بعد از فوت سر او را
ببرد یا کاری کرده که اگر زنده می بود بآن جنایت میمرد دیت کامل انسان میدهد و اگر این اراده
نداشته صد دینار میدهد و گفته اند که جراحتها که بر او واقع شود نسبت بصد دینار حساب میکنند مثل
آنکه اگر یک دستش را ببرد پنجاه دینار میدهد و اگر موضحه در سرش بکند پنج دینار میدهد و اکثر گفته اند مرد
و زن صغیر و کبیر در این حکم مساویند تفاوت ندارند و اگر سر غلامی را ببرد عشر قیمت آنرا میدهد و اگر سر
ذمی را ببرد بعضی گفته اند عشر دیت ذمی را میدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد و خالی از قوتی
نیست و اگر جنایت خطا واقع شود خلافست که دیت در مال او است یا بر عاقله او است و بعضی از متاخرین
احتمال داده اند که در اصل دیت نباشد در خطا چنانچه روایت ظاهر حسین ابن خالد است که از حضرت

امام رضا صلوات الله علیه پرسید که اگر شخصی از برای ذمی گودالی حفر نماید که او را در آن غسل دهد پس سرش
ببرد و بیل از دستش بیفتد در شکم میت آید و شکافته شود چه چیز بر او لازم است فرمود که اگر
چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره اش بنده آزاد کردنست یا ده ماه روزه داشتن یا شصت مسکین را
طعام دادن بهر مسکین بقدر مدی که تقریبا بنا بر بعض از تقدیرات یکچارک من کهنه باشد و در حدیث حسنی
وارد شده است که بریدن سر مرده بدتر است از بریدن سر زنده و در حدیث پرسیدن از حضرت صادق
از کسیکه استخوان مرده را بشکند و فرمود که حرمتش بعد از مردن زیاده از حرمت او است در زندگی **فصل هفتم**
که در بیان عاقله است که دیت خطا بر او لازم است و احکام آن و در آن چند مقصد است **اول** در بیان عاقله است
بدانکه چون در باب قتل در جاهلیت تعصب بسیار میکرده اند و خویشان و قبیله و عشیره قاتل حمایت میکرده اند
شارع در باب قتل خطا که قاتل را در آن تقصیر نیست مقرر فرموده است که بر آنها قسمت کنند که باعث
قلت حمایت ایشان بشود و هم کار بر قاتل سهل شود چون تقصیر نداشته و حکمتهای جناب اقدس الهی در هر
حکم بسیار است که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است و عاقله کسی را گویند که متحمل دیت از جانب
صاحب جنایت میشوند و آن چهار طایفه اند **اول** خویشان صاحب جنایت **دوم** کسیکه او را آزاد
کرده باشد

کرده باشد **سوم** کسی که ضامن جریره او یعنی جنایت او شده باشد زیرا که متعارف بوده است
که دو کس که وارثی نداشته اند با یکدیگر میکرده اند که هر یک اگر جنایت خطائی بکند دیگری دیت آنرا
بدهد و هر یک پیشتر بمیرد دیگری وارث او باشد چنین کسی اگر جنایت خطائی بکند ضامن جریره
دیت آنرا میدهد **چهارم** امام زمان است علیه السلام که اگر هیچ یک از اینها نباشد امام دیت
او را میدهد و اگر بمیرد میراث او را نیز امام علیه السلام اما اقارب که عاقله اند خلافست که چه جماعتند
و مشهور میان علما اینست که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی که قرابت ایشان بنسب بقاتل
از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر نه از جانب مادر تنها مانند برادران و اولاد
ایشان و عمو و اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند که اگر بمیرد از او میراث برند و خواه نه و
خلافست که پدر و جد پدری و اولاد ذکور در عصبه داخلند یا نه و اکثر متاخرین قائلند که داخلند
و بعضی گفته اند هر که از دیت قاتل که گذشته شود میراث میبرد عاقله او است و این قول ضعیف
است و بعضی گفته اند عصبه و عاقله آنها یند که مستحق میراث قاتلند از وارثان نزدیک که در
قرآن برای ایشان حصه مقرر شده است مادر و پدر و مادر و فرزند و اگر آنها نباشند سایر اقارب

قاتل میدهند از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشند و خواه از جانب مادر و اگر از هر دو
ضعیف باشند دو ثلث دیت را بر خویشان پدر قسمت میکنند و یک ثلث را بر خویشان مادری و
مستند شده اند در این قول بروایتی که سلمه بن کهیل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
و اکثر آن روایت ضعیف می شمارند و مشتمل بر آنکه اگر خویشان نداشته باشند دیت را از هم
شهریان او میگیرند و این مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب عامه است لهذا اکثر
علما عمل باین روایت نکرده اند و مسئله در غایت اشکال است و این احکام را از جانب احادیث
معتبره این بالبت استنباط کردن متعسر است و مشهور آنست که مذکور شد و از بعضی روایات
معتبره ظاهر میشود که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقلند **دوم** در صفات عاقله است گفته اند شرط است که
ذکور باشند زن عاقله نمیباشد و شرط است که بالغ و عاقل باشد نابالغ و دیوانه عاقله نیستند
و شرط است که غنی و قادر بر دیت باشد پس بر فقیر دیت لازم نمیشود و غنی و فقیر بودن
در وقتی که سال تمام میشود و وقت دادن میشود اعتبار دارد **سوم** در مقدار آن دیت است
که عاقله متحمل میشود جمعی از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطائی را متحمل میشود
خواه زیاد و خواه

کیفیت تقسیط دیت بر عاقله

خواه زیاده و خواه کم و جمعی گفته اند تا همه دیت موضحه نرسیده است که نصف عشر دیت باشد جانی
خود میدهد و بقدر دیت موضحه و زیاده را عاقله میدهد **چهارم** آنکه عاقله میدهد رجوع نمیکند
که از جانی بگیرد و قولی هست که رجوع میکند و آن ضعیف است **پنجم** در بیان کیفیت
تقسیط دیت است بر عاقله و در آن چند مسئله است **اول** آنکه خلافست که آیا قدر معینی
دارد که بر هر یک کس چند حواله کنند یا نه بعضی گفته اند از غنی ده قیراط میگیرند که نصف
دینار باشد و از فقیر یعنی کسیکه در عرف اثر اغنیا و مال دار نگویند و قادر باشد و نباشد پنج
قیراط میگیرند که ربع اشرفی باشد زیرا که هر دیناری بیست قیراط است و بعضی گفته اند
قدر معینی ندارد بلکه حاکم شرع بحسب احوال آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب میداند
حواله میکند **دوم** خلافست که آیا ترتیبی در میان آن جماعت هست در حواله کردن یا نه
بعضی گفته اند بر نزدیک و دور همه حواله میکنند بیک نسبت و اکثر علما قایل شده اند
یا آنکه نزدیکتر را مقدم میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنا بر قولی
که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند اول بایشان ابتدا میکنند بعد از ایشان

به برادران و بنا بر قول دیگر اول از برادران میگیرند و اگر وفا نکند از اولاد ذکور ایشان
میگیرند پس از عموها پس از پسران عموها پس از عموهای پدری پس از ایشان پسران
ایشان پس از عموهای جد پس از اولاد ذکور ایشان و هم چنین تا آنکه اقارب نسبی پدری
تمام شوند و اگر باز باقی مانده است از آزاد کننده او میگیرند اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا
جانی پس از خویشان پدری آزاد کننده بترتیبی که سابق مذکور شد پس آزاد کنندهٔ آزاد کننده
پس خویشان پدری او باز بترتیب سابق پس آزاد کننده پدر جانی پس خویشان پدری او
پس آزاد کننده آزاد کنندهٔ پدر او پس اقارب پدری او و در همه مراتب اقرب مقدم است
بر ابعد و اگر نزدیکتر وفا نکند به دورتر تعدی میکنند و بعضی گفته اند خویشان پدر و مادری
مقدمند بر خویشان پدری تنها و اکثر در این مقام اعتبار نکرده اند و می باید که معلوم شود
که عاقله قرابت عرفی بایست دارد بعضی آنکه از قبیلهٔ او باشد کافی نیست و اگر اینها همه که
مذکور شد وفا بدیت نکند بعضی گفته اند زیادتی را از امام علیه السلام میگیرند و خلافست که
آنحضرت از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان و اکثر گفته اند که از مال خود میدهد
وتحقیق ای

و تحقیق این مسئله بر صورتی ندارد و بعضی گفته اند اگر عاقله نباشند یا عاجز باشند از دادن دیت
مطلق یا بعضی از مال جنایت کننده میگیرند و الا از امام از امام علیه السلام میگیرند اکثر گفته اند مطلق
رجوع بجانی نمی شود با عجز ایشان را امام یا از بیت المال مسلمانان میگیرند **سیم** اگر عاقله زیاده
از دیت باشند یعنی قدر معذور که مذکور شد بنا بر یک قول یا آنچه حاکم شرع مصلحت داند بنا بر
قول دیگر که بر عاقله تقسیط کنند عدد عاقله زیاد از آن باشد بعضی گفته اند آن مقدار را بر همه
توزیع میکنند و بعضی گفته اند امام یا حاکم شرع بعضی را که مصلحت میدانند تعیین میکنند که بدهند
و اگر بعضی از عاقله غایب باشند مشهور آنست که حصه آنها را بر حاضران قسمت نمیکنند بلکه انتظار
میکشند که آنها حاضر شوند یا مینویسند بحاکم شرع که در آن بلد هست از ایشان بگیرند **چهارم**
چون سابق مذکور شد که دیت خطا را خواه قتل خواه غیر قتل در عرض سه سال میگیرند گفته اند ابتدای
مدت سه سال در قتل وقت مردن آن مقتول است و در جراحتی که سرایت نکرده باشد از وقت
جراحت کردنست و اگر جراحتی باشد که سرایت کند مثل آنکه انگشتش را بریده و سرایت
کرده مجموع کفش را انداخت در این صورت دیت مجموع کف را مطالبه بدهد و خلافست که

ابتدای مدت سه سال که دیت خطا را در آن مدت میگیرند

که ابتدای سال را از چه وقت حساب میکنند بعضی گفته اند از وقتی حساب میکنند که آن جراحت مندمل شود و درمش برطرف شود و بعضی گفته اند از وقتی که کف فتاد حساب میکنند که هنوز مندمل نشده باشد و اول اشهر است **پنجم** از مقاصد سابقه در بیان ثبوت جنایت بر عاقله و آن بگواه ثابت میشود یا باقرار عاقله مشهور آنست که به قسامه بر عاقله چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود هر چند خطای محض باشد و هم چنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطا یا جانی اقرار کند بجنایت خطا دیت بر خودش لازم میشود نه بر عاقله و اگر قتل عمد را بر دیت صلح کنند بر عاقله چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد و روایتی وارد شده است که دیت از مال او میگیرند و اگر مال نداشته باشد از اقارب او میگیرند الاقرب فالاقرب بعضی از علما بر مجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر بجزو اول قائل شده اند نه بجزو ثانی چنانچه سابق مذکور شد و در قتل شبه عمد نیز بعضی قائل شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد و مالی نداشته باشد از اقارب او میگیرند و اگر آنها نباشند از بیت المال میدهند **ششم** کسی خود را بخطا بکشد دیت بر عاقله نیست و بعضی از سنیان گفته اند قائل شده اند که دیتش بر عاقله است **هفتم** در حدیث صحیح وارد شده است که اهل ذمه یعنی کافران که جزیه میدهند عاقله یکدیگر نیستند

کسی خود را بخطا بکشد دیت بر عاقله نیست

اهل ذمه عاقله یکدیگر نیستند

یکدیگر نیستند و در جنایتی که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را از مال جنایت کننده میگیرند و اگر مال نداشته باشد امام علیه السلم میدهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جزیه بر امام میدهند مانند غلامی که مواجب بآقای خود دهد و ایشان غلامان امامند و هر یک از ایشان که مسلمان شود آزاد میشوند و علما باین عمل کرده اند **نهم** اگر پدر فرزند خود را عمدا بکشد دیت را بوارثان دیگر دهد خود بهره از و نمیبرد و اگر وارث دیگر نباشد از امام علیه السلم خواهد بود و اگر فرزند خود را بخطا بکشد یا شبه عمد کشته باشد بعضی گفته اند مطلق میراث نمیبرد و بعضی گفته اند مطلق میراث میبرند و بعضی گفته اند از دیت نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اگر وارثی بغیر از عاقله نباشد بنا بر آنکه پدر میراث نبرد دیت ساقط خواهد شد و اگر گویند که میبرد آیا از عاقله میگیرد محل خلافست و اکثر گفته اند که نمیگیرند **دهم** عاقله دیت نفس و جراحت انسان را ضامن است و ضامن نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت بر کسی کند از روی خطا یا جنایت حیوان خویش او را که بر کسی بکند یا جنایتی که بر خویش او بر حیوان کسی یا مال کسی از روی خطا بکند ضامن نیست **فصل هشتم** در بیان کفارهٔ اقسام قتل است در قتل عمد کفارهٔ جمع واجب است که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین را طعام بدهد

قائل ضمیر از مال میراث تقسیم نمیبرد

مختص بعاقله

کفارهٔ اقسام قتل

هر یک را یک مد یا دو مد علی اختلاف و مد تا اکرچه درم کهنه بگیرند ظاهرا خوبست و مشهور است که این کفاره وقتی واجب میشود که خود مباشر قتل شده باشد نه آنکه امر و یا سبب باشد و کفاره بقتل مسلمان ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه و خواه عاقل و خواه زن و خواه مرد و خواه مملوک قاتل باشد یا مملوک دیگری باشد یا آزاد و مشهور آنست که در کشتن کافر هر چند در امان باشد کفاره واجب نمیشود و اگر در قتل عمد آنرا بکشند یا آنکه عفو کنند یا دیت بگیرند یا ثابت نشود شکی نیست که کفاره واجب میشود و اگر او را قصاص کنند اکثر گفته اند باز کفاره واجب میشود که از مال او بدهند حتی روزه را از مال او استجاره نمایند و بعضی گفته اند هرگاه قصاص کنند کفاره ساقط است و کفارهٔ قتل و شبه عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر قادر است بنده را آزاد میکند و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی روزه میدارد و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را طعام میدهد و اگر مسلمانی را در دار الحرب بکشد بگمان آنکه کافر است کفارهٔ قتل خطا واجبست و قصاص البته نیست و در وجوب دیت اختلافست بعضی گفته اند مطلقا دیت نیست و بعضی گفته اند اگر اسیر بوده است در دست کفار دیت واجب است و اگر باختیار خود بمیان ایشان رفته واجب نیست و احوط آنست که مطلقا دیت بدهند و بعضی

گفته اند اگر در وقت جنگ مرده است دیت را از بیت المال میدهند و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر یک کفارهٔ تمام لازمست و اگر طفلی یا دیوانه کسیرا بکشد خلافست که کفاره بر او واجبست یا نه اکثر گفته اند واجب است و عتق و اطعام را از مال آن بیرون میکنند و روزه را بعد از بلوغ و عقل خود میگیرد و اگر پیشتر بمیرد گفته اند از مالش میگیرند اجرت میدهند و بعضی گفته اند کفاره ایشان ساقط است و اگر جنینی را که در رحم باشد سقط کند اگر روح در او دمیده شده کفاره واجب است و الا واجب نیست و احکام خصال کفاره را در رساله کفارات ذکر کرده ام **فصل نهم** در بیان احکام جنایات حیوانات است و در آن چند بحث است **بحث اول** در کشتن حیوانات حلال گوشت است اگر حیوان حلال گوشتی را ذبح کند بی اذن مالک اکثر گفته اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر او لازم است و بعضی گفته اند مالک میتواند گفت که این کشته را بردار قیمت حیوان زنده بده و اگر آنرا بغیر ذبح تلف کند که آن میته شود باید قیمت آنرا در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا باشد که منتفع بآن توان شد مانند پشم و موی و کرک و پر آنها از مالک است و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون میکنند **بحث دوم** در کشتن حیوانیست که حلال گوشت نباشد اما قابل تذکیه باشد مانند شیر و ببر و پلنگ و یوز اگر یکی از اینها را ذبح کند یا بمیراند مشهور آنست که تفاوت زنده و مرده را

احکام جنایات حیوان

کشتن حیوان حلال گوشت

میدهد و اگر نحو دیگر تلف کند قیمت را میدهد و اگر بعضی از اجزاء او قیمتی داشته باشد آنرا از قیمت اسقاط میکند مانند فیل که دندان و استخوان آن قیمت دارد و اگر در قسم اول و در این اقسام جنایت بر عضوی از اعضای او برسد مثل چشمش را کور کند یا پایش را بشکند اکثر گفته اند ارش میدهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب و بعضی گفته اند مانند آدمی آنچه در حیوان دو تا است به قطع هر دو تمام قیمت را میدهد و به قطع هر یک نصف قیمت مانند چشم و دست و پاها و گوشها و در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آنرا میدهد و بعضی از قدما قائل شده اند و خالی از قوتی

مبحث سوم در کشتن حیواناتیست که قابل تذکیه نباشند مانند سگ و خوک سگ را قیمتی نمی باشد و ملک کسی نمیشود و بر کشتن آن چیزی لازم نمیشود مگر چهار سگ **اول** سگ شکاری که بتعلیم شکار کرده باشند و بعضی گفته اند قابل تعلیم باشد و خلافست که مخصوص سگ سلوقی است یا شامل هر سگی که بتعلیم شکار کرده باشند و سلوقی گفته اند منسوبست بسلوق که قریه ایست از قریه های یمن و دور نیست که سگ تازی باشد و اکثر گفته اند خصوصیتی بسلوقی ندارد و در دیت آن خلافست و مشهور آنست که چهل درهم است که موافق ده دانگی قدیم دو هزار پانصد و بیست دینار است

دینار است و بعضی گفته اند اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمتش را میدهند و بعضی گفته اند مطلق به قیمت قایل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سلوقی چهل درهم باشد و برای سگهای دیگر قیمت

مبحث دوم در دیت سگ گله نیز خلاف است اکثر یک گوسفند گفته اند و بعض بیست درهم گفته اند که یکهزار دویست شصت دینار باشد بزر قدیم و بعضی به قیمت قایل شده اند

مبحث سیم سگیست که حراست باغ میکند و اکثر بیست درهم گفته اند دیت آنرا و بعض قیمت گفته اند و ثانی اظهر است **چهارم** سگ زراعت است و اکثر گفته اند دیت آن یک قفیز گندم است و در روایت دیگر جریب گندم وارد شده است و جریب چهار قفیز است و بعض قیمت گفته اند و بعض گفته اند دیت سگی که حراست خیمه و یا خانه میکند یک زنبیل خاکست و بعض گفته اند این کنایه از آنست که دیت ندارد

بحث چهارم اگر کسی خوک ذمی را بکشد که پنهان در خانه خود نگاه داشته

باشند قیمت آنرا میدهد آن قیمتی که ایشان در میان خود دارند بر آن معامله میکنند و همچنین اگر شراب و یا آلات لهو که حلال میدانند پنهان داشته باشند مسلمانی تلف کند قیمت آنرا که نزد ایشان است میدهند و اگر علانیه اظهار کنند چون خلاف شرط است اگر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی بر او لازم نمیشود

مبحث پنجم مشهور میان قدما علما آنست که حیوانی که به چرا می فرستند اگر در شب جنایتی بر زراعت کسی یا باغ بکند صاحب حیوان ضامن است و اگر در روز جنایتی بکند ضامن نیست و در روایتی در این باب وارد شده است که صاحب زراعت در روز میباید که زراعت خود را محافظت کند برای آنکه ضرور است که حیوانات بچریدن بروند و در شب صاحب حیوان میباید که حیوان خود را محافظت نماید و اکثر متاخرین شب و روز را اعتبار نکرده اند و گفته اند که صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده ضامن است خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر نکرده است ضامن نیست ختم شد رساله بر دست احقر عباد الله محمد باقر ابن محمد تقی در پنجم ماه جمادی الاولی

سنه اثنی و مائه بعد الف چون در چند روز بر وجه استعجال با وفور اشتغال متنوعه نوشته شده اگر منصفان روزگار بر خطائی و زللی مطلع گردند زبان طعن نگشایند و بدون

تأمل بسیار مبادرت ننمایند و الرجو من الله سبحانه

العفو عن الخطایا و الزلل فی القول و العمل و الحمد لله

اولا و اخرا و الصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الاقدسین

تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی یوم اربعه

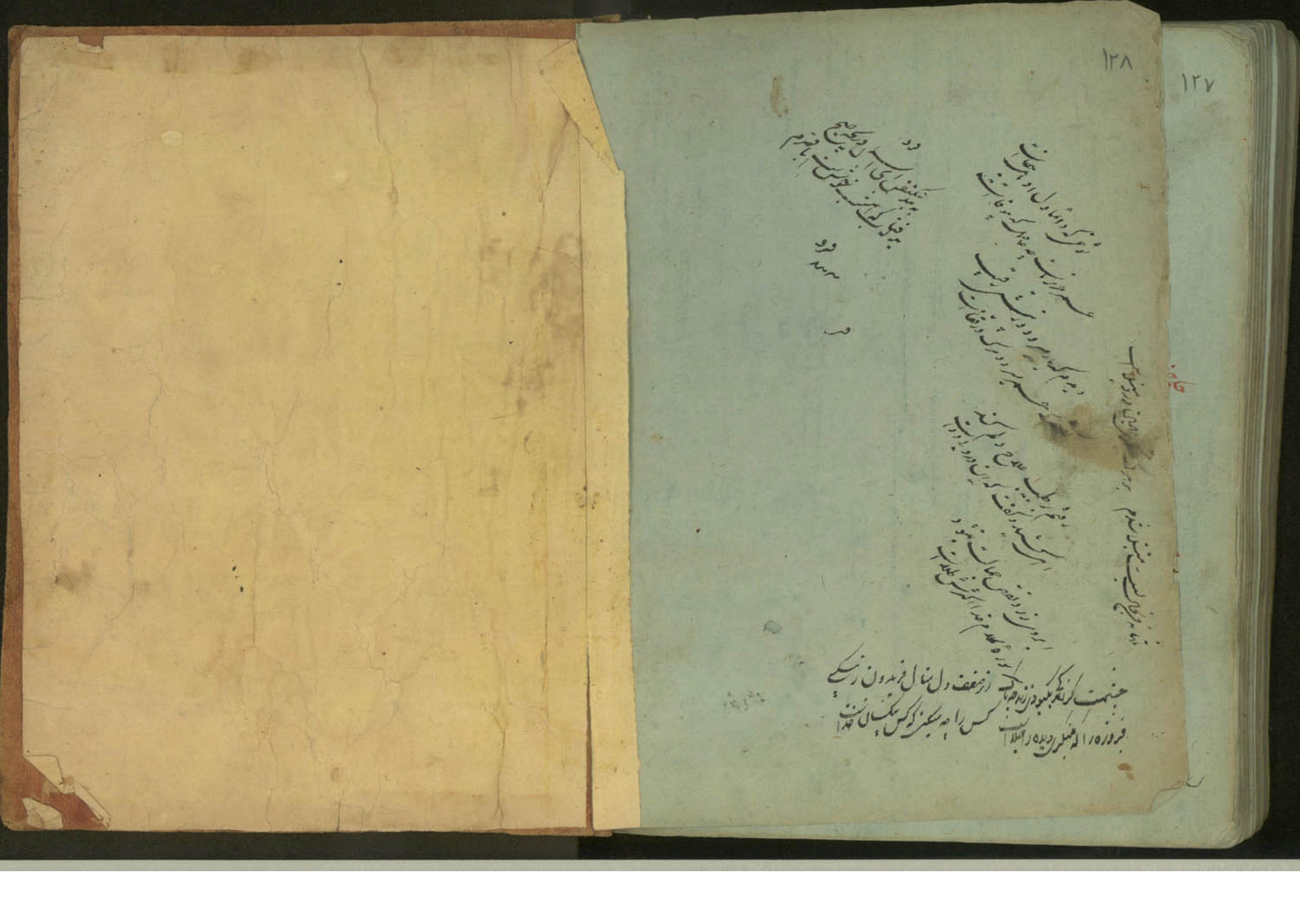
اثنا عشر شهر رمضان المبارک علی ید العبد الحقیر محمد ابن

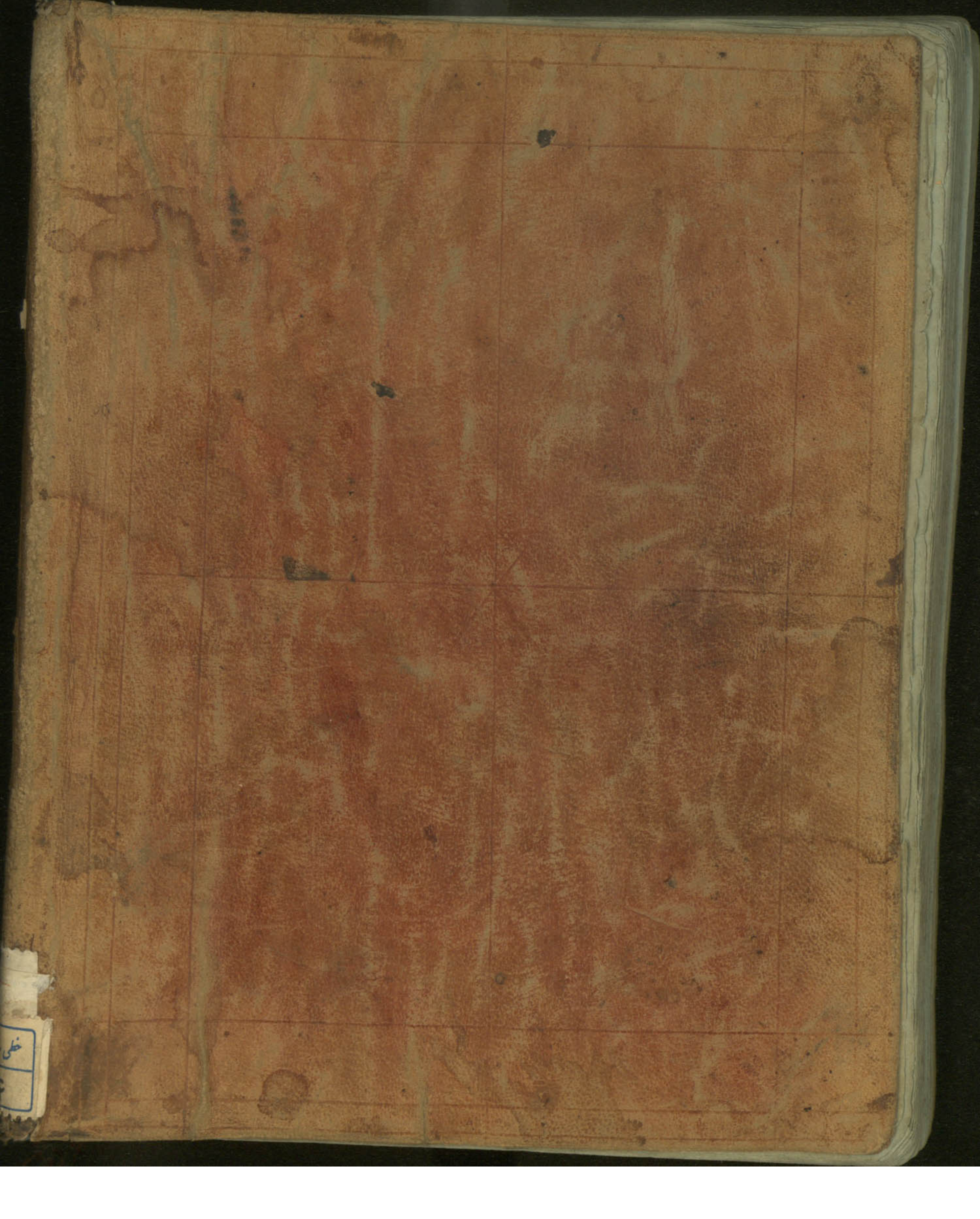
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه ۱۲۳۱




خطی